

بازدید شد  
۱۳۸۲

۸۵ - ۵  
بازرسی شد

اسکن شد  
۱۳۸۲/۱۰/۱۵  
3-

۸۶۵۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه - فرسندنامه نظام الدین اثر - ۲ - ریلا جلی  
مؤلف: ۳ - امام الخضر فی المیزان

شماره ثبت کتاب: ۱۷۷۷  
۸۶۱۷

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۱۷۷۷  
۸۶۱۷

۲۰

تفتیش و فهرست شده  
۶۴۹۶



بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه  
۸۴ - ۵

۳۷/۱/۱۵  
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۶۵۶۷

شماره ثبت کتاب  
P817  
۷۷۸۱۳

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مجموعه - فرسنگ تمام الدین اف - ۲ - ری لاژ  
مؤلف: ۳ - آ. الحفص فی المینة  
موضوع: \_\_\_\_\_  
شماره قفسه: ۸۹۹۹

عقبت فرست شده  
۶۶۹۶





شدن در در  
 و اقطاع  
 مقام عالی  
 حلال کردن  
 کبریا  
 کرد و چون  
 و قوت نظام  
 نوع است  
 دستور حاصل  
 در دولت  
 در تمام  
 روان شود  
 در تمام  
 حاصل  
 بر کلا  
 بگوید  
 از زبان  
 و الوه  
 در دل



۷۲  
 ۷۱  
 ۷۰  
 ۶۹  
 ۶۸  
 ۶۷  
 ۶۶  
 ۶۵  
 ۶۴  
 ۶۳  
 ۶۲  
 ۶۱  
 ۶۰  
 ۵۹  
 ۵۸  
 ۵۷  
 ۵۶  
 ۵۵  
 ۵۴  
 ۵۳  
 ۵۲  
 ۵۱  
 ۵۰  
 ۴۹  
 ۴۸  
 ۴۷  
 ۴۶  
 ۴۵  
 ۴۴  
 ۴۳  
 ۴۲  
 ۴۱  
 ۴۰  
 ۳۹  
 ۳۸  
 ۳۷  
 ۳۶  
 ۳۵  
 ۳۴  
 ۳۳  
 ۳۲  
 ۳۱  
 ۳۰  
 ۲۹  
 ۲۸  
 ۲۷  
 ۲۶  
 ۲۵  
 ۲۴  
 ۲۳  
 ۲۲  
 ۲۱  
 ۲۰  
 ۱۹  
 ۱۸  
 ۱۷  
 ۱۶  
 ۱۵  
 ۱۴  
 ۱۳  
 ۱۲  
 ۱۱  
 ۱۰  
 ۹  
 ۸  
 ۷  
 ۶  
 ۵  
 ۴  
 ۳  
 ۲  
 ۱









فعلينا لا نصر ونحم سنزل الكتاب اسم الله العظيم  
وقال النبي شديد العار في الطول لا اله الا هو العظيم  
فهذا هو اسم الله العظيم  
سقفنا بعضنا بعضنا فاستغنى عنا  
سورة العنكبوت علينا وكلمة الله قال كنا وعين الله  
الناس حول الله وحده لا قدر احد علينا والله عز وجل  
مجيد ما هو قرآن مجيد في يوم محض وفا قد نزلنا ما هو  
ان يسمع الله نزل الكتاب وهو نزل الصالحين ثم قول سبح  
فان يركبوا على اسم الله العظيم وهو العزيز العظيم  
ثم قول اللهم اسم الله الذي انضج مع اسم الله في الارض والسموات  
وهو السميع العليم والاقول والاقوة الا بالله العظيم قول ان الله  
صلوات على اهلها الذين صلوا على محمد صلى الله عليه  
تسلم محمد وآل محمد صلى الله عليه وسلم الغرة على صلوات الله  
واحمد سر العالمين احيانا دعاء عز الج

ما بعد ما نور ما تنق ما حسن النبي من نورك وعلمك من علمك  
عندك واتمنى عنك وانصرتني بك واقضى شهودك وعرفني  
الطريق اليك وهو هذا على فضلك والبرني لك التوفيق  
منك انك على كل قدر ما سمعنا على ما علمنا على ما علمنا  
دعائنا خصا بفضلك احسن احسن در هر موعود ودر هر  
بر حق لله وحده خور الله على اسم الله ما كل ما كل ما  
خلقنا اعظم السلطان اقدم الكسان با دار النعم ما ما سطر الدرق  
با و اربع اعطانا با اذاع البلاء يا رب مع الدنيا ما ما صبر  
ما هو هو داعية الله يا رب باللطيف بالطنيف الضيف يا مجمل الشبه  
يا حليما لا يعجل يا واد الا يعجل اجبض حاجتنا واد اني ما سمعنا  
يا علمنا اعظم ما علمنا سمعنا خصا بفضلك احسن احسن ما ما سمعنا  
اللهم صل على اهلها صلواتك امانا صادقا وحقا كما مله قول اعفوا عنك  
السلطان واعفوا عنك ان حضور ان الله جليلة الصلوات على اهلها الذين صلوا  
صلوات الله وسلامه على محمد وآله صلوات الله وسلامه على اهلها الذين صلوا

Handwritten marginal notes in the left margin, including some numbers and small text.





ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ

فَهِيَ كَالْحِجَارِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً

وَأَنْ مِنَ الْحِجَارِ لَمَّا يَتَفَجَّرُ

مِنْهُ إِلَّا نَهَارٌ وَأَنْ مِنْهَا

الْمَاءُ وَأَنْ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ

وَمَا لِلَّهِ بِعَافٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

جمع حم ١٣٠٨ له اعداد اينست

وقف مثلث ده آيت بالا نوشته شد بيكروم حصه شرح ١١١٧٤

٣٤٩٣	٣٤٨٨	٣٤٩٥
٣٤٩٤	٣٤٩٢	٣٤٩٠
٣٤٨٤		٣٤٩١

٣٤٩٤

١٩				
	١٩			
		١٩		
			١٩	
				١٩

١٣٩	١٥١	١٥٧	١٣٩	١٣٩	١٣٩
١٥٨	١٥٩	١٤٠	١٤٤	١٥٢	١٥٢
١٤١	١٤٧	١٥٣	١٥١	١٤٠	١٤٠
١٤٩	١٥٥	١٤١	١٤٢	١٤٨	١٤٨
١٤٢	١٤٣	١٤٤	١٤٠	١٥٤	١٥٤

٢٨٣	٢٧٨	٢٨٥
٢٨٤	٢٨٢	٢٨٠
٢٧٩		٢٨١

وقف ربهنا باط ٧٢ بنيت بهارم حصه ٧

١٥	١٨	٢١	٧
٢٠	٩	١٤	١٩
١٠	١٢	١٢	١٣
١٧	١٣	١١	٢٢

بند عفو ١٧٩ وقف ١٧٩

١٧٩	١٧٩	١٧٩
١٧٩	١٧٩	١٧٩
١٧٩	١٧٩	١٧٩

١٧١ وقف ٥٥٥

١١	١١	١١	١١
١١	١١	١١	١١
١١	١١	١١	١١
١١	١١	١١	١١

وقف ٧٥ وقف ٧٥

مجلس غفر  
۳۴

۲۵	۳۱	۳۷	۱۹
۳۱	۳۹	۲۶	۳۲
۲۱	۲۷	۳۳	۳۴
۲۹	۳۵	۴۱	۲۱
۴۲	۳۳	۲۴	۳۶

وقف مربع یاروقف  
۲۹۱

بیکر چهارم حصه  
۷۶

۷۶	۷۰	۷۷	۷۸
۷۸	۷۷	۷۶	۷۵
۷۵	۷۴	۷۳	۷۲
۷۱	۷۰	۶۹	۶۸

وقف مربع یا ملک الملک  
۳۲۳

بیکر چهارم حصه  
۷۱

۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
۶۰	۶۰	۶۰	۶۰
۵۵	۵۵	۵۵	۵۵

مجلس غفر  
۳۴

وقف مستطیل  
۱۱۲

۹۴	۱۰۰	۱۰۶	۸۸
۱۰۷	۱۰۸	۸۹	۱۰۱
۹۰	۹۶	۱۰۲	۱۰۹
۹۸	۱۰۴	۱۱۰	۹۵
۱۱۱	۹۲	۹۳	۹۹
			۱۰۵

وقف مستطیل  
۱۱۱

۲۳	۱۸	۲۵
۲۲	۲۲	۲۰
۱۹		۲۱

وقف مستطیل  
۱۲۹

بیکر چهارم حصه  
۷۶

۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳

وقف مستطیل  
۱۰۷۱

۳۵۸	۳۵۳	۳۶۰
۳۵۹	۳۵۷	۳۵۵
۳۵۴		۳۵۶

وقف مستطیل  
۱۱۱

۳۷	۳۲	۳۴
۳۱	۳۴	۳۳
۳۳		۳۳

وقف مستطیل  
۱۱۱

۲۱	۲۱	۲۱
۱۷	۱۷	۱۷
۱۴	۱۴	۱۴

وقف مستطیل  
۱۷۶

۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
۷۲	۷۲	۷۲	۷۲

وقف مستطیل  
۱۴۵

وقف مستطیل  
۱۹۱

۴۳

۱۹		۳۷	۳۱	۲۵
۳۲	۲۶	۲۰	۳۹	۳۱
۱۶	۳۴	۳۳	۲۷	۲۱
۲۱	۲۱	۱۴	۳۵	۲۹
۳۶	۳۰	۲۴	۲۲	۲۴

وقف بخش قادریه  
 ۳۰۵  
 پنجم حصه  
 ۷۳

۴۹		۴۷	۴۱	۵۵
۴۲	۵۶	۵۰	۴۹	۴۱
۷۰	۴۶	۴۳	۵۷	۵۱
۵۱	۵۱	۷۱	۴۵	۵۹
۴۴	۴۰	۵۴	۵۳	۷۲

وقف شش آه  
 ۱۰۰۱  
 بیستم حصه  
 ۶۷

۷۲	۶۷	۷۴
۷۳	۷۱	۶۹
۶۱		۷۰

وقف شش  
 ۷۵

۱۴۶

یا مؤخر سوم

وقف شش  
 ۱۹۵  
 یا مقدم سوم  
 ۶۱

۴۷	۴۱	۴۱
۴۶	۴۵	۴۳
۴۶		۴۴

وقف ۱۴  
 شش  
 یا اول  
 ۶۹

۱۷	۱۲	۱۹
۱۷	۱۴	۱۴
۱۳		۱۵

وقف شش  
 ۷۷

وعدیکر این چهار اسم بجان آه کریم

وعدیکر این چهار اسم بجان آه کریم

شش بیک سوم حصه  
 ۱۲۲۷

۴۱۰	۴۱۰	۴۱۰
۴۱۱	۴۰۹	۴۱۱
۴۰۹		۴۰۹

نوع دیگر کوره حسن مع  
 شش نوشته شد  
 وقف

۴۱۱  
 ۳۳۱  
 ۳۳۱  
 ۵۴۰  
 شش بیک سوم  
 حصه ۱۲  
 ۱۸۰۹۴۹  
 ۶۱۶۰۶۵

۱۸۰۹۷۴	۱۸۰۹۴۹	۱۸۰۹۷۴
۱۸۰۹۷۵	۱۸۰۹۷۳	۱۸۰۹۷۱
۱۸۰۹۷۰		۱۸۰۹۷۲

۱۸۰۹۷۷

نوع دیگر کوره منزل مع شش و دو و ۱۲  
 وقف  
 شش بیک سوم حصه ۱۲  
 ۷۷۰۷۷

۲۴۳	۲۵۱	۲۴۵
۲۴۴	۲۴۲	۲۴۰
۲۵۹		۲۴۱

۲۴۴

۳۳-۳۲	۳۲-۳۱	۳۱-۳۰
۳۲-۳۱	۳۱-۳۰	۳۰-۲۹
۳۱-۳۰	۳۰-۲۹	۲۹-۲۸

۳۳-۳۲

۷۱۶

نوع دیگر اسم سیوم محموشه شد وقف اسم سیوم خندک  
 پنجم حصه طرح ۴

۱۲۴۵  
 ۱۲۴۹

۱۲۵۱	۱۲۵۷	۱۲۶۳		۱۲۴۵
۱۲۴۴	۱۲۵۵	۱۲۶۴	۱۲۵۲	۱۲۵۱
۱۲۴۷	۱۲۵۳	۱۲۵۹	۱۲۶۰	۱۲۴۴
۱۲۵۵	۱۲۶۱	۱۲۶۷	۱۲۶۸	۱۲۵۴
۱۲۶۸	۱۲۶۹	۱۲۵۰	۱۲۵۴	۱۲۶۲

نوع دیگر وقف اسم چهارم مربع بیکر چهارم حصه طرح ۳  
 ۴۷۹۰

۱۲۲۲	۱۲۲۵	۱۲۲۸	۱۲۱۵
۱۲۲۷	۱۲۱۴	۱۲۲۱	۱۲۲۴
۱۲۱۷		۱۲۲۳	۱۲۲۰
۱۲۲۴	۱۲۱۹	۱۲۱۸	۱۲۲۹

نوع دیگر اسم پنجم مثلث  
 بیکر سیوم حصه طرح  
 وقف ۱۷۰۰

۱۷۰۵	۱۷۰۰	۱۷۰۷
۱۷۰۴	۱۷۰۴	۱۷۰۲
۱۷۰۱		۱۷۰۳

نوع دیگر وقف اسم ششم مربع بیکر  
 پنجم حصه طرح ۲  
 ۱۰۳۷

نوع دیگر وقف اسم اول  
 ۱۱۷۱۰  
 مربع بیکر چهارم حصه طرح

۲۹۹	۲۹۲	۲۹۲
۲۹۳	۲۹۱	۲۹۳
۲۹۴	۲۹۷	۲۹۷
۲۹۵	۲۹۵	۲۹۷

نوع دیگر وقف اسم هفتم  
 ۱۱۷۳  
 مثلث بیکر سیوم حصه

۱۱۷۸	۱۱۷۳	۱۱۷۰
۱۱۷۹	۱۱۷۷	۱۱۷۵
۱۱۷۴		۱۱۷۴

نوع دیگر وقف اسم هشتم  
 مثلث بیکر سیوم  
 حصه طرح ۱۲  
 ۳۷۷۴

۱۲۴۳	۱۲۵۴	۱۲۴۳
۱۲۴۲	۱۲۴۰	۱۲۵۱
۱۲۵۱		۱۲۵۹

نوع دیگر وقف اسم نهم  
 ۱۲۴۴

نوع دیگر وقف اسم دهم مربع بیکر  
 حصه چهارم طرح پنجم  
 ۱۰۴۹

۱۰۴۴	۱۰۴۷	۱۰۴۷
۱۰۴۹	۱۰۳۷	۱۰۴۳
۱۰۳۹		۱۰۴۵
۱۰۴۴	۱۰۴۱	۱۰۴۱

۱۰۷۴	۱۰۷۹	۱۰۸۲	۱۰۴۹
۱۰۸۱	۱۰۷۰	۱۰۷۵	۱۰۸۰
۱۰۷۱		۱۰۷۷	۱۰۷۴
۱۰۷۸	۱۰۷۳	۱۰۷۲	۱۰۷۳

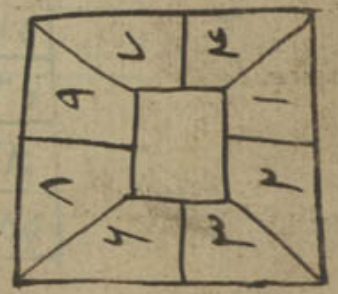
۱۰۸۴



از دودین عامر و روست که این نقش مکرم موافق قواعد عمل نماید  
خواه در خیز و خواه مرد مردانه باشد و غیر آید این در روز جمعه وقت در پیشان او  
بسیار مطلوب بنویسد و اگر کمتر شود بر پوست آهو بمالد و مرغوب بود در پیش  
بوزر مطلق کرد و نقش عظیم نهی الوصف اعداد در روز قمار است

۶	۱۶	۲	۷
۴۶۹۲۱	۴۶۹۱۲	۴۶۹۱۳	۴۶۹۱۴
۵۶۹۱۶	۵۶۹۱۳	۵۶۹۳۲	۵۶۹۳۱
۵۶۹۳۴	۵۶۹۲۹	۵۶۹۱۸	۵۶۹۱۱
۵۶۹۱۴	۵۶۹۱۵	۵۶۹۳۳	۵۶۹۳۳

۲۲۸۹۹۲ مربع صحیح



برو غنیمت کف بوزر و نقش است  
بوی از این اسرار امید در جرایع  
خندش طراطل که خرام خود کف  
نظر کتب رسن بر نقش یکس  
بیت طعنا و هم از نقش کند و  
ص به هم را رسن بپناه کند و  
کود که اگر رسن بپناه کند

نوع دیگر که کسب بر ابرقوت ماه بیاورد عاقبت قوتها زغوان حج

جانش  
۳۳۳  
۱۲۲۲  
۹۹۹  
۱۱۱۱  
۸۸۸  
۷۷۷  
۴۴۴  
۵۵۵  
۳۳۳  
۴۴۴

جانش  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق  
ایق

بوزر مساور  
ساده و با  
عسل کوی بندد  
مقدار دو نخود  
اگر طبیعت  
زبون داشته  
مانند مقدار  
یک نخود  
بند و بخورد  
باه بر تنه اعلا  
شود بوقت  
حفتن نیش از  
نیم کار بوقت  
حاجت تناول  
کند و مانا برینند  
۲۲ ریب است  
از نموده کرده است

بوزر مساور  
ساده و با  
عسل کوی بندد  
مقدار دو نخود  
اگر طبیعت  
زبون داشته  
مانند مقدار  
یک نخود  
بند و بخورد  
باه بر تنه اعلا  
شود بوقت  
حفتن نیش از  
نیم کار بوقت  
حاجت تناول  
کند و مانا برینند  
۲۲ ریب است  
از نموده کرده است

فایده بجز معاذ علیه الترحمة میفماید که چهار هزار کتاب خوانده ایم از آنجمله  
 چهار چیز نیز اختیار کرده ایم و هر روز چهار سخن بلامهار برار  
 مرتبه تکرار میکنیم اول آنکه ای نفس من طاعت خدایتعا به کن و الا لانه  
 روزی او بخور دویم آنکه آنچه خدایتعا به مقرر کرده از خوشنود شود و الا لانه  
 خدای دیگر طلب کنس سیوم آنکه آنچه خدایتعا به منع کرده است از آن در  
 گذر و الا لانه از ملک او بدرتو چهارم آنکه ای نفس اگر قصد گناه داری  
 اول جایز پیدا کن که الله تعالی ترانه بیند و الا لانه کنس **و** حضور  
 در جهان نیز دشوار است نزد اگر **و** که تصور کردن او بر تو دشوار است  
 ناز عاشق زهد فاشی نذل ممک هرگز **و** عشوه محبوب در شکل و نظر با  
 سخن صوتی به اصولان بگشت علی جا بلان **و** همایه بر تقلید و کد انشی بر بزوا  
**و** نعدیکر این دوازده بروج اند در همد و بی که گویند

جماد الثانی یا علام الغیوب  
 یا محمود فلا تبلغ الایام یا نقره من کل جور  
 ۳۲۵۳

۲۵۹۳

یا حنان انت الذر

۳۱۳

یا کبیر

۱۸۳۴

یا قیوم

۱۵۵۵

۱۲۴۵۸

یازدهم و دو از دهم بر بع

فصدیکه از اسم از پنجم

۱۹۰۳

اسم از پنجم تا هفتم  
 منتهی بنام یکتا  
 حصه طرح است

۱۹۷۷

۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳
۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳
۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳
۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳	۱۳۴۳

۱۳۴۴

بیکه چهارم هر

۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷
۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷
۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷
۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷

۱۳۴۷

۱۳۴۷

۱۳۴۷

۱۳۴۴	۱۳۴۴	۱۳۴۴
۱۳۴۴	۱۳۴۴	۱۳۴۴
۱۳۴۴	۱۳۴۴	۱۳۴۴

۱۳۴۴

نوع دیگر چهار اسم  
 از نهم تا دوازدهم  
 وقف

۲۱۱۴۲

اسم از نهم تا دوازدهم  
 مربع بیکه چهارم حصه

۱۳۴۷

۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷
۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷
۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷
۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷	۱۳۴۷



نوع دیگر جمله وقف دوازده اسم مثلث یک

نوع دیگر وقف ۶۴۱۹۴

حصه طرح ۱۱

۲۰۱۹۸

یک سیوم حصه دعاء ۵۰۰۱

مع بدوح و سیمیه طرح ۱۴۴۳

۲۰۲۰۳	۲۰۱۹۸	۲۰۲۰۳
۲۰۱۴	۲۰۲۰۳	۲۰۲۰۳
۲۰۱۹۹		۲۰۲۰۱

۱۶۶۸	۱۶۶۳	۱۶۶۰
۱۶۶۹	۱۶۶۵	۱۶۶۵
۱۶۶۴		۱۶۶۴

نوع دیگر برار دره چشم مع سیمیه ۲۰۲۰۶

وقف مربع یک

۱۳۴۶

چهارم حصه

۱۳۲۹

نوع دیگر از جمله  
شازده دعا  
وقف

۲۵۸۵۴۶

۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹
۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹
۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹
۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹	۱۳۲۹

۱۳۴۶

۱۶۷۱

۱۶۷۱

۱۶۷۱	۱۶۷۱	۱۶۷۱
۱۶۷۱	۱۶۷۱	۱۶۷۱
۱۶۷۱	۱۶۷۱	۱۶۷۱

از جمله شازده دعا و اسم مثلث یک سیوم

۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶
۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶
۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶
۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶	۶۶۱۶



نوشته شد برای ۲۷ م  $\frac{۴}{۲۰۴۴۹}$   $\frac{۴}{۱۵۶۰۳}$   $\frac{۴}{۲۸۱۴۲}$   
 جمع جمله اعداد دو انه اسم  $\frac{۴}{۴۱۴۹۴}$

نوع دیگر از نود و نام مار بر تعالی وقف شدت اسم یا راسته  
 سیوم حصه  $\frac{۴}{۱۲}$

۱۷	۱۲	۱۹
۱۸	۱۴	۱۴
۱۳		۱۵

۱۰۴	۹۹	۱۰۶
۱۰۵	۱۰۳	۱۰۱
۱۰۰		۱۰۲

وقف ۹۰  
 مثلث ۱۰۷  
 ملک سیوم  
 حصه

وقف مربع رحیم چهارم حصه بیکه  
 $\frac{۲}{۲۵۸}$   $\frac{۲}{۵۷}$

۵۷	۷۰	۴۷	۴۴
۴۱	۴۳	۵۸	۴۹
۴۲	۴۵		۵۹
۷۱	۶۰	۴۱	۴۴

۳۳	۲۴	۳۱
۲۸	۳۰	۳۲
۲۹		۲۷

وقف مربع قدوس  $\frac{۳۴}{۱۷۰}$   
 چهارم حصه بیکه  $\frac{۳۵}{۱۷۰}$

۳۵	۴۱	۴۵	۴۲
۴۴	۴۱	۳۴	۴۷
۳۷	۳۴		
۴۹	۳۱	۳۹	۴۴

۵۰

وقف محسن یا ذری الحال والا کرام پنجم حصه بیکه  
 ۱۰۵ ۱۱۰ ۱۱۳ ۱۱۶

۲۰۹	۲۲۷	۲۲۱	۲۱۵
۲۲۲	۲۱۴	۲۱۰	۲۲۸
۲۳۰	۲۲۴	۲۲۳	۲۱۷
۲۱۸	۲۱۲	۲۳۱	۲۲۵
۲۲۶	۲۲۰	۲۱۴	۲۱۳

وقف محسن جامع سیکه پنجم حصه  $\frac{۳۱}{۴۲}$

۳۱	۵۶	۵۰	۴۴
۵۱	۴۵	۳۹	۵۷
۵۹	۵۳	۵۲	۴۴
۴۷	۴۱	۴۰	۵۴
۵۵	۴۹	۴۳	۴۲

وقف مثلث بارشید سوم حصه  $\frac{۱۱۱}{۵۲۵}$

۱۷۱	۱۷۱	۱۷۱
۱۷۳	۱۷۵	۱۷۷
۱۷۴		۱۷۲

۱۷۴

۵۸۱	۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱
۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱
۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱
۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱
۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱	۶۱۱

وقف مربع یا وارث  $\frac{۷۱۸}{۱۷۲}$   
 بیکه چهارم حصه  $\frac{۷۱۸}{۱۷۲}$

۱۷۴	۱۷۵	۱۷۱	۱۷۹
۱۷۳	۱۷۱	۱۷۳	۱۸۴
۱۷۷	۱۸۰		۱۷۴
۱۷۴	۱۷۵	۱۷۴	۱۸۱

وقف یا  
 پنجم حصه  $\frac{۲۰۹}{۲۰۱}$

۲۳۲  
 ۲۲۴  
 ۲۲۰  
 ۲۱۴

وقف <sup>۲</sup> مثلث جمله عدد نود و نه نام یکم حصه  
 ۳۴۸۸۱  
 ۱۱۶۲۳

۱۱۶۲۱	۱۱۶۲۳	۱۱۶۲۰
۱۱۶۲۹	۱۱۶۲۷	۱۱۶۲۵
۱۱۶۲۴		۱۱۶۲۶

وقف <sup>۳</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۴</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۵</sup> مثلث یک

وقف <sup>۱</sup> ۱۱۶۳۱  
 بزرگوار باشد مثلث یک  
 ۱۴۴۶۳  
 یکم حصه ۴۸۱۷

۴۸۲۲	۴۸۱۷	۴۸۲۴
۴۸۲۳	۴۸۲۱	۴۸۱۹
۴۸۱۸		۴۸۲۰

وقف <sup>۶</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۷</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۸</sup> مثلث یک

نوع دیگر دعاء  
 بزرگوار معروپاب وقف  
 معروپاب تسمیه  
 ۱۱۶۳۹  
 ۳۸۰۹

۳۸۱۴	۳۸۰۹	۳۸۱۶
۳۸۱۵	۳۸۱۳	۳۸۱۱
۳۸۱۰		۳۸۱۲

وقف <sup>۹</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۰</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۱</sup> مثلث یک

وقف <sup>۱۲</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۳</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۴</sup> مثلث یک

۱۷	۲۳	۲۹	۱۱
۲۰	۳۱	۱۲	۲۴
۱۳	۱۹	۲۵	۳۲
۲۱	۲۷	۳۳	۲۰
۳۴	۱۵	۱۶	۲۱

۴۸۲۴	۴۸۲۷	۴۸۱۷
۴۸۲۹	۴۸۱۸	۴۸۲۸
۴۸۱۹		۴۸۲۲
۴۸۲۴	۴۸۲۱	۴۸۳۱

۵۳	۶۱	۷۱	۸۱
۶۲	۳۱		۲۱
۳۳	۴۱	۵۱	۶۱
۷۳	۸۱	۹۱	۱۰۱

۸۷	۱۷	۲۷	۳۷
۶۷	۷۷		۸۷
۷۷	۴۷	۵۷	۶۷
۱۷	۲۷	۳۷	۴۷

وقف <sup>۱۵</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۶</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۷</sup> مثلث یک

وقف <sup>۱۸</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۱۹</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۲۰</sup> مثلث یک

وقف <sup>۲۱</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۲۲</sup> مثلث یک  
 وقف <sup>۲۳</sup> مثلث یک

۶	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳
۳	۳	۳	۳

۶۶

توجه داشته باشید که این جدول را در روزهای زوج و در وقت غروب آفتاب بخوانید

۳	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱
۱	۱	۱	۱

این جدول را در روزهای فرد و در وقت طلوع آفتاب بخوانید

۳۶۷	۳۶۷	۳۶۷
۳۶۷	۳۶۷	۳۶۷
۳۶۷	۳۶۷	۳۶۷

این جدول را در روزهای زوج و در وقت غروب آفتاب بخوانید

۲۲	۲۱	۳۴	۱۶
۳۵	۳۶	۱۷	۲۹
۱۸	۲۴	۲۳	۳۷
۲۶	۳۲	۳۱	۲۵
۳۹	۲۰	۳۱	۲۷
		۲۱	۳۷
		۳۱	۲۷
		۲۱	۳۷

توجه داشته باشید که این جدول را در روزهای زوج و در وقت غروب آفتاب بخوانید

وقف مشهد حکیم  
۷۸  
سوم ۲۲  
۲۷ ۲۲ ۲۹  
۲۱ ۲۴ ۲۴  
۲۳ ۲۵  
وقف مشهد حکیم  
۹۹  
سوم ۲۹  
۳۴ ۲۹ ۳۵  
۳۵ ۳۳ ۳۱  
۳۲ ۳۲

فایده اگر نخواهید که عدد را سرگردان کنی چون آفتاب در برج عقرب آید  
آید بهت روز شنبه اول ساعت زحل بهت این را بر تخته آهنین  
کنند و نامها و مفردان در پشت تخته نویسند و میان آب عوض  
فرورد جمله مضمون کردند یا شطرنج فایده دعوت فاتحه و درجوه  
سه ماه بخواند آخر نماز شام  
غسل کند و در خواند درود  
گوید این مثلث پر کرده زیر  
سرخود دارد و خواب روی  
زرد نوشته دارد و فرج گیرد و  
تصرف کند کاغذ در آب  
بشوید بخود الحمد با چهارده مؤکل بخواند دو جمله خوانده سیوم

۸	۱۱	۹۵۱	۱
۷	۲	۷	۱۲
۹۵۰		۴	۴
۳		۴	۹۵۲
۱۰	۵	۴	

توجه داشته باشید که این جدول را در روزهای زوج و در وقت غروب آفتاب بخوانید

نوع دیگر مربع اسم بزرگ برای هر کار و هر بکار آید اینست و تخم مربع که نوشته شود اینست درین خانه نویسد و تمام کند

نوع دیگر نوزاد اول ایت بزرگ اینست

وقف طرح بیکر  
 ۴۹۳  
 ۱۲  
 سیوم حصت

۲۱۷

۲۲۲	۲۱۷	۲۲۴
۲۲۳	۲۲۱	۲۱۹
۲۱۸		۲۲۰

۲۲۵

ایت بزرگوار هر دو نوزاد اینست  
 وقف طرح بیکر  
 ۱۳۵۴  
 ۱۲  
 سیوم حصت مثلث اینست

۴۴۱

۴۵۳	۴۴۱	۴۵۵
۴۵۴	۴۵۲	۴۵۰
۴۴۹		۴۵۱

۴۵۴

۱	۸	۱۵	۱۰
۱۱	۱۴	۵	۴
۶	۳	۱۲	۱۳
۶۱	۹	۲	۷

نوع دیگر آیت بزرگ نوزاد دوم  
 وقف طرح  
 ۴۹۳  
 ۱۲  
 بیکر سیوم حصت

۲۲۷

۲۳۲	۲۲۷	۲۳۴
۲۳۳	۲۳۱	۲۲۹
۲۲۸		۲۳۰

۲۳۵

ظلمات اول اینست و وقف  
 طرح بیکر بر بعد چهارم حصت  
 ۳۰۲  
 ۱۲  
 سیوم حصت

۱۳۱۱

۵۳۲۷

۱۳۲۴

۱۳۳۱	۱۳۳۴	۱۳۳۸	۱۳۳۴
۱۳۳۷	۱۳۲۵	۱۳۳۰	۱۳۳۶
۱۳۲۴		۱۳۳۲	۱۳۲۹
۱۳۳۳	۱۳۲۸	۱۳۲۷	۱۳۳۹

طرح کسر چهارم حصت مربع

۱۳۲۵	۱۳۲۸	۱۳۳۱	۱۳۱۸
۱۳۳۰	۱۳۱۹	۱۳۲۴	۱۳۲۹
۱۳۲۰		۱۳۲۹	۱۳۲۳
۱۳۲۷	۱۳۲۲	۱۳۲۱	۱۳۳۲

نوع دیگر نام اصحاب کف  
 بسم الله الرحمن الرحيم  
 مَكْسَمِيْنَا

كَسْقُوْطَطْ اَذْرَ اَذْرَ نَسْ  
 فَطِيوْنَسْ تَبِيوْنَسْ كَشْ فَطِيوْ

نوع دیگر  
 بکار آید  
 سیوم حصت  
 ۱۰۹۲۹

طرح بیکر سیوم  
 ۶۱۵۹

۸۱۵۸	۸۱۵۸	۸۱۵۸
۸۱۵۸	۸۱۵۸	۸۱۵۸
۸۱۵۸	۸۱۵۸	۸۱۵۸

۸۱۵۸



وقف محسن یا علیم بیکه  
۱۲۵  
بشم حصه طرح منتهی بر این مطلب  
۱۲ ۳۴

۱۱	۲۴	۳		۱۲
۳۱	۳۲	۱۳	۱۹	۲۵
۱۴	۲۰	۲۴	۲۷	۳۳
۲۲	۲۸	۳۴	۱۵	۲۱
۳۵	۱۶	۱۷	۲۳	۲۹

وقف یا حافظ محسن  
۱۰۰۰  
بیکه بشم حصه طرح منتهی  
۱۸۱ ۲۱۲

۱۹۱۴	۲۰۰	۲۰۶		۱۸۱
۲۰۷	۲۰۸	۱۹۹	۱۹۵	۲۰۱
۱۹۰	۱۹۶	۲۰۲	۲۰۳	۲۰۹
۱۹۸	۲۰۴	۲۱۰	۱۹۱	۱۹۷
۲۱۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۹	۲۰۵

وقف محسن یا علیم بیکه  
۱۱۰  
بشم حصه طرح منتهی بر این مطلب  
۱۲ ۳۴

۱۱۱	۲۱۱	۳۱۱	۴۱۱	۵۱۱
۲۱۱	۳۱۱	۴۱۱	۵۱۱	۶۱۱
۳۱۱	۴۱۱	۵۱۱	۶۱۱	۷۱۱
۴۱۱	۵۱۱	۶۱۱	۷۱۱	۸۱۱
۵۱۱	۶۱۱	۷۱۱	۸۱۱	۹۱۱

وقف محسن یا علیم بیکه  
۱۱۰  
بشم حصه طرح منتهی  
۱۲ ۳۴

وقف منتهی عظیم بیوم حصه  
۱۰۲۰  
نوع دیگر وقف مربع  
۱۱۰  
علیه بیکه چهارم

۳۳۴	۳۳۴	۱۴۳
۱۳۳۱	۳۳۱	۱۴۳
۳۳۴	۳۳۴	۱۴۳

وقف مربع حقیقت  
۹۹۱

بیکه چهارم  
۲۴۲

۲۰	۳۳	۳	۲۷
۳۱	۲۴	۲۱	۳۲
۲۵	۲۱	۲۲	
۳۴	۲۳	۲۴	۲۹

۲۴۲	۲۵۵	۲۵۲	۲۴۹
۲۵۳	۲۴۸	۲۴۳	۲۵۴
۲۴۷	۲۵۰	۲۴۴	
۲۵۶	۲۴۵	۲۴۴	۲۵۱

۲۷	۲۲	۲۹
۲۸	۲۶	۲۴
۲۳		۲۵

۲۳	۱۷	۲۵
۲۴	۲۲	۲۰
۱۹		۲۱

وقف منتهی عظیم  
۱۷۱  
وقف منتهی عظیم  
۱۰۸  
بشم حصه بیوم



نوع دیگر در خواب رسیدن وقف مثلث مع

۶۱۶۷  
و ما بسم  
بیکر سیوه  
حصه  
۸۲۴  
طرح ۲۱

۸۲۱	۸۱۶	۸۲۳
۸۲۲	۸۲۰	۸۱۸
۸۱۷		۸۱۴

۱۴۸۳	۱۴۷۸	۱۴۸۵
۱۴۸۴	۱۴۸۲	۱۴۷۰
۱۴۷۹		۱۴۸۱

۹۰	۹۳	۹۴	۸۳
۹۵	۸۴	۹۴	۹۴
۸۵	۹۱	۸۱	۸۱
۹۲	۸۷	۸۶	۹۷

نوع دیگر در خواب رسیدن وقف مثلث مع  
۱۴۷۸  
۱۴۸۱  
۱۴۸۱  
۲۲۹۱  
۱۱۵۵  
طرح ۱۲

۱۱۶۲	۱۱۵۵	۱۱۶۲
۱۱۶۱	۱۱۵۹	۱۱۶۱
۱۱۶۱		۱۱۵۷
۱۱۵۶		۱۱۵۷

ولی باید مکتوب قبلت التکاح والتزویج لابی و با صورته از آن  
 گفتیم ظاهر میشود و باید که کسی که تکب و کالت از طرفین مشهور عارف بصیرت بود با  
 که تمیز عدد با و اعراب سیر الفاظ را در دست تلفظ تواند نموده دیگر تصحیح لهجه سخن نزد  
 قاری کرده باشد که ادای حرف از خارج زبان نکرده و رعایت وقف و وصل در مواضع خود  
 بکند و وجهی در غیر زمان در میان بحج الفاظ که متعارفست مثل محمد علی و محمد حسین ظاهر  
 است که رعایت قواعد ترکیب در اینها نموده محمد علی و محمد حسین بفتح دال و با  
 و بفتح دال و نون و اگر رعایت طرد عرب نموده شد علی بکسر دال و بیکرید و با تنوین  
 هم بکند از احتیاط و در نیت و هر یک را از روزی که حاضر شدند در وقت عقد اگر وکیل  
 بجزو کسی هم بکند و پاره کند بهتر است و باید قبل از اتمام صدف ایجاب شود و قبول  
 نکند و بعد از اتمام فاصله عمر در میان واقع نشود و باید در هنگام وکیل شدن باره  
 مرد عادل یا جمع از شهر و لغوی باشد که آنروز را بشناسند و بدانند که او است که  
 وقف میزند نه دیگر یا در وقت شهادت شهادت تواند داد و باید که در وقت  
 وکیل شدن و صیغه گفتن تعیین مهر بکند که زنانه سکه است یا رایج نه دانگ و قیمت باره  
 دانگ و باید که قبل از شروع در صیغه خطبه مشمول بر حمد و صلوة و تخریص نکاح و تعقیب  
 بر ساقه بخواند و خطبهها منقول از کتب است هر یک را بخواند خوب است و اگر آنها را نخواند  
 این مرد و کله که بخاطر رسیده بخت احمده الله الذی خلق من الآله البشر الفجالة  
 نسبا و صرا و کان علی کل شئ قذیرا و صلی الله علی اشرف المخلوقین  
 محمد و اهل بیتی الذین از هب الله عنهم و آلهم و طهرهم نظیرا  
 فقد قال الله تبارک و تعالی و قوله الحق و نکحو الایامی منکم  
 و الصالحین من عبادکم و اما انکم ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من  
 فقرکم





- ۲۲ **باب** در فرق میان ماویان و زوز صورت
- ۲۳ **باب** در معرفت فعلی چگونه باید
- ۲۴ **باب** در معرفت فعلی که چگونه باید
- ۲۵ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۲۶ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۲۷ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۲۸ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۲۹ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۰ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۱ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۲ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۳ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۴ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۵ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۶ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۷ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۸ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۳۹ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند
- ۴۰ **باب** در معرفت کبریا که کار توهم نپند

حارون علی

**باب اول** در ذکر آفرینش جهان و باعث آرام شدن ایشان  
 برضای ارباب المال الباب پوشیده ماند که اگر نه رافضی حکمت آفریدی  
 کند سهولت برگردن صعاب دواب فکندی بخدمت تدبران این راه  
 دشوار چگونه طی شدی و این بار کران جهان بمنزل رسیدی اما پیشیار  
 خود مند بکنای قدرت و نعمت بی سرو که آدم زاد و ضعیف نهاد و آیه بر  
 حیوانات توانا تسلط داده و اکثر انواع را که از وحش شکاه خورده را

معموره

معموره افتاد گشت نینده از توایر ایگوشن بر نوع بی مانند بشری منت  
 نهاده چنانچه در مقام آستان میفرماید که **وَالْمُحْمِلُ وَالْبِغَالُ وَ**  
**الْحَمِيرُ لَمْ يَكُنْ بَهَا وَزِينَةٌ** یعنی آفریده ایم اسبان و سگ  
 و الاغ را از برای لنگه سوار شوهر و زینت بوده بشر شمار او گشت  
 نیت که این آیه کریمه دلالت میکند که در روزنامه علم از ما که مجال بر کنشی  
 نیت چنین متر شده که منافع وجود این حیوانات بماند در ارجح  
 گردد و چون فایده سواری و تربیتی ظاهر و عمده است از این جهت مصرح شده  
 و در تفسیر تعبیر از سید در کائنات علی و آلہ اصناف الصلوات روایت  
 شده که چون حضرت خدیجه سجاد و علی را آفرینش اسب نمودند  
 خطاب نمود که میخواهم از تو خلق میافرینم مباد دعا کرد که از ما خلقی میافرینم که  
 او را با شش غذا بکشد فرمود که از تو خلق میافرینم که آنرا امری جزیل در پیش  
 خود و دولت دشمنان و زینت بندگان فرمان بردار گردانم پس اسب را  
 آفرینش نمود و حق تعالی قافله از آن با دو کوفه از آن قافله آفرید و خطاب  
 مایسب کرده فرمود ترا علی آفرینم و خیر و برکت در موی کامل تو بستم تا روز  
 قیامت و غنیمتت را از من در پیش تو قرار دادم و تو را مگر بر ابا تو بستم هر جا که  
 بوده بشیر و مهربان گردانم بر تو دل خداوندان ترا و خندان گردانم زیرا که

خبر غیبی است



که آن مرد شکارش را آورد پس آن قوم به منزل که فرود آمدند تو بمجلس عمل مشغول  
و چون مکرر خبر کردند و اعتقاد حازم قول آنحضرت آوردند آن ریل را در آن  
نام نهادند یعنی گوشه سوار و آن گزشت که میان عربیداشده و ما بی  
عرب از آن عمل سینه و بعد از آن کسی که شیخی زلفی از آنست و خدمت  
حق تا مردم را بر کرامت مخلوقات فضل نهاده است پس از آنکه حیوانات  
فضیلت نهاده و صورت او نمیکند از صورتهای ایشان آفریده و بکثرت کرد  
غریز کرد امید و مرکب آنها و پادشاهان کرد و از این را بوسط سوار  
و شمشیر ظفر داد چنانکه حضرت جلی و عا در کلام محمد فرمود که **وَأَعِدُّوا لَهُمْ**  
**مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ مَتَاعِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ**  
**عَدُوَّكُمْ وَأَعْدَاءَكُمْ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ آمَنُوا** یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه  
توانید از آلات جنگ که لشکر بدان قوت و توانمائی یابد و اسبان که رسانند  
بسیب آن دشمنان خدا را و دشمنان خود را و مرا و کفار است **وَأَخْرَجَ**  
**مِنْ دُونِهِمْ لِيَأْخُذُوا بِهِمْ** و نیز بر سر سینه طایفه دیگر از  
دشمنان را که شما ایشان را نمیدانید و خدا میداند و مرا و منافقین اند که در  
در لباس مسلمانند و در بعضی روایات آمده که شخصی نزد حضرت سالت  
صلی الله علیه و آله شکر کرد که سنگ بخانه او را اندازند بگردد که دیده شود آنحضرت

فرمود

فرمود که اگر نجیب در خانه خود نبندد از آن این آیه شریف را تلاوت فرمود  
و مراد از کافران شما نمیدانید و خدای میداند ذره از جنیانت پس آن فرود  
بفرموده عهد نمود سنگ انداختن بر طرف شد و در جا دیگر فرمود که **وَمَا**  
**فَرِحْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفِّيَكُمُ أَجْرَكُمْ** یعنی هر چه در راه خدا  
بدهید خواه قیمت آن اسلحه و خواه نفع آب تمام مرید شما و ظلم کرده باشید  
شد و از غیر ما علیه افضل الصلوة و اكمل التحیات منقولست در فضیلت است  
**حَيْثُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِالْحَيْلِ فَإِنَّ لَوْ صَبَّهَا الْبُرْجُ** و نیز فرموده است **إِذَا**  
**رَأَى اللَّهُ بِالرَّجُلِ خَيْرًا رَزَقَهُ مَرْكَبًا وَاطْمَأَنَّ وَوَارًا وَاسْعَا وَجَارًا**  
**صَالِيًا** و نیز فرموده است که **نِعْمَ الْحَيْلُ** را که با عرو و مالکها غیر قوم و در  
عرب آمده است در آن آب که **فِي ظَهْرِ الْعَرَبِ وَفِي ظَهْرِ كَنْزِ** و در  
اند که غزیر زمکانه در دنیا است آب تازی است که **أَعْرَمَكَانِ فِي**  
**الدُّنْيَا سِرٌّ سَائِحٌ** و در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و در کابینت  
علیه و آله افضل الصلوات در تفسیر آیه **الَّذِينَ يَبْقُونَ أَمْوَالَهُمْ**  
**بِالذَّلِيلِ وَالنَّارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا**  
**خَفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ مِنْهُ** یعنی آنکه میزدند آن خردانست و در  
پنهان و آشکار پس مراد است از آنست که در نزد در کارشان و بگویند بر سر

فرمود

نیت برایش از نیت این زرافرن و اندوختن و وارنده که نیت بی  
 التقوی علی الخیل یعنی این آیه نیت در باب نفع و ادا و نیت در باب نفع  
 از روایات بنظر رسیده که حتی سجده و کج بعد از آنکه آدم را آفرید و تعلیم  
 آسمان نمود و غیر تحقیق هر چیزی را با او فهمانده فرمود در اوقات حج خضر را  
 اختیار کند پس حضرت حج را اختیار فرمود حتی تا با او وحی فرمود که  
 اختیار کردی عورت خود و عورت فرزندان خود را مادام که با ما سازند بر روی  
 زمین و از کتابت کافه از گوهر بر محمد و معاذ امام چهارم با و ۴ مرویت که  
**لیخبرکم معقوده فی نواخی الخیل الیوم القیامه** یعنی مجموع انواع خیر و امتناع  
 در مورد کمال است نادر و قیامت از آنهمه خیر و درکت در هر چیزی  
 آفریدت یعنی نواختن او و ثواب و پدید نفع موجب التذاد در عالم دین  
 قسم برد و وجه نمیتواند بود سخت بالذات که منفعت جدا از آن خیر نیت  
 مانند خورش و پوشش نیت ماکول و ملبوس و ادراک فراخ حس و تکلیف  
 و محسوس و قسم با بعضی چون ارباب سخارات نیت بر بس المال و محصول  
 و هر یک از بی رود و کونه همیشه جدا از انتفاع ما مستندم اقرار آن نیت  
 یا باقی آن نیز میراست و هیچ شبهه نیت که حج قسم انتفاع از آب  
 تمیز شود از آنهمه در قسم اول و سید جهاد که عمده عبادت است میکرد  
 و همچنین زیارت مشایخ شرف و برادران موفقی با نیت صورت پسندید و در سایر

آدم

اقام

اقام عموم التذات حاصل شمع چون خوردن گوشت و پوشیدن  
 و صلاحه صورت و صحر و سرعت حرکت و انتقال و تطهیر و شستن  
 موکما و خلاصی از غی و ف و ممالک و مورد فرید و فروخت ساختن و کراه  
 و تاج گرفت و اگر نیت منافع و خیرات اطلاق نیت خیر است کلام عرب  
 و متعارفت و در قرآن مجید در قصه فوت نماز حضرت سلیمان علیه السلام  
 مذکور است اینجا که میفرماید که **بعم العبدانه اواب** یعنی من  
 خویله بود سلیمان بدرستی که او رجوع کنند بود بسوی سرور و کار خود  
**اذ عرض علیه بالعبیه** از آنچه که عرض کرده بود در وقت عصر که  
 هنگام نماز بود در دین او **الصافات الحیاء** اسباب خوب  
 که در ایستادن و دست و یکپای بر زمین قرار میداد و توانای دیگر  
 گوشت بر زمین میکند است شد در حدیث آمده که حضرت سلیمان علیه السلام  
 مشغول ملاحظه این است تا وقت نماز گذشت و آقا غروب کرد  
**فقال انی احببت حب الخیر حتی قویت باحجاب**  
 پس گفت بر کردیم دوست خیر را از ذکر برود کار خود تا اوقات در حجاب  
 مشغول ملاحظه بود و مراد از دوست خیر محبت سبانت است بسبب  
 آنها از نماز غافل شد بعد از آن استعدا از ملاحظه که نموده گفت

بدینتر که

































از ویدن به یکدیگر و متنزاده و سرگرگ و بدیدار منجرت آن میان در قمار و در نیت  
 و این هر قسم در مسافتهای دور در قطع آن بزود در مطلب نیز ضرر میشود از آن جهت که  
 رواندن در آنقدر مسافت باعث هلاک است مشبه در قمار هوا از فرصت قمارکنند  
 و قسیم دیگر که عریان آنرا همگی گویند و بر کمان بپورند و پیش استر و دیابوت و در این مسافت  
 میرساند که زحمت بسیار میآورد و در هر مرتبه از رفتار باید که خط آن مرتبه نمایند و هیچ کس  
 باید که از این سخن زد و دیگر تعلیمها که در جنگ ضرر میشود و باید که در مانند کوشها و کوشنها  
 و است در نهادن هر یک در جوار خود و آلت تعلیم چهار ضلع است عنان نیز هم که بدین سبب است  
 در کمان و تعلیم و تازیانه اما در آیه عنان از دست باید داشت و کمان را کمانی تعلیم  
 اندک اشاره باید کرد که بجز در خورشید و قطره را نماند کند و اگر در روش خط کند با شانه  
 عنان آگاه کرد و در در هر حال این چهار ضلع را زیاده تر باید که پیوسته رکاب و تعلیم قطره نیز  
 و عنان هموار شود و در رکاب و باز از آن صریح تر و منتر و در یونیه تا خنجر خندان احتیاج  
 بغنائیت و اکثر اوقات از کمر تنها مقصود حاصل میشود و در قسم باید که با کمان نیز که  
 احتیاج تازیانه شود و در بایان دستش مدار بر عنان است و اگر که احدی  
 بدو داشته باشد جایگاه از کمر کنند مگر یک از آنها را تعلیم بیشتر مؤثر نیز و از عهد ادب  
 سواری است هر در وقت باید که پیش بر رکاب بگوید **بِسْمِ اللَّهِ وَلَا**  
**حَمْلٌ وَلَا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا**  
**كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ الَّذِي نَسْخَرُ لَنَا هَذَا**  
 وَمَا

فصل در آداب سواران  
 در سواران باید که در وقت سوار شدن از آن آداب است که در این کتاب مذکور است  
 و در سواران باید که در وقت سوار شدن از آن آداب است که در این کتاب مذکور است  
 و در سواران باید که در وقت سوار شدن از آن آداب است که در این کتاب مذکور است

**وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ سُبْحَانَ الَّذِي نَسْخَرُ لَنَا هَذَا**  
 و بدانکه سوار تازیانه در رکاب کس نباشند در خطر است  
 پس وظیفه آنست که هر چند زود تر بر نشینند اولی تزیین خط نیز و در رکاب کس  
 و تندی از سبب در رکابینات ۳ روایت شده که هر کس در وقت سوار شدن  
 این کلمات را بگوید محفوظ میماند او و چهار پای او تا هنگامی که فرود آید و باقی  
 سوار در درجه است اول لنگه در پشتش عنان و رکاب بدست نیگور گرفته  
 باشد در هم نهد با وجود سبک نشستن عنان و رکاب بدست نیگور گرفته  
 حکم نیز سیم با وجود این سه خلعت هر کار تواند کرد و نماند که بر او بر آید  
**در این باب در آداب سواران**  
 چون خواهر که است لنگه کبی ابتدا بنده ان باید کرد پس برون بیاید و در رکاب  
 پس سیم و خروده گاه دست پای که هم عیبها از بروج جایگاه خنجر و پس از آنها سیم و پاشنه  
 پس ساق دست و پای و زانو پس دست و پا که خواسته است تا نه خود که بد  
 تزیین عیبی است بر اسب طریق جایگاه خنجر و سینه و بازو و نه پیش کشم و پهلوی  
 و کفل که با هم پیوسته است یا نه احتیاط کند که چون بهار آمد بر کدام پای روزی  
 کند لنگه باز است از نوک ساق و بی و دم و خانیه سیکو احتیاط کند که در پیش  
 جایگاه با عیب نیست و بدانند نمیکورت و شایسته است **فصل** هر که بر آید  
 سواری و ریاضت را شاید الا کسی که مهر چشم و بینی نداشته بنمایند بر روز خود

در سواران باید که در وقت سوار شدن از آن آداب است که در این کتاب مذکور است  
 در سواران باید که در وقت سوار شدن از آن آداب است که در این کتاب مذکور است  
 در سواران باید که در وقت سوار شدن از آن آداب است که در این کتاب مذکور است

و این دو نشانه است که بردست و پای اسب بالای زانو هر دو دست فریز را برون  
 هر دو پای باشد از طرف اندرون و مانند چویم که آتش دیده بهر سخت شده و در تمام  
 کشیده و اگر کتب از غیر جنین معلوم میشود که این نشانهها از چشم و دست از آنچه  
 که گره و فنی که گره در شکم مادر است بر خود در زیر شکم خود میداند چنانکه چشمها  
 در میان استخوان و نیز در میان پایها واقع میشود بدین سبب این نشانهها هم  
 پس اگر این علامتها چنانکه مذکور شد معلوم میشود که در شکم مادر در حالت طبع  
 نبوده و قابل تربیت نیست و ریاضت قبول نمید و بکار نیاید و این مغز به تجربه  
 تحقیق کرده اند و استادان در چنین اسب صحیح نبرده اند و اتقاق نموده اند  
 که اسب که بدین عیب گردیم ریاضت تربیت نپذیرد و اجابت نکند و در بعضی  
 باید که چنانچه عیبها ظاهر در دستها بجز عیبها باطنی در دستها تا کار بروی شود  
 و بعضی از استادان گفته اند که هر کسی دعوی استاد سوار کند باید که برای  
 سوار شود و بر کوفه اسب خندان سوار شود و یکبار در دوام دوام بدو  
 سیم کشنده و الله اعلم بقواب **باب نهم در معرفت اعضاء اسب**  
 اینجودالات بر اصل اسب نمیکوی او میکند است که این استیک و دست بهر پوست  
 بهر تنگ و پره نیز بهی و استخوان دوکانه ز چشم باید که موی کم در دستها  
 و پوست پر امون چشم هم تنگ بهر و استیک است که پوست و پوست روی  
 پوست

دوگان فرغ و موضع بر آید در سوار شدن اسب و در سوار شدن اسب و در سوار شدن اسب

و پوست کردن چون بدست فراگرد نرم باشد و موی پس نیک نرم و دراز  
 مناسب تر آورده اند که اسب تا از اصلی بی آن نباشد نشانه نیکند نشانه  
 باشد و زبان اسب باید که دراز نبود بدین دلیل که خنود در دانهش بیشتر باشد  
 اسب هم باریک بشود و سوراخ بینی اسب فرخ که راه نفس است فاما هر آبی  
 که بینی او را بشکافند تفاوتی نمیکند اما عورت و انیدله و استخوان دوکانه زیر  
 رخ هم تنگ باید و این او فرخ باید چنانچه یک انگشت بر او برود استخوان فرخ بود  
 و دست و پای اسب فرخ باید و بگوشه بی هم قوی کسب هم کم بود و نرم و شانه  
 بلند و بزرگ باید و تا فرودگاه قور و کوتاه و کرد و در از طرف اندرون مور بسته  
 و قبضه دست نیز و باز و کوتاه و کرد و پر گوشه و سینه آکنده و نیز چنانچه  
 در پوست سینه نباید که بیرون آید و شانهها دوکانه دراز و نیز و پهلوی  
 شانه کم بشکند نزدیک و دوکانه که از پس است و تعلقی نکردن دارد و قور  
 و سخت باید زیرا که قوت کردن از نیز در دست و هر چند قور بر بهتر در کردن  
 باید که از استه بهر نشانه دوکانه در قطع و استخوانها پهلوی قور و سخت باید و سینه  
 استخوانها نه فانیک و نه از حد فرخ و از پهلوی آفرین تا کور اسب باید که نزدیک است  
 که علامت استیک است و در کسب آن فرخ و سینه باید و از نیز در آن  
 که گشته بهر کسب است که در عصبش از و عصبش کوتاه و عصبش در عصبش  
 در این سینه بهر کسب است که در عصبش از و عصبش کوتاه و عصبش در عصبش

دار کردن اسب را در وقت است و در وقت است و در وقت است و در وقت است

نشانده











فروشد مگر که بها افزون کرد و با قریح سواران با نوعت بغیر استبداد و زنده  
 میدارند اگر چه با یک اندام نیز و بعضی استبداد قوی دوست دارند اگر چه در دنیا  
 چندان استبداد نیز و آن متعلق بر ابراج شخص دارد باقی از انواع استبداد است که  
 نیک است است اندام قوی است و پای در کجاست و شکم دراز و پهلو فراخ  
 و نیکو اندام است طور و عنایت از خفته انداختن و بر خستن و چون سوار خواهد  
 خواهد که او را یکی بر نازد و در خلاف استبداد دیگر از پای بمانند و سوار  
 بزرگ شنید عادت ایشانست از آن رخ نیانند و سوار را زخم نزنند و اگر  
 اسب کدش بر پیش ترنگ باشد راه و از نشوالات با کلام رود اما چون بدست  
 مردم فارسی افتد راه و از شود و هر کار را شاید از دو امیدن و راندن  
 راه و در و الله **باب نهم در معرفت داعی و معنی داعی بر استبداد**  
 ترکیه یعنی کوهی بود که زبان ترکیه داعی گوشت و آن استبداد اصیل چنین  
 میباشد که در ترکیه استبداد را ندانند و تمامت و صحرا بکلیه بنا کرده اند و  
 هنگام کشن مادیان استبداد فعل را کرده بهم میباشند و جنگ میکنند  
 فعل خید مادیان از حمایت میکنند و کنار میگیرند و خوشی میشود و کوهستان  
 و پشتهها میروند و سر مردم فرو غرارد و در تنها بدین میکنند و هر چه از این  
 میزاید از آدمی میگویند و هر گاه که خواهند ایشان را بگیرند چون کسی میسر شود

چنانکه



چنانکه عادت است که سواران را بر نوازند و ایشان را میدانند و نهند و  
 است سوار قریح و زینت است و نهند و ایشان را از نهند و ایشان را  
 بکنند و بعد از آن رام کنند و پرورش دهند و زین بزنند و بکهار آورند  
 استبداد نجات سخت و زنده و زنده و صبور باشند صفات استبداد  
 که از استبداد کوچک تر میباشد و دست و پای کوتاه و گردن کوتاه و سر  
 کوچک و کفله کرد و در انهایی قوی و آکنده و سینه پهن و غرورده گاه کوتاه  
 و سم کوچک و کمبود است از حاجت فعل زدن نیست و گوشه پاران است  
 در از راست و چون هم زدند سر در پیش آکنده و کام هم زدند و در میخانیست و استبداد  
 میروند و چون از ایشان فرود آید در هر جا که باز در آید استبداد و حاجت نگه داشتن  
 که کسی ایشان را بگیرد و در دستن سم یا با زنجار دست میزنند و نجات حاکم  
 و زرم باشند و صفات ایشان بود در کتک شسته شده زنده زنده از تصور است  
**حکایت** آورده اند که از باوستان قمری استبداد خدیو خدیو بعد از  
 دست داده بود و اندازد سوار سوار و از نهند در نولات از انواع ظرافت میسر از جمله  
 ابرو و اغر زینان همراه بود و نهایت خیر و منفی خدیو خدیو استبداد استبداد  
 را قبول گرد و گفت این استبداد بکاری عمرایه نفاغان بر ابر چنین سوار  
 میروند یک از کابره که مشهور و معروف بود و با حاضر بود از وی سوال فرمود

مجلس  
 تاریخ  
 سنه  
 جلد  
 صفحه  
 کتابخانه































غرض مرتضی علی از خط  
بل اصول و صفای خوبی  
خط که فرموده است نصف العلم  
آن خط مرتضی علی بودست  
آنچنان خط بجاست حدیث  
قلم پاک آن رفیع جناب  
دست در پاش او خزان رزق  
از مدادش چه گویم وز دود  
ورقی را که خط شاه سرت  
هر عدد را که او فکند از پاک  
نشوی غافل از نبی باشم  
مدح شده کاملان چنین گفتند  
من که جز حیرتم بضاعت نیست  
چه قلم بود یارب آن در چه دست

نه همین لفظ بود و حرف و نقطه  
زان اشارت بحسن و خط فرمود  
سرور انبیا بعلم و حکم  
زان نبی نصف علم فرمودست  
قلمی دیگرست و دست دیگر  
خورده از جو بار جنت آب  
خانه او کلید خانه رزق  
آب حیوان نهفته در ظلمات  
بوسه گاه ملائک و بشر است  
نام بردستش و زنده خدا  
وزید الله فوق ایدیه هم  
همه در بای معنوی سفینه  
چون روم کعبه کاست عتبات  
قلم انچه رسید و سرش بکست

در نظم کتاب

### در نظم کتاب

در جوانی بخط بدی میلم  
بر سر کوی کم قدم زدستی  
که ز انکشتهها قلم کردی  
از قضایر مغلسی روزی  
قلم و کاغذ و در اتم جست  
نبوشت و روان بدستم داد  
ز آنکه ابدال بود و صاحب حال  
زین سبب عشق خط ز یادیم  
بعد از آن مدتی بر این بگذشت  
نیت روزی علی کردم  
در خیال این که کار بکشاید  
تا شبی خواب دیدم از رویه  
خواب را مختصر نمودم باز  
پیش ازین زین سخن نیارم گفت  
بنده سلطان علی غلام علیست

عشق خطر رانده از مره سلیم  
تا توانستی قلم زدستی  
بخیالی خطی رقم کردی  
پیشم آمد بسان دل سپوزی  
بیت و نه حرف را از حرف نخست  
شدم از التفات او دلشاد  
کشته حاشیاء مبدل الاحوال  
دل گرفتار مرد ساد و شدم  
عشق خطر از آن و این بگذشت  
قلم مشق را جلی کردم  
شده بخوابم جمال بنماید  
که خطم دید و خانه ام بخشید  
قصه خواب بست دور و دراز  
که ندارم مجال گفت و شنفت  
شهرت خط او ز نام علیست

روز و شب گوید از بتی دلی ذکرش نیت از خفی و جل

**در بیان سن و اوقات**

سنه عمر چون به بیت رسید  
روزها دم بکنج مدرسه  
روز تا شام شت میگردم  
اکثر روزها در ماه صیام  
شام در روضه رضا بودم  
چون که از روضه آمدم پرچون  
خدمتش را بجان کمر بسته  
تا بدانتش نایزردم  
از پدرزان نگفتم عالم  
من از و هفت سال مانده جدا  
شرح تقوی و طاعت پرور  
رحمت ایزدی بر ایشان

**در تعلیم و تعلم**

چون که از مشق بعبودیدم  
پیش من کلر خان سیم دهن  
شدم القصد شهره شهره  
بهر تعلیم خط بوجه حسن

آمدی

آمدنی ز دور و از نزدیک خواه از ترک و خواه از تازیک

جمله یار و برادرم بودند  
چشم بستم و کشا دم بر  
چشم سر هر چه دید محبوبت  
بعد از آن ترک مدرسه کردم  
سر نهادم بکنج خانه خویش  
کای دل آن به ترک خط گویم  
یا چنان سازش کران کونید  
پس نشستم بکنج خانه مدام  
مشق را چون قلم کمر بسته  
ببریدم ز خویش و یار و شفیع  
گفته پیغمبر آن شمشیر دور  
هر که گوید دری زردی نیاز

**در تعلیم کلمه الخط یا بقدر**

خط که مایقوه است شهره از  
بهر آنست خط که بر خوانند  
آن اشارت بود بخط نکو  
که در خواندنش فرومانند

این که مایعوه اشس بمخوانی  
حسن خط چشم را کند روشن  
بتوان خواندنش با آسانی  
تجیح خط دیده را کند کلحن

**در شناختن قلم**

اولاً میسکتم بیان قلم  
که قلم سرخ رنگ می باید  
بشنو این حرف از زبان قلم  
نه سختی چو سنگ میسباید  
نه سیاه و نه کوه و نه دراز  
یا دیگر ای جوان ز روی نیاز  
معتدل فی سطره باریک  
و اندرونش سفید فی تاریک  
نه دروچ و نه درو تاسی  
مک خط راست نیک اسبانی  
دست ازین و از آن بیاید  
گر قلم بز باشد و کرسست

**در مدار ساختن**

بطلب دوده تمام عیا  
زاک و مار و بوجو چه رود و چیر  
دوده یک سیر و صغ خوب چها  
گیر یک سیر از آن و آن دو سیر  
صمغ در آب ریز پاک از خاک  
تا چوما العسل که از د پاک  
یکد و روزش بصف حکم کوب  
خانه را از غبار پاک بروب  
تا بصد ساعتش صلا یکن  
یا دیگر از من این ستوده سخن  
زنه از زاک بهتر است بسی  
در سیاهی بود زاک ضرر  
دین ندانسته جز فقیر کسی  
عوض زاک پس زنه بهتر

سرلی نو

آب ماز و بوجوش و دار نگاه  
زنه نرم را بدو کن ضم  
تا شود نیک صاف و خاطر خوا  
روشتت کفتم آنچه بدو هم

بعد از آن اندک اندکی میریز  
تا بوقتی که با تو ام آید  
تجربه میکن و بدو مستیز  
وز نوشتن دلت بیاساید  
زور بازو ازو دریغ مدار  
در نه میدان که کرده بیکار

**در صفت کاغذ**

کاغذی بهتر از خطائی نیست  
حاجت آنکه آزمائی نیست  
چبذا کاغذ سمرقندی  
کمنش رد اگر خرد مندی  
خط برو صاف و خوب می  
لیک پاک از عیوب می باید  
خواه رسمی و خواه سلطانی  
جهد کن تا که خوب بتانی

**در صفت رنگهای کاغذ**

بسیج رنگی به از خطائی نیست  
حاجت آنکه آزمائی نیست  
زعفران و حنا و قطره چند  
از مداد دست پیش ازین پسند  
خط برو خوب و هم طلاخو  
زینت خط خوب مطلوبست  
چشم را رنگ سرخ و سبز و سفید  
خیره سازد چو دیدن خویشد

بهر خط نیم رنگ می باید تا از دیدن بیاباید  
رنگمانی که تیره رو باشد خط رنگین بر او نکو باشد

**در آبار ریختن**

ساز آبار از نشاسته کن بشنو این نکته راز پر کن  
اولاکن خمیر و آب بریز پس بجوشش دی آبش تیز  
پس لعاب سرش را بکن ضم روشنت کفتم آنچه بد بهم  
رو بجاغذ جمال و سعی نمای تا که کاغذ نیوفتد از جای  
کاغذ خویش چون دهی آبار مال آبی بروی آن ز نما

**در مهره کاغذ**

مهره کاغذ آچنان باید که رخ رخ درو بدید آید  
تخته مهره پاک بایشست روز باز و ولی نه سخت و نه

**در صفت قلم تراش**

با تو ذکر قلم تراش کنم حرفهای نهفته فاش کنم  
تیغ او نی دراز و نه کوتاه تنگ و پهن نیست خاطر خواه

تا درو خانه قلم کرد و ان قلم قابل رقم کرد

**در قلم تراشیدن**

تا توانی قلم روان تراش دیر تراش و خویش را محرابش

خا های قلم دراز کن بهر خط خوب نیست ختم سخن

نیز کوتاه کن که نیست نکو بشنو این نکته و دلیل نجو

انگی از درون او بکند با برون قلم نداری کار

شق کشاده کن که نیست سپند در تشویش خویش را در بند

شیوه اعتدال مرغی دار در نه میدان که کرده بیچار

وحشی و انبیش برابر کن چار دانگ و دو دانگ گشته کمن

**در فی قط**

فی قط پاک و صاف می باید که در و عکس روی بنماید

از سطر نی نی ملول میباش بهر قط بهترست کردم فاش

**در قط زردن**

شرط قط دان که پشمار بود هر که دانست مرد کار بود

گیر محکم قلم تراش اول  
 قلم خوش برنی قط نه  
 تا صدای قط قلم شنوی  
 که صدای قط قلم نه بگوست  
 صاف باید قط قلم باری

**در تجربه قلم**

کتاب چون قلم تراشیدی  
 آن قلم را بنقطه تجربه کن  
 از قلم نقطه چون درست آید

**در جمع کردن خطوط استادان**

جمع میکن خطوط استادان  
 طبع تو سوی هر که ام کشید  
 نظری نیلین در این و در آن  
 جز خط او در کنایه دید

خط چو خطا هر بود توان گفتن  
 ای که حرفی نکرده بنیاد  
 ز آنکه تعلیم خط بوجه حسن  
 سر خط غایب و تو حاضر  
 حسن خط دان که هست پوشیده  
 تا نکوید معلمت بزبان  
 شرح دانستنش پیش از کم  
 معتبر لیک تو زبانی دان  
 تا شود آنچه مشکلت آسان

**در قواعد حروف**

حرکت در الف سه می باید  
 بی و تی را اگر کشی تو در آن  
 لیک هر که نویسیش کوتاه  
 راست باید کشید و بد آنکه

کن سرجم را دو نقطه و نیم دور آنرا چسان تعلیم  
 چون بتحریر در نمی آید بتو تقریر اگر کنم شاید  
 الف کافها در از اوست آخر کافها چه بی و چه تیت  
 مدسین را اگر کشتی تو در آن اولش با اخیر مشرف ساز  
 این دو مصرع اگر مکرر شد بد ضروری از آن محرر شد  
 و ان سرعین صادی و نغلی نیست نوع دگر بعین علی  
 سرعینی که با صعود بود یا که چون عد بدل پوند  
 این دو نغلی بود دگر صادی با تو کفتم ز روی استادی  
 لیکن این هر دور شکل دگر که خوش آینه باشد آن  
 میتوان هم نوشتنش اسان یکی نم الاسد یکی ثعبان  
 ہی بود دال فی ذو صا<sup>د</sup> و زین وین دو خط را دهنند زینت  
 بعد ہی مد اگر بود خوب مطلوبست زانکه ترکیب خوب مطلوبست

ستون

میتوان نیز بی دو صا دین که صعودش کنی لبان دوین  
 دو سه نوع دگر بود ہی نیز ظا براست آن نبرد اهل تمیز  
 نیست اصلاح خط پسندید<sup>در اصلاح خط</sup> نزد استاد نیست سنجیده  
 که بود ریش مد و حرفی چند که با اصلاح باشد آن در بند  
 بالضرور از قلم کن اصلاح دور می باش لیک از الحاش  
 نکنی از قبله اش اصلاح کاتبان زا چه کار با جراح

در تعیین سن و اوقات کاتب

ای که خواهی که خوش نویسی خلق را مونس انیس شوی  
 خط خط مقام خود سازی عالمی را بنام خود سازی  
 ترک آرام و خواب باید کرد دین بعد شبها باید کرد  
 سر بجا غد چو خانه فرسود زین عمل روز و شب نیا سود  
 ز آرزوهای خویش بگذشتن دوزر حرص و آرز بر کشتن  
 نیز با نفس بد جدل کردن نفس بد کیش را بدل کردن  
 تا بدانی جهاد اصغر چیست باز کشتن بسوی ابر چیست  
 و آنچه با خود روا نمیداری بیچکس ابدان نیاز اری

دل میازار کفمت ز بهار  
 همه وقت اجتناب اجبان  
 از حسد دور باش اهل حسد  
 و در خود کن قناعت و طاعت  
 حیل و مکر را شعار کن  
 هر که از مکر حیل و تلبیس  
 داند آنکس که آشنای دست  
 خط نوشتن شعار پاکاست  
 گوشه از و نشیمن کن  
 کز دل آزار حق بود پزار  
 از دروغ و زعیمت و بهتان  
 کز حسد صد بلا رسد جسد  
 بی طهارت مباش کیست  
 صفت ناخوش اختیار کن  
 پاک گردید گشت پاک نویسی  
 که صفای خط از صفای دست  
 بهره کشتن نه کار پاکاست  
 یاد گیر این سخن ز پر کهن  
 حکایت

مرضی شاه اولیا حق  
 از و را شعار ساخته بود  
 کردی اکثر کتابت مصحف  
 وین علومی که در جهانست علم  
 در نه در عهد خواجه دوسرا  
 در زمان خلافت خلفا  
 تا دمی دار به ز کف و دست  
 خط از ان یافت نام و عز و کبر  
 هم در آن دور رنجش ز قلم  
 کی بدی فارغ از جهاد و غزا

عوض

نقطه باشد یا شمره و سه اوسه حرکت دارد که کردش تمام قلم ظاهر شود حرکت اول  
 میل بجایب عین و حرکت میان رست و حرکت آخر میل بجایب سار  
 و اگر خطی سطر در سراز با لایز بر آید نیم نقطه بیاض بماند و چون خط از کتبخ بر آید  
 بر شمره کشند یک نقطه بیاض بماند که میل زیر کرده باشد و کشش تن رای شمره  
 چهار دایک سطح و دو دایک دور است و در رای هر سل عین اصول است الا که اگر  
 او ارسال دارد و تا شش نقطه و منفی است **حرف التیس**

سر سینه و بیاض که میانه دندان اول و دوم است هر دو یک نقطه بیاض  
 که میانه دندان دوم و سیم است یک نقطه و نیم باید و در دندان دوم قلم را چنان تخرک  
 سازد که پیش کشد و تیز نبود و اول بر دوم و دوم بر سیم مشرف باشد و در سینه  
 ثلث را چهار نقطه کثرانه و در محقق سه نقطه و باید که سه حرکت داشته باشد چون  
 سر او بدن سینه شش نقطه است و تا هفت جایز است بنم شمره و کشش اتمام  
 قلم چهار دایک سطح و دو دایک دور است و کشش چندان میل زیر کند که چون خطی  
 سطر ای از عین بسیار کشند یک نقطه و نیم بیاض بماند و باید که اندک سینه نامحسوس  
 در میان دهمشته باشد و چون ارسال کنند باید که اگر از ارسال تا زاویه بدن  
 او خطی کشند مانند قوسی بود که این را سینی قوسی میگویند و کشش سینه بیاض است  
 الا که در منوعات سینه سطر می نویسند کشش او چهار دایک سطح و دو دایک دور باید  
 و در کشش چندان میل کند که اگر خطی سطر ای از عین بسیار کشند دو نقطه بیاض بماند  
 و سراسر سینه را ابتدا پیش قلم است و سراز خل ضلع زیرین دال است



که چون کاغذ را بگردانند و سر دال بر روی بندند دل مطلق حاصل شود و وجهه  
 فهم اطفال این را بجان نداتی تشبیه کرده اند و خالی از ظرافتی نیست  
**حرف الصاد** در صدر ابتدا اینش قلم کند که چهار دانگ  
 سطح و دو دانگ دور از بیاریمیش کشند که دور او را سینه در بالا باشد و ضلع  
 زیرین او را بعکس که سطح ضلع بالا از جانب سری است و سطح ضلع زیر از طرف  
 عین و قلم را چنان شکر دارد که کج نکند و بیاض هر صادر ایما داشته باشد  
 و بیاض هر او در طول سه نقطه و در عرض دو نقطه است و گردن او چون گردن سینه  
 چهار نقطه که در سه حرکت ظاهر گردد که نیم نقطه میل بیابن یعنی کرده باشد  
 و بدن او هم مثل سینه است چهار دانگ سطح و دو دانگ دور و طول او شش  
 نقطه و هفت جایز داشته اند و در محل سطح چندان میل نریزند که در خط مستوی  
 یک نقطه و نیم بیاض بماند و اگر شتر باشد شتره از کج که میان گردن و بدن او است  
 درنگزد و اگر هم مثل بود چون سینه قوسیت و در ضاد نیز همین اصول است  
**حرف الطاء** الف طاباید که از شش نقطه زیاده نباشد اگر الف نمود در  
 هفت نقطه نویسد الف طاشش باید و اگر شش نویسد الف طابیح باید حاصل  
 میکند از الف کثرت و اصول و حرکات او مثل الف است و نیمه بار  
 سر طاکه ابتدا کند میل بالا باید و نیمه عین میل بریز و کشش میان او مستطابیح  
 طرف سینه داشته باشد و دور بعکس حرف دیگر کج لازمست و بیاض طاء در طول  
 از بیاض صادر زیاده است و در عرض کمتر بیاض طار را با شتره تشبیه کرده اند

و سر طاکه بالف منقل مشو و یک نقطه و نیم از جانب سری باشد و سه نقطه و نیم از طرف  
 عین و ظاهر بدن نوع است **حرف العین** سر عین ابتدا اینش قلم است  
 از جانب بیاریمیش عین ضلع اول او را هلال تشبیه کرده اند تا بداند که از  
 چهار نقطه زیاده نباشد ضلع دوم هم چهار نقطه است چهار دانگ سطح  
 و دو دانگ دور سطح از بالا و دور از زیر و ضلع سیم یک نقطه از آنها زیاده  
 است و بدایره منقل و دایره او مثل دایره جسم است در طول و عرض و  
 سطح و دور چنانچه مذکور شد مگر احتیاج شرح نیست و عین مابوع است  
 وقتی که بخوف دیگر سوسه گردد و هلال سر عین چندان دور کند که در خط  
 مستوی که از عین بیاریمیش کشند نیم نقطه بیاض بماند و انواع

وضع زیر او متعین باید که سه نقطه از سر کاف در کدزدگی یازده نقطه بود و در میان کاف یک نقطه و نیم است اما پاضی که طرف یسار است این که از پاضی اول که طرف میس است زیاده باید و در وقتی که کاف بجز حرف دیگر متصل میشود با انواع است در مرکبات گفته خواهد شد **حرف اللام**

ابتدای لام بمنزله الفست بی تغییر همان حرکات که در الف بیان کرده مرعی باید داشت و یک نقطه سر او ابتدا از جانب سری میل بجانب بالا و یک نقطه دیگر میل جانب یعنی و باز یک نقطه دیگر میل جانب سری که پاض میان او مشتق میاید که هر سه کج دشته باشد و بدن او همچو رای قلابی باید که هر حرکت ظاهر کرد و در آن بتره پیوند و هم مثل سر او مثل سر فاست مثلث مدور و دامن او چون رای مرسل است اما اگر یک نقطه یا دو نقطه زیاده کشیده شود جائز است و در ارسال هر حرکت ظاهر باید ساخت و برش قلم ختم نمود و چندان میل زیر کرده باشد

این

که چون از سر هم خط مسطری بجانب یسار کشند از آن ارسال تا آن خط سه نقطه پاض باشد و هم در مرکب انواع است بعد از این محل خود گفته شود **حرف النون** سر نون چون سر راسه نقطه است و تا چهار جا برست و همان سه حرکت ظاهر باید ساخت و در حرکت آخر چندان میل کند که اگر خطی مسطری از بالا زیر کشند هم نقطه پاض باشد و بدن نون و سین و صاد در طول و عرض و سطح و دور و ارسال تفاوتی ندارد **حرف الواو**

سر واو همچون قاف است مثلث مدور و گردن او چون گردن رای کجی چون سر او بدن متصل میشود باید که بعد از یک نقطه یکش سه پسته گردد و بدن او مطلقا چون بدن ر است در تغییر و ارسال اما سطح تن او را خشک تر کنید خوش نغامت یعنی سطح او سینه در هیچ جانب ندهشته باشد **حرف الهاء**

تا در مغز یک نوع است مرکب از سه ضلع اول مثل سر راسه نقطه است و سه حرکت دارد و ضلع دوم دو نقطه و نیم سطح و ضلع سیم چهار نقطه و در تقاطع خطین باید که یک نقطه از محل تقاطع در کدزد و پاض در میان مثلث باشد و تا نیز انواع است در مرکب ذکر خواهد شد **حرف اللام الف لاف الف**

مرکتب از سه ضلع اول مثل الف است فاما مخفی که از جانب یسار بعین کشند و ضلع دوم که از پاض است دو نقطه و نیم باید که چون خطی مسطری کشید نیم نقطه میل زیر کرده باشد و ضلع سیم بدو نقطه از ضلع اول زیاده باشد و این

لام الف میل بجانب میمی داشته باشد و پاضی که میان لام الفنت بقدر کشش بااید  
 و اگر خطی مطری از زمین کاغذ بسیار کشند پاضی مثلثت با نده وضع اول او اندکی  
 سینه در طرف یار داشته باشد و از پاضی پایان لام الف نیز مثلثتی حاصل  
 آید و آن مثلثی مای مغرد باشد و این را لام الف چلیبیا گویند لام الف اصبعی دو ضلع  
 هر دو مثلث الف و الفی که از جانب سری است باید که چهار نقطه منحنی شود و ششمه او آخر  
 الف حاطب یعنی پیوسته گردد و ملالی بشکل سر عین معکوس با آن ششمه پیوندد و میان  
 لام و الف آخر بقدر پنج نقطه فاصله باید و این لام الف اصبعی لازمه توفیق در قاع است  
 که در نزد دو مرکب بهمین شکل مینویسند **حرف الیا** سر یا باید که بضع  
 زیرین دال کشیده بود بکنیفه کمتر و اندکی دور او زیاده چون دال رفاع و ضلعی دیگر از  
 جانب یاری کشند که سه حرکت ظاهر داشته باشد مثل سر او از سر یا که ابتدا  
 شد در نگذرد و چون بدن او متصل گردد در قار اچان متحرک دارند که گنج مکنده و بعد از آن  
 بکشش در آید که چهار دایمک سطح باشد و دو دایمک دور و ششمه چیدان بالا رود که اگر گنج اول  
 سر یا در مکنده و این نیز مثل بدن سین و صاد است و باید که در خط مطری بکنیفه مل  
 زیر کرده باشد و اگر کاغذ را بگردانند سر یا معینه مثل دال رفاع است و اگر ارسال کنند  
 چون سین قوسی باشد که مذکور شد یا سه نوع است شمر و مرسل و معکوس  
 شمر و مرسل این بود که بیان بخود و معکوس آنست که از جانب یاری کشند  
 سر او مثل سر باست که بچیم متصل میگردد در سه حرکت ظاهر باید در حرکت آخر قلم را  
 چنان متحرک سازد که گنج مکنده و تمام قلم کشند و این مثل کاف سطح است که اول دو

نقطه

نقطه سینه در زیر دارد و چهار نقطه است و باز دو نقطه سینه در بالا و در آخر حفظ قلم  
 نشانه میشود و در پیش قلم نیز ارسال میکنند **در ذکر آنکه میان دو حرف**  
**مرکب فاصله چند نقطه است** اول از الف ابتدا باید که اگر الف در اول  
 کلمه واقع شود مغز دست بیج حرف اتصال بخندارد و اگر در آخر واقع شود با عین  
 که ما بعد او باشد متصل میشود و آن عین را بچیم اسم میخوانند بجز خود گفته خواهد شد  
 اگر اول دو حرف مرکب باست و آخر الف یا دال یا ر یا یا یا لام یا کاف  
 یا نون باید که فاصله بکنیفه طولانی باشد و اگر ما بعد با چیم یا قاف یا او یا یا یا  
 بود سر او دو نقطه است و فاصله بکنیفه طولانی باشد و اگر ما بعد با یا یا عین باشد  
 سر او سه نقطه است و فاصله بکنیفه و اگر ما بعد در وسط کلمه افتد بشماره دندانه سین  
 بود و اگر در آخر کلمه افتد در دست یا مرسل چنانکه گفته شد و سر تا و تا و نون و یا در مرکب  
 بیکسیت احتیاج شرح نیست و فرق نقطه است چون در اول و در وسط کلمه واقع شود  
 اگر در اول دو حرف مرکب چیم باشد و آخر الف یا دال یا کاف یا لام یا تا در خط  
 محقق سر چیم مفتوح است و در ثلث لحنی باید که از اغنچه گویند و پیکانی نیز میخوانند  
 و اگر ما بعد چیم چیم دیگر یا میم یا یا باشد در حقیقت مفتوح است اما در ثلث لحنی باید  
 مثلث طولانی که از اچقاقی خوانند و اگر ما بعد چیم حرف دیگر باشد در مجموع مفتوح  
 باید نوشت اگر در دو حرف مرکب اول سین باشد و ما بعد الف یا یا یا چیم یا دال  
 یا کاف یا لام یا تا بعد از دانه سین تا آن حرف مذکور فاصله سه نقطه  
 باید و چون سر چیم متصل گردد بشکل دامن میم مرسل باید کشید که از رخ نقطه زیاده

نباشد و در حروف دیگر که سرین که آن حروف پیوسته شود چنان باید که اگر بمثل  
 سرین را بان فاصله متصل گردند باید که سرین یعنی حاصل شود که در سطح  
 دور و پیاپی تفاوتی نداشته باشد و اگر بعد از سرین را یا صاد یا طاف  
 یا قاف یا یم یا یون یا و او باشد فاصله میان سرین و این حروف دو نقطه  
 زیاده نبود و اگر بعد سرین یا باشد بی فاصله بهم پیوسته میشود اگر در اول  
 دو حرف حرکت صاد باشد فاصله میان هر صاد و جمیع حروف مثل فاصله سرین  
 بود که در حروف پیوسته در وسط دو حرف و نزول و ارسال  
 و سرین و صلاحتی حروف متصل میشود باید که علم اخصان متحرک سازد  
 که پیش کند و نیز نباشد بعکس محقق که در و پیش ممنوع است اگر در اول  
 دو حرف حرکت عین بود و ما بعد او الف یا دال یا کاف یا لام چون  
 صعود میکند سرین را متصل باید نوشت و فاصله میان سرین چنان بزرگ  
 بلیغ کند که باقی اتصال باشد و اگر سرین بنا پیوسته شود فاصله یک نقطه باید  
 و عین را حقیق بوسید چون بعد از عین دو نقطه صعود میکند و هر حرفی که بعد از  
 سرین یک نقطه مرتفع شود مثل غیر حقیق است و در جمیع حروف دیگر سرین را  
 مستود باید نوشت و فاصله میان او و آن حروف نیم نقطه زیاده نیست سوی  
 جمیع که در اتصال دو نقطه از سرین میکند و اگر ماقبل عین کلمه واقع شود که  
 آخر آن الف باشد اتصال آن بر سرین لازم داشته اند و عین پیچید

کتب معتبره  
 در علم الف و حروف  
 و کلمات  
 و معانی  
 و کلمات  
 و معانی

از هر یک شش فرسای بهم و طریق ساختن مقوس هم منفوست **سطوح**  
 دوده شش صحیح و نبات و صبره ای بنک رای **ع** ر عفران دو نیل دور کار و نوکیلی  
 جمله را حل کن باب مورد مقدار کلاب که مقوس ساختن داری همی این رای  
 در م و اساختن سه ملاحظه لارنت یکی جری روشن از دوده پیرون بردن دوده  
 در میان کاغذ یا بامجید و در خمیر گرفتن و در تنور گرم بر روی خشت بخته باید  
 گذاشت تا خمیر بسته شود دوم باز در آب بپوشاند و چند گاه بگذارد و هر روز  
 تویی که بر روی او بسته شود در دار که از اکلاش میگویند چند ایک دیگر بند و صفا  
 شود و سیم صلاحتی بسیار و گفته اند از صد ساعت کمتر نباشد که متصل سخن کنند  
 و این عمل در بان و روین کنند نه در سنگین که مداد روشن و براق یعنی آید ارا  
 تیره و غلیظ میشود و این ممنوع است **در ذکر اصول حروف مفردات**  
**بر طریق اجمال اول الف** قد الف مفت نقطه است تا پشت حایت  
 و الف محقق هشت نقطه گفته اند و تا نه تجزیه کرده اند اگر زیاده و کم باشد از قاعده  
 پیرونت اول که ابتدا کنند نقطه بر کاغذ دهند که چهار کج او بر چهار جانب کاغذ است  
 باشد و قط قلم ظاهر گردد بعد از آن چنانچه نقطه حرف شکافند نیمه حرف از آن کج یعنی  
 آن نقطه پیوندند تا طره الف حاصل شود و الف باید که سه حرکت داشته باشد  
 اما تا محسوس حرکت بالامیل بجانب عینی و حرکت میان مستقیم و حرکت آرمیل  
 بجانب پیری الف سه قسمت قسم اول را تمام قلم باید کشید و قسمی را بجا ماند  
 قلم و قسمی را بدو دانگ قلم و بر شش قلم که از آن خطی که کشیدند باید که دانگ کشیدن

که این اقام بهم متصل گردد و از جانبین کبری نماید و هموار و صاف آید  
 قلم را متحرک بیاورد ساخت و بیا آن الف خندان مثل بجانب یعنی کند  
 که از خطی یا مسطری از بالا بزرگ کشند نیم نقطه بیاض بماند و تا نقطه جابر  
 دهمه اند و در پس هر الف بر ابر طره از جانب سری با یک اندک کبری  
 دهمه باشد و در بیا آن الف ثلث بعضی استناد آن نیم نقطه مثل بطرف سری  
 ظاهر نموده اند و آن خالی از عیاشی نیست و الف ثلث را شبیه شخصی کرده اند  
 که استاده در پشت بای خود کرد و لطافتی و الف محقق است و نهج  
 طرف میل ندارد و ابتدا بچهار دانگ قلم باید نمود و در میان بدو دانگ  
 که در آخر بریش قلم ختم شود و طره او از طره الف ثلث با یکمتر و نوار کمتر است  
 و در آخر شمره نباید ساخت که جایزند گشته اند و بعضی استاد آن ما تقدم  
 طره الف را کند نوشته اند و نیز ساخته اما مولانا عبد الله این کار  
 نکرده از ملاحظه نموده که گندی در طره الف لطافتی ندارد و هم خید از روی  
 بی تکلفی نویسد و چون الف در آخر کلیه افند لازم صعود کند و در صعود یک نقطه  
 و نیم سینه او در جانب بسیار باید و دیگر یک قلم سینه او بجانب زمین  
 باشد تا وقتی که قد الف با اعتدال رسد و فقط قلم بنشیند و از اینجا اگر  
 خطی مسطری از بالا بزرگ کشند نیم نقطه بیاض بماند چنانچه گفته شده  
**حرف الباء** سر بایک نقطه طولانیست در ابتدا ای قط قلم ظاهر  
 می نماید ساخت که اندک سینه از جانب زمین دهمه باشد و بجز یک قلم

بزرگ

چندان میل کند که خطی مسطری از بالا بزرگ کشند ربع  
 که از خطی مسطری از جانب زمین بسیار کشند نیم نقطه بیاض  
 دهمه اند و در پس هر الف بر ابر طره از جانب سری با یک اندک کبری  
 دهمه باشد و در بیا آن الف ثلث بعضی استناد آن نیم نقطه مثل بطرف سری  
 ظاهر نموده اند و آن خالی از عیاشی نیست و الف ثلث را شبیه شخصی کرده اند  
 که استاده در پشت بای خود کرد و لطافتی و الف محقق است و نهج  
 طرف میل ندارد و ابتدا بچهار دانگ قلم باید نمود و در میان بدو دانگ  
 که در آخر بریش قلم ختم شود و طره او از طره الف ثلث با یکمتر و نوار کمتر است  
 و در آخر شمره نباید ساخت که جایزند گشته اند و بعضی استاد آن ما تقدم  
 طره الف را کند نوشته اند و نیز ساخته اما مولانا عبد الله این کار  
 نکرده از ملاحظه نموده که گندی در طره الف لطافتی ندارد و هم خید از روی  
 بی تکلفی نویسد و چون الف در آخر کلیه افند لازم صعود کند و در صعود یک نقطه  
 و نیم سینه او در جانب بسیار باید و دیگر یک قلم سینه او بجانب زمین  
 باشد تا وقتی که قد الف با اعتدال رسد و فقط قلم بنشیند و از اینجا اگر  
 خطی مسطری از بالا بزرگ کشند نیم نقطه بیاض بماند چنانچه گفته شده  
**حرف الجیم** سر جیم را پنج نقطه گفته اند و تا شش بزرگ است و ابتدا بیاض  
 قلم است که از اطراف گویند یک نقطه میل بالا بچهار دانگ کشند و در عکس جانب سری  
 بطرف عمی باید کشند بعد از خط ابتدا دو نقطه و نیم اندک میلی بزرگ کشند و نیم نقطه دیگر از  
 میل بالا که اگر از نقطه اول که ابتدا شده خطی مسطری از زمین بسیار کشند نیم نقطه بیاض  
 بماند و قلم را بجز دایره از سر جیم در همان یک نقطه باز کشند که دو خط نشود که خط اول ظاهر  
 شود و در یک نقطه و نیم دیگر دایره از سر جیم جدا شود و دور او از نقطه اول که از سر جیم جدا  
 شده در یک دور و در خط مسطری که از بالا بزرگ کشند رست باشد و دایره او که  
 ارسال میشود آن نیز با سر جیم که از زمین است برابر باشد و الا که از یک نقطه زیاد  
 و دایره جیم را بجز جیم کشند که این دایره از سر جیم تا پایان که ارسال شده در طول قد



و نم الحقیقی آید و در آخر مخفی و مرسل و مدور باشد که قلابی گویند لام الف  
 نیز دو نوعست یکی لام الف چلیبا و دیگری لام الف اصبعی لام الف چلیبا در نزد  
 میشود و در مرکب اصبعی اما در توفیق و رقاع در نمود مرکب اصبعی نوشته میشود  
 و در نسخ هم دو نوع هم در نمودیم در مرکب و آن تعلق بتمیز کاتب میدارند با کاتب  
 مناسب تر باشد یا در نمود سه نوعست مدور و مرسل و معکوس در مرکب  
 اگر در اول یا وسط کلمه افتد مثل با بود فرق بنقطه دارد و اگر در آخر افتد هم مثل  
 و مدور و معکوس باشد و مرسل را قوسی خوانند **ترکیبی که از دو حرف زیاده**  
**و مد دادن در کجا مناسبست** مد در کلمه بسبب حسن ترکیبست یا از برای تمام  
 سطح یا بجز انضال اول ترکیبی که دو حرف بود در بعضی محل خوش نمانست مثل  
 مد قل هو الله و اگر کلمه سه حرف بود مثل لیم از نا تمیم مد مایه داد که از لام  
 به جای زینت و اگر کلمه چهار حرفی بود مثل اسم محمد از جامع کشش است  
 و در حروف دیگر قباحت دارد و از قاعده پیرونت و در بعضی محل دو نوع است  
 مثلا در نقطه عباد اگر اعرس بیاید دهند یا از با بالف هم دو حسن دارد و اگر  
 کلمه پنج حرفی یا زیاده بود مثل سبحون از سین بیاید دادن اول است  
 و غیر این قبیح است اگر درین باب زیاده بسط نماید بطول می انجامد اگر کاتب  
 فهم دارد و ادراک این قدر کافیت و الا هم چند تمثیل آورد منید نخواهد بود  
 العاقل بکفیه الاشارة **در ابتدا و انتهای حروف ترکیب**  
 ابتدا حروف سه نوعست یا ابتدا بنقطه میشود یا بنیش قلم که از استخفه گویند

ترکیبی از دو حرف زیاده مایه و مد دادن در کجا مناسبست  
 در ابتدا و انتهای حروف ترکیب

بدرستی

یا پیاشته قلم که از اسطخفه خوانند در ده حرف از حرف ابتدا بنقطه است الف و با  
 و دال را و سین و ط و لام و نون و ما و لام الف و یا و ابتدا بنیش قلم در بیج  
 حروفت حله و صاد و کاف و عین و یا و ابتدا بنیش قلم در چهار حروفست  
 ف و قاف و میم و واو و انتها سه نوعست یا بنشده یا بنیش قلم یا بار سال  
 انتها بنشده درین حروفست که بعضی مدور شترست با و دال و را و سین و صاد  
 و ف و قاف و کاف و لام و نون و واو و یا و انتها پیاشته قلم همین درین  
 فقط است و انتها بار سال درین حروف که بعضی از آن مرسل است و با و مرسل  
 و جیم و را و سین و صاد و مرسل و عین و ف و مرسل و میم و نون و مرسل و ما و واو  
 و یا و مرسل **در شرح قلم بدست گرفتن و بر کاغذ زدن** قلم را بر انگشت که  
 ایهام و سببیه و وسطی است باید گرفت تا در تحریک قلم ضعیف بود نباید و بعضی  
 استادان گفته اند که انگشت سببیه بر بالای قلم یک جو کوه تانه تر کمر نه تا در استحکام  
 زیاده باشد و محکم گرفتن لازمست که چون قلم محکم کرد تا در استحکام زیاده باشد  
 و محکم گرفتن لازمست که چون قلم محکم کرد تا در استحکام زیاده باشد  
 اما باید دانست که در صعود و نزول و ارسال اعتماد بر کجای قلمت در وقتی که قلم  
 از زیر بالای امیرانی که از صعود میگویند قلم را محرف باید داشت و اعتماد بر جانب  
 راستی قلم باید کرد که چهار دایک قاصود کند و در بعضی حروف باز بهمان نوع محرف بر  
 کستی و اعتماد بر جانب و حشی قلم کبی که این را نزول گویند و این وقتی باشد که این حروف  
 در میان و آخر کلمه بود و اگر صعود و نزول جدا باشد و در یک حرف بود چهار دایک قلم باید





بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وبسط على بساط البسيط ظلاما ورواح  
 خضر اذا تروح وروح وسراج وخفض غير ذات حرج ونجاش ومخرج اسجور اخلاق  
 سموات ومن الارض تسلمن ستة ايام ودرت الارض ليرتد منهن على ترتيب نظام  
 كما كان في الكتاب مسطورا والصخرة على من دنى فندى الى ربة الاعلى فكان قاب  
 قوسين او ادنى محمد الذي اصبح مؤيدا بالزغب وبالصباء منصورا وعلى آله الاتقياء  
 اصحابه نجوم الامتداد ما دام السالك راغبا والسعد ذابحا والنسر طائرا والشامة غوصا  
 والجمانة عبورا وبودفلا اشم بواقع نجوم وانه لقم لو تعلمون عظيم انني زمانا قد اندرس  
 مدارس العلوم الخفية وسالم المترقب السجما الرباطي من ههنا فان رايها قد ظلت نائمة بال  
 وذاهنة الزواجر والخوم والازمار ومخيرة الارباب والاقطار قد اخذت النوم نظريا وظنوا شيئا  
 بزريا وطالموه كالجباري في الصحارى لا يمتدون الى منازلهم ولا يجدون على جداولهم رشدا  
 وديلا فقلت لهم يا معشر الاخوان اني قد اكتشفت نادرا في بوادي هذه النجوم التي كتمت عنها خبر او  
 قيس لعلمكم تصطلون لكن لما علمت في تعاقد الغزاة عن رباط زوجه الى اصوله وتفاخر الطبايع  
 عن ضبط الزواجر وفضوله آذنت منما ما هو اسرف واعلى وامتدوا الى اعلى البيت التي اثني على  
 الشاظرين فيها الكتاب داطري في جلالة قدره ذوو البصائر والالجاب ولقد صنفت فيما كتب  
 لطيفة وتر بر شريفة ورسائل مصنوعة ودقائق مبسوطة غير ان المهم لتصورها عن الارتقاء  
 الى نهاية الادراك في دراية الافلاك والتفويض لتكاملها عن الانماكة في تقاسم الافلاك  
 الى منتهى الادراك فتلقت المختصر المسمي بالمختصر في الهيئة بالقبول قطار به الى الاقطار الدبور  
 والقبول حتى تصدى شجرة الكاكا برد الاشمس واشغلي بدرسه الاما جود الاما لى فاعتقد  
 المخلصون في حله على ما في السورج واعتقدوا انه برئ من الجروح فخذ اني ذلك لاني كنت  
 له شرا يذلل الصعاب ويغير القسور عن اللباب ينبت على ما في المن من الخلل ويشير الى ما في

الشرح من الزلل محتوي على بعض ما استندت من النوائد واستنبط من الزوائد مقتصر على  
 حقائق الكتاب من المسائل تعرضا عن الاطناب للدلائل تذكره لنتهي متصرف وتصرفه لسا  
 غير متصرف فلما استكمل تنويره وتم ترتيبه جعلته تحت الحفرة من حيرة الجنان بهجة وبها وخدمته لسيرة  
 هي بخيرة الجنان نزهة وصفاة ومن حصة من نزهة الخيرة والاحسان وبسط الامن والامان ووض  
 ميزان العدل والانصاف وقبح بنيان الميل والاعتساف ونظر راي من العقل بحسن ترتيبه  
 ولزمه نجوم الشرح يعين تقويمه ورتج ناعا قد طبعوا العلوم باسرها وواعا واصولا واتق المعاد  
 كلها معقولا ومنقولا الشمس الفضي بدر الدجى فلما العلي خير الوري خير العلي علم الكوا  
 يدومات من ابن الشمس يدك السحاب المطا ورواني للمع كفا لاجوا الزواجر نور السيادة  
 في جهته باهرا ونورا السعادة في وجمته زاهر بل سونو حذوق المرتبة العليا ونور  
 حديثة السلطنة العظمى لما ترس فيه دوله جده سموه ظفلا بالامير الاعظم ظل بعدن  
 الارضين بحيث اتج والدولة والده بن السلطان بن السلطان بن السلطان  
 الخ بيك بن شاه ورج بن امير قيو كور كان حقه الله تعالى شمس سلطنة ثمانية  
 عن الزوال واقار دولته ثابتة على الكمال باثنت نجم على الافلاك المدايزة او نبت  
 نجم على وجه الارض الساهرة الكهم الله اولى اياه واخذل اعداءه واحمد ظللال راقية على كافة  
 الانام مد اللبالي والايام بالنبوي وآله واصحابه الكرام الحمد لله مولانا باللسان على  
 الجليل مع العلم لدواجب الوجود كفا وافضل الكفا الكفا الى المشل او مصدر كفا فاه الى  
 مجازاه فعلى الاول نصب على الحال او المصدر اذا الاصل احمد الله حمد كفا وافضل الى  
 الثاني يجوز ان يكون منصوبا بنوع الخافض ايضا والافضل الاحسان والصلوة من  
 الدعاء وصلوة امير رتبة مجازا على بنية وسوان بن مبعوث من الحق الى الخلق ما خوذ  
 من بناء الخيرة او من بناها الى ارتقا او مستقول من النبي وسوا الطريق محمد وآله هو الاصل  
 لكنة خص استعارة الاشراف يقول العبد النقية المحتاج الى رحمة من رقة القلب

الى رتبة

104  
 الحمد لله الذي جعل الشمس ضياء والقمر نورا وبسط على بساط البسيط ظلاما ورواح  
 خضر اذا تروح وروح وسراج وخفض غير ذات حرج ونجاش ومخرج اسجور اخلاق  
 سموات ومن الارض تسلمن ستة ايام ودرت الارض ليرتد منهن على ترتيب نظام  
 كما كان في الكتاب مسطورا والصخرة على من دنى فندى الى ربة الاعلى فكان قاب  
 قوسين او ادنى محمد الذي اصبح مؤيدا بالزغب وبالصباء منصورا وعلى آله الاتقياء  
 اصحابه نجوم الامتداد ما دام السالك راغبا والسعد ذابحا والنسر طائرا والشامة غوصا  
 والجمانة عبورا وبودفلا اشم بواقع نجوم وانه لقم لو تعلمون عظيم انني زمانا قد اندرس  
 مدارس العلوم الخفية وسالم المترقب السجما الرباطي من ههنا فان رايها قد ظلت نائمة بال  
 وذاهنة الزواجر والخوم والازمار ومخيرة الارباب والاقطار قد اخذت النوم نظريا وظنوا شيئا  
 بزريا وطالموه كالجباري في الصحارى لا يمتدون الى منازلهم ولا يجدون على جداولهم رشدا  
 وديلا فقلت لهم يا معشر الاخوان اني قد اكتشفت نادرا في بوادي هذه النجوم التي كتمت عنها خبر او  
 قيس لعلمكم تصطلون لكن لما علمت في تعاقد الغزاة عن رباط زوجه الى اصوله وتفاخر الطبايع  
 عن ضبط الزواجر وفضوله آذنت منما ما هو اسرف واعلى وامتدوا الى اعلى البيت التي اثني على  
 الشاظرين فيها الكتاب داطري في جلالة قدره ذوو البصائر والالجاب ولقد صنفت فيما كتب  
 لطيفة وتر بر شريفة ورسائل مصنوعة ودقائق مبسوطة غير ان المهم لتصورها عن الارتقاء  
 الى نهاية الادراك في دراية الافلاك والتفويض لتكاملها عن الانماكة في تقاسم الافلاك  
 الى منتهى الادراك فتلقت المختصر المسمي بالمختصر في الهيئة بالقبول قطار به الى الاقطار الدبور  
 والقبول حتى تصدى شجرة الكاكا برد الاشمس واشغلي بدرسه الاما جود الاما لى فاعتقد  
 المخلصون في حله على ما في السورج واعتقدوا انه برئ من الجروح فخذ اني ذلك لاني كنت  
 له شرا يذلل الصعاب ويغير القسور عن اللباب ينبت على ما في المن من الخلل ويشير الى ما في



الدائرة سطح مستوي محيطه خط مستدير يمكن ان يرض في داخله نقطة يكون البعد عنها وبينه  
واحدان في جميع الجهات وقد يطلق الدائرة على ذلك خطا المحيط ايضا الرابع في القسمة و  
التقسيم تقطع من محيط الدائرة الخامس فيما يرض للمركب السبعة الستة في جملتها  
من الاسرار والابطال والوضوح والاستقامة والاقامة والرجوع والارتباطات بينها وبين الشمس  
والسوف والخصوف واختلافات التشكلات النورية للشمس وتوسط الاوج الاول اعطاء  
بين اوجها الثاني ومركزها ووجهها والمركب جرم كروي مركزه في تلك نقطة في الجملة وما يتصل  
بذلك من بيان مدارها نصف قطر التدوير ومركز الافلاك العدة للشمس ونقطة  
الحافة والذروتين الوسطى والمرتبة وابعاد المركز بعضها عن بعض ومواضع الواجهات  
والجوزهرات ويستفاد من هذا الباب ايضا معرفة اوضاعها كما يستفاد على تفصيل جميع ذلك  
انك استعمل في الوجوه هذه المتعاقبة في الابواب خمسة ما عرفت من ان المرتبة عبارة عما  
ذكرناه ان المذكور فيها اما ان يكون بجانب الكيفية او الاول والثاني اما ان يكون  
بجانبها كما يلزم بها الاول والثاني والثاني اما ان يكون في جانبها او على ما تفضلت به الاول  
هو الشمس والثاني اما ان يكون بجانب السطح او عن المحطة الاول هو الثالث والثاني  
هو الرابع اما الحد والوضع فتعرفت انهما فيهما واما الابعاد والاقسام فلهي خيرة فيكون  
في هذا الكتاب وفي ترتيب الابواب ان الكيفية التي هي الشكل مندمرة على الحركة اذ الجسم ما  
لم يتشكل لم يتحرك والحركة على ما يتعلق بها اما على ما يتبعها فظاهر واما على ما يضبطه فبالنظر  
الى انها المقصودة من منظر الى ان ضبطها يتوقف عليه ذهب الى عكس ذلك والثاني في  
يعتقون هذا مذهب بهذا الاعتبار قد مر المنقح على ما يتبعها واما بقية هذه الما عرفت من انها  
تقطع منها المتعاقبة الثانية في بيان هيئة الارض التي هي كروية واقعية تحت كرات العالم وما يتعلق  
بها من بيان العصور ومنها ووضوحه وقسمته الى الاقاليم وذكر خواص المواضع والاشياء المتعددة  
وهي ثلثة ابواب الاول في بيان العصور من الارض ووضوحه وطوله وقسمته الى الاقاليم السبعة

عن الكواكب

لم يبق الا ان يذكر في باب  
الاشياء المتعددة في الارض  
والاشياء المتعددة في الارض  
والاشياء المتعددة في الارض

وتعيين مباديها واداسطها وادافها الشا في خواص المواضع التي على خط الاستواء وهو  
محيط دائرة محدث على وجه الارض من قطع سطح معدل النهار اياتها والمواضع التي لها عرض  
استعرف العرض في بابها الثاني ان الله تعالى الثالث في اشياء منزهة غير مشتركة في امر  
معتقده وهي الطالع ودرجة الطلوع والمجر والظل وحظ نصف النهار والاعتدال وسمت  
القبلة والنهار والليل والصبح والشفق واليوم بيلته والساعات المستوية والمعوجة و  
السنة والسهر والضابط ان البحث فيها اما ان يكون عن اشياء منزهة لما تعلق بالارض  
او الاول والثاني والثالث وان في اياها ان يكون عن خواص مواضع موضع من فصلها او الاول  
هو الثاني والثالث هو الاول ووجه ترتيبها ان البحث عن اشياء منزهة حقيق بالكتاب  
والبحث عن الشا جملة احتج بالترتيب على البحث عن تفاصيله المقدمة في بيان اقسامها  
على الاجال الاجسام شتى ان قيل لما كان الجسم الطبيعي امر معلوما لم يتعذر تعريفه بل انما  
بتقسيم واختياره الاجسام على الجسم لديمته هي ان كل شئ ترد على كل شئ فهو ودعا  
بالحقيقة انما يكون على افراده اذ معنى لا بالحقيقة ان افراده بعضها كذا والبعض الآخر كذا  
فلما كان ذلك العاقل جعل الحقيقة عبارة عن قسمه الكل الى اجزائه التي هي تجزئته  
وتخليده اليها دون الكل الى جزئياته وهي ضم فتود وتنخالفة اليه يحصل بانقسام كل قديم قسم  
اذ هي في الحقيقة ينسب عن التجزئة وهي في الاول دون الثانية لكنهم يستعملون الثانية اكثر من  
الاولى بساطة وهي مهندسة التي لا ينقسم الى اجسام مختلفة الطبايع والصور وان  
انقسمت الى اشياء مختلفة الخبايع والطبايع من مبادي اول حركة يكون فيه وسكونه بالذات  
لا بالعرض وقد يقال المراد بالطبايع الخبايع والحركات وهي التي تنقسم الى اجسام مختلفة الطبايع  
كالحديدات وهي حركات غير متحققة العنق لها صور نوعية متغيرة لصورها يطبايع حركتها  
حفظها لئلا يهتد زمانا يعتد بقيل اوردوا بلفظ كبح دون اخرها لان خراج المركب كالحال  
بعد من الاعتدال كان موضعه اوسع والاقسام المنزهة حركتها اكثر وفي كلت المقدمتين

سمت

في

الشمس والارض  
الارض والشمس  
الشمس والارض

نظروا نبات وهو كسائر غير متحقق بحسب الارادة وهذه المركبات تسمى بالمواليد الثلثة  
 آباءها العلويات وارجائها السفليات وانه قوله كالمعدية استشارة الى ان المركبات  
 غير محصورة في المذكورات بل لها قسم آخر يسمى مركبا غير تمام كالتاثير العلوية وتكون قابلية  
 قسما من عناصرها وبسببها فيما بعد اميل يستقيم وهي الارض ان كان طابا للفسل سطح  
 الاطلاق والماء ان كان طابا له لاعلى الاطلاق والظواهر ان كان طابا للعلوية اجلاء  
 والساكن ان كان طابا لمطلقة وارجام اثيرية ليس فيها مبداء ميل يستقيم واكبرها كسائر  
 استقامة الفلكيات والاثيرة كالحضاروسى الافلاك باقربها من الكواكب وكل  
 جسم سبط اذ اخلى وطهره لم يرض من خارج ثير غريب والطبع والطبايع بمعنى واحد  
 وهو مصدر الصفة الزائفة للشيء وقد وقع في بعض النسخ وطبيعة وسواها صحيح اذ الطبيعة  
 على ما فترنا في تعام الاجسام وربما يطلق على معنى يشمل الافلاك كمنه ليس بمراد من كثر  
 على اثنين في غير هذا العلم الى ان كان بسم السماء والعالم من الطبيعي كرى الشكل قال الشيخ  
 في الاشارات يجب ان يكون الشكل الذي يتقنيه السبسط مستديرا والا لاختلف مائة  
 في مادة واحدة من قوة واحدة والكرة جسم محيط بسطح مستدير يمكن ان يرضى داخله نقطة  
 يكون جميع الخطوط المستقيمة الخارجة منها اليه مستوية وتلك المنتظمة كرها ولذلك السطح ايضا  
 والشكل منتهى محيطه ثمانية واحدة اذ اكثر من جهة احاطتها برودة يطلق ويراد به الشكل  
 فالخاصة بخلتها الى كل واحد منها بجليته وقاية هذا القيد الاشارة الى ان الخط في هذا  
 المن كونها كرية كذلك لا للاخرة اذ عن اجزائها المنفصلة عنها والارجام الاثيرية كرية  
 الاشكال اذ اخليت وطبايعها ولما كان هذا القيد غير كاف في قننا هذا بل لابد من  
 التوسط بالبحسب الواقة وكافة بعضها باقية على مقتضى طبيعتها وبعضها خارج عنها ارا  
 ان اثيرية الى هذا التفصيل وقال الا ان الارض لقبوا لها التخللات القسرية وقعت في  
 سطحها وهو مقدار لم طول و عرض فقط وينتهي بالبحسب تضاريس يقال جرة مفرقة

دفع

لايشان

المشكلة

الارض

الارض

الارض

الارض

الى فيها ججارة كاضراس الكلاب وتضاريس النبات اذ لم يستووا بجملة اولها ههنا  
 يخرج بالسطح عن الاستواء لاسباب ستارة عنها كجوى المياه وهبوب الرياح وغيرهما من  
 الاوضاع الاثيرية او انحصارية كما الى كالتضاريس التي تها من الجبال والوديان  
 وهذه وهي المكان المطين من الارض لكن هذه التضاريس لم تقم من سطح الارض لا يخرج في كونها  
 كرية الشكل في الحس وهو كافي فيها كمنه بيضته من احد يدوانا حلقنا على ذلك يحصل  
 بين المثال والمثل بل في نسبة الجملة لولا لوقت بما كانت شجرة لم يندرج ذلك في شكل جملتها  
 وسواها شكل البيضاوي بل نسبة تلك التضاريس الى الارض اصغر بكثير من نسبة الشجرة الى  
 البيضة اذ نسبة ارتفاع اعظم اجبال الى قطر الارض كمنه شجرة من شجرة الى ذراع وهو  
 اربعة وعشرون اصغارا اعتبره المتأخرون وذلك لانهم ذكروا ان قطر الارض على ما وجدته  
 الفان وثمانية وعشرون واربعون فرسخا تقريبا ان ارتفاع اعظم اجبال فرسخان وثمانون فرسخا  
 وهو خمسة امثال نصف فرسخ تقريبا ثم يتناول نسبة نصف فرسخ الى قطر الارض كمنه شجرة  
 عرض شجرة الى ذراع بان تقسمه اربعة اضع العطر وسوقته الف وتسعون على عدد  
 شعيرات الذراع وسومانه واربعه واربعون اذ الاصل من شجرات معدلة مغزولة بطون  
 بعضها الى عدد بعض فرسخ خمسة وثلاثون بالترتيب ولان نسبة الخارج من القبة الى المقسم  
 كمنه الواحد الى المقسم عليه ابدأ يكون نسبة خمسة وثلاثين الى عدد نصف الفوايح كمنه الواحد الى  
 عدد شعيرات الذراع اعني نسبة شجرة الى ذراع بل يكون نسبة خمس وتسعين وخمسة وتسعون  
 الى عدد نصف فرسخ العطر اعني نسبة نصف فرسخ الى المقسم كمنه شجرة عرض شجرة الى ذراع  
 نسبة ارتفاع اعظم اجبال الذي سوقته امثال نصف فرسخ الى قطر الارض كمنه شجرة عرض شجرة  
 الى الذراع وهي نسبة الواحد الى الف وثمانية ويزم من ذلك ان يكون نسبة قطر الامداد  
 ذلك الارض الى كرية الارض كمنه قطر باسبع عرض شجرة الى كرية قطرها ذراع وهي نسبة الواحد  
 الى الف الف واربعين وعشرين الف الف الف وثمانين وتسعين الفا وثمانمائة واثنان  
 الف م

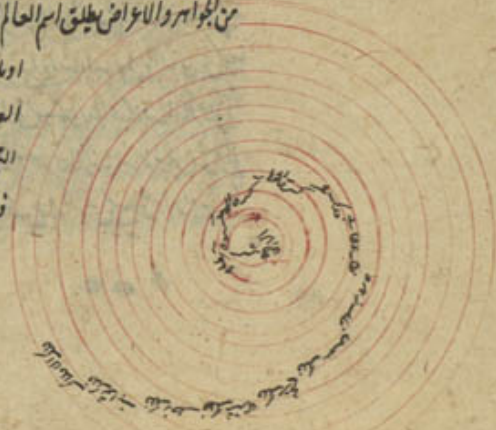


كدو ثمان عند المنطقه ولا يخفى عليك انه لا يقوم حجر على بقول مجرد في النار  
 واعلم ان اخصار العناصر الاربعه مستقاد من اذوجات الكينيات العن  
 الانفعالية على ما ذكره الطبيعي لكن التعويل على الاستواء وسمي سبع طبقات  
 المشهور عند الجيوسر كما افلاك طبقة الارض الخاطيه تكون العنصر المحيطه بالمركز  
 الطينيه ثم طبقة الارض الخاطيه التي تتكون فيها المعادن وكثير من النباتات والحيوان  
 ثم طبقة الماء ثم طبقة الهواء الجاور للارض والماء ثم الطبقة الزهرية الباردة بسبب ما يخالط  
 من الاخره وعدم ارتفاعها كالحاصل الاثني اياما في نشاء السحب والبرد والبرق والظلم  
 ثم طبقة الهواء الغالب الزبيب من الخلوص ثم طبقة الدخان التي تتلشى فيها الاذنه  
 من السنبلي ويكون فيها ذوات الازباب والنيازك وما يشبهها من الاثمه وطونا  
 ربما يوجد حركه جوكه التلك تشيعا لم طبقة النار ومنهم من قسم الهواء باعتبارها  
 الاخره وعددها بستين احدما الهواء اللطيف الصافي من الاخره لانها ينتمي في ارتفاعها  
 الى حد لا يتجاوز وهو قريب من سبعة عشر فرسخا وثانيها الهواء الكثيف المخلوط  
 بالابوة ويسمى كره البخار وعالم النسيم ذكره البليل والنهار اذ هي همت الريح والعاينه  
 للظلمة والنور والزرقة التي لظن انها لون السماء انما تجل فيها وبهذا الاعتبار يمكن ان  
 يوزن الطبقات سبعة الحاسوات والافلاك كلها كرهية الاشكال صحه الاستدارة  
 قد ياد وتغير العدم المانع عنها على اصولهم ومنه الكرات محيط بعضها ببعض والارض  
 ساكنة الوسط بحيث ينطبق مركزها على مركز العالم ثقلا المطلق وهذا يجب  
 الجليل من النظر واما النظر الدقيق فيحكم بوجود انطباق مركز ثقل مجموع الاثقال  
 على مركز العالم لتد انصاف جميع الجوانب الى ان ينطبق مركز ثقلها على مركزها طرية اياه  
 ويوزن منه كره الارض بجليتها بسبب حركه ثقل من جانبها الى آخروها ايضا  
 ثم الحاله كونه ثقلا مضافا وهو محيط بها احاطة غير تامه ثم الهواء الخفيف بالاضافة ثم النار

في

الاطلاق ثم فلك القمر وسوا النيز الاصح ثم فلك عطارد المسى بالجاب ايضا ثم فلك الزهرة  
 معزوس مع عطارد يسى بالسفليين ثم فلك الشمس وسوا النيز الاظم ثم فلك المريخ المسى  
 ايضا وسوا الشمس الاصح ثم فلك المشتري وهو السعد الاكبر ثم فلك زحل المستقيم كيد ان يقال  
 خمس الاكبر ومنه السبعة تسمى بالعلوية وهي مع السفليين بالثمة القوية وهي مع النيزيين بسبعة  
 السبب انه ثم فلك الثوابت وهي ما بعد السبب انه ثم فلك الافلاك وكانه انما هي لان الفلك  
 قد يوتيه من صور حركه يشبهها لها بملكه المعزل المتحركة وسوا حركه من جميع الافلاك وحركتها  
 والوجوه كونها تسعة انهم وجدوا سبع حركات متخالفة فاشتروا الحلال واحد منها فلما في ابدى نظرم  
 لانهم وجدوا في ابدى نظرم سبع حركات مختلفة فاشتروا تسعة افلاك اذن وجدوا في الثوابت  
 في ابدى نظرم نظرا ويمكن اسناد حركه فلك الافلاك الى جميع الثمانية من حيث هو صحيح بتعلق  
 بها نفس واحدة وحركتها بهذا الحركه في الاحاجه الى التسع بل الى الثامن ايضا لانها ان  
 يتعلق بجميع السبعة نفس حركه بتلك الحركه ويكون الثوابت ركوزة في السبع حركه حركه  
 اخاص الخاصه وانما ترتيبها على الوجه المذكور فلان الحركه لكل ينبعح ان يكون محيطا به على ما  
 يشهد به النظرة السديه وان بعض الثوابت ينكسف برحل المنكسف في المشتري المنكسف  
 بالمريخ المنكسف الزهرة المنكسف بوطارد المنكسف في الحاسف الشمس ولا شك ان فلك  
 المنكسف فوق فلك الحاسف لكنه في الامر في كون فلك الشمس تحت فلك المريخ ووفق فلك  
 الزهرة اذ طرقت الكسوف لا ينشئ من الشمس وغير النور الكواكب الاصحلا لها تحت الشعاع عند  
 منارتها اياها ففلك الاول بطريقه اخرى من اختلاف المنظر فان المريخ ليس اختلاف منظر اصلا  
 بخلاف الشمس فيكون نورها مستبص ذلك هذا المعنى فباب الشمس ان شاء العدم وبني الثاني بل كونها  
 فوق عطارد ايضا مشكوكا فيه الى هذا الاوان فان الآخرة التي يستعمل بها اختلاف المنظر وهي  
 الشجيتين تضرب في سطح دائرة نصف النهار وما عند وصولها اليها غير مرتين في معظم  
 المعورة التي نبت الارصاد فيها لان الزهرة لا يبعد عن الشمس حركه اكثر من سبعة واربعين درجة

وكذا اعطارد لا يسعد عنها اكثر من سبعة وعشرين درجة فذهب بعض القدماء الى انها في قفا  
 السحبات بالتوسط الشمل بين السيارات بمنزلة شمس القلادة ويكون ماسوا بطلد حركة  
 من الكواكب الكون بعد اعظم اراوكون ماله ربط واحد بل ورباطات في جهة اخرى وتستوي  
 الرباطات في الباب الخامس ان شاء الله واليه قال صاحب الجسطي وقد نكده هذا الرأي  
 عنده لما رأى بعد الشمس المعلوم بطول الاستقامة في الابعاد والاقسام مناسب لهذا الوضع و  
 عليه جمهور المتأخرين وقد تأيد عندهما على عن جماعة منهم الشيخ الرئيس انهم رادوا الزهرة  
 كشما على وجه الشمس او اياها مع عطارد كشمس على وجهها وزعم بعض ان سس ان في  
 وجه الشمس نقطة سوداء فوق مركزها بقليل كالبحر في وجه القمر وبعض المتأخرين كوتيد الدين  
 الرافعي وصاحب الفخر ان تلك الشمس بين فلكها بل جرمها يستبان كونه فلك الشمس فوق فلك الزهرة  
 بدليل لاح له في الابعاد والاقسام وقال بعض من تقدمه انهما غتبهما والاكسفا كما في الشمس  
 وبسبب تلك الاقلام تكون اوسع الافلاك والفلك الاطلس يكون خاليا عن الكواكب كالقسط الخالي  
 عن النقوش وهو الفلك المحيط بجميع الاجسام لتساوي الابعاد ووجوب وجود جسم محيط بالاجسام  
 محد والحيات بناء على ما قال بطليموس من اننا لانثبت في السويديت فضلا لا يحتاج اليه ليس وراه  
 شى لا خلا لا مشاوسوا فتر بالبعد الجرد الموجود كما هو رأي فلا طون ومن تبعه او الموم كما ذهب  
 اليه المشككون ولا ملامح وكل محيط يماس محيط الذي يليه في الترتيب المذكور لاشبهه اطلاق  
 وعدم التفضل على جهة هذه الاجرام من العناصر والافلاك وما فيها من الكواكب والكواكب وغيرها  
 من الجواهر والاعراض يطلق اسم العالم الجسائي واما العالم مطلقا فيطلق على ما سوى اسمها جردا  
 او ماديا وصورتها من حيث سطح الجسائات فان محيط العالم  
 العظم بمنزلة حدب الفلك الاعلى وما بينه وبين محيط الدائرة  
 التي تحتها بمنزلة شحمة وهكذا الى محيط الدائرة الصغرى  
 فان محيطها بمنزلة سطح الارض وسطحها بمنزلة جرمها وان



الارض

اشتمت قيل تجتم هذه الدوائر فينك ان تعرض قطر امن انظار اعظمها كالمحور وتوهم  
 دورا عنها الى ان يعود الى وضعها الاول فان محيطات تلك الدوائر تتصل بدورها في  
 اللوح مسطوحا ككرة وما بين كل محيطين متساويين وفي محيط الدائرة الصغرى اجراما كرية  
 بمنزلة الافلاك والعناصر المتأخرة الاولى في بيان الافلاك وما يتعلق بها من خمسة  
 ابواب الباب الاول في ميقات الافلاك فلك الشمس ابتداء به لانه ايسر الفلك  
 الصيارة التي مقصد بالذات بيان ميقاتها في هذا الباب ولانها اشرف الكواكب واشهرها  
 واضواها واعظمها عند الجمهور واما كون حركتها بسط وانضباط ما يتقدم به الحركات من الايام  
 والشهور والاعوام بما فنعم الوجه حيث قدم حركتها على حركات الاخرى جرم كرى بسيطه سطحان  
 متوازيان وتستقيم على معنى التوازي عن قريب مركزها مركز العالم ومركز فلك الاعظم وكل  
 كرة متوازية السطحين مركزها مركزها مركز سطح فلك الشمس الذي هو مركز العالم مركزه واما  
 اعتبر التوازي بين محيطيها لانها لو لم يكونا متوازيين كسطح القبة والندور مثلما بين مركزها  
 مركز الكرة بل مركزها مركزها وكل فلك مجسم قيد الفلك يكون محيطها مشابها على ان الفلك قد  
 يطبق على غير مجسم ايضا كما لو ايزر ومحيطاتهما وان المراد به متبنا مساو الجسم بل للارض اقراز  
 من المداوير اذ ليس لها سطحان متوازيان واما القممات فخرج من اول الامر اذ الاكثرون  
 ومنهم من قال لا يسوئها افلاكها متوازي السطحين وفائدة هذه المقدمة الاشارة الى ان كل  
 فلك شامل للارض يشترك فلك الشمس في آن حركة اية محيطه بسطحان متوازيان لا الارض  
 كل فلك شامل للارض اذ الحان متوازي السطحين فاذ يشترك فلك الشمس في ان مركزه  
 مركز سطحه مركزه فائدة يمكن فيها المقدمة الاولى كما لا يخفى واذا اهم هذه المقدمة الى المقدمة  
 الاولى فيبين ان كل فلك شامل للارض فكل سطحه مركزه واما ما قيل من ان فائدة المقدمتين  
 ان الثانية اذا جعلت صغرى للاولى اتجهت ان كل فلك مجسم شامل للارض فان مركز سطحه مركزه  
 واذا جعلت هذه النتيجة كبرى للثلاث فلك الشمس فلك مجسم شامل للارض اتجهت ان فلك

الشمس مركز سطحها مركزه وقد ذكر ان مركز سطحها مركز العالم فيكون مركز فلک الشمس  
مركز العالم غير ذلك ان المقدمه الاولى كما في غيرها كما ان مركزها ليس بالمتوازيين منها  
ان في السطح المستديرة وفيه تنبيه على ان التوازي قد يطلق على معنى آخر غير ما كان  
يطلق في السطح السويدي على كونها بحيث لا يتلاقى وان اخرجت في الجهات الى الابد  
دقة الخطوط المستقيمة على كونها في سطح واحد بحيث لا يتلاقى وان اخرجت في الطرفين الى  
غير النهاية ان البعد مساويا لخطوط الواصلة بين الشيلين بينها واحد من جميع الجهات  
وقد سأل في حيث فتر المتوازيين ما ينسب به التوازي وعلى هذا المعنى يطلق التوازي  
في الخطوط المستديرة ايضا واعلم ان التوازي في تفسير التوازي مطلقا على هذا المعنى لكنه  
لا يختلف معنى يكون للكثرة بواسطة ذلك الاختلاف جزاء رقيقا وجزءا غلظا بل من مشابهة  
التخني ون في داخل تخني من الفلك بين فلک الشمس الى فيما بين سطحها المتوازيين بين السطح  
بجوف فلک آخر فان للاول سورج كرمي من الارض يحيط به سطحان متوازيان مركزهما  
وسورج هذا الفلك من مركز العالم غير متحد به كدور سطحه فاس تحت سطحه الاول على  
نقطة مشتركة بينهما بل من منطقتيهما الى ينطبق نقطته من احد المحاور على احدى من الاخر  
حيث يتحدان في الوضع ويسمى الاوج اذ هي ابعد نقطة على الخارج من مركز العالم ومقر سطحه  
فاس مشتركة سطح الاول على نقطة مشتركة بينهما متباعدة للاوج ويسمى الحضيض اذ هي اقرب نقطة  
على الخارج من مركز العالم الى يكون هذا الفلك الثاني داخل تخني الاول لانه جوف ما يلا الى  
جانبه من حيث يصل نقطته من محده الى محده الاول ونقطته من مقعره الى مقعره الاول فياخذ  
يصير به الى سبب كون الفلك الثاني في داخل تخني الاول على الوجه المذكور الاول الى ما بين  
بداية اثنان في عنده كرتين غير متوازيتين السطح الى كرتين يكون سطحها من غير متوازيين  
وفيها انما الى ان التهم لا يسر فلها بل يختص في التخني الى تخني كل منهما غير متباعدة بل بعضها رقيقا  
بعضه غلظا واحد بهما حاد به فلک الثاني والاول في لور في الحادية مما يلا للاوج وعندئذ هما

فقرتهم

بلى الحضيض ودره المحورية وغلظها بالخلط ويسمى كل واحدة منهما الى اثنين الكرتين فتمما  
اذ بان تضامهما الى الفلك الثاني في يتم الفلك الاول فلكل منهما داخل في التقييم وهذا الفلك  
يسمى خارج المركز خرج مركزه عن مركز العالم والاول يسمى الفلك المشتمل لان على محيط الدائرة  
المستقيمة ايضا بالفلك المشتمل تسمية لكل باسم الحال واستقرتها وسبب تسميتها بما في باب  
الدوائر والشمس جرم كرمي مصمت غير جوف ليس له الاسطح واحد كوزني جرم الفلك الخلق  
المركز عند منتصف ما بين بطيئة مزق فيه بحيث يساوي قطرها وسوا الخط المستقيم الما تخرجها  
التشبيها فانها الى محيطها تخني الفلك الخارج المركز وباس سطحها سطحه نقطتين مشتركتين  
وهذا التصريح باع من مساواة القطر التخني مع كونها مزق فيه والظاهر ان هذا ليس يتوافق  
للاذ لو كان تعريفا لما لا تتقضى بالتدوير لان لسطحين في الواقع وان زعم ان المقعر  
منها غير صحيح عند من بل لما هو المناسب بسياق كلامه واعلم ان اجال الشمس تقبض  
ايضا بتدويرها على مواضع المركز الا ان ما ذكره المصنف المشهور وعليه الجمهور وانما الفلك  
المكوكب العلوية وقد عرفت انما سميت بها لكونها اعلى من الشمس والارض فتمت علينا فلک  
الشمس لانه في جنبها وبينه الا ان لها اخلا كما صغارا بالنسبة الى مثلها وخواصها غير  
شاملة للارض بل من مركزه مزق في اجرام اخلا كما الخارجة المراكزة مواضع يتساوى  
البعد عن تلك القطر بما بحيث فاس سطح كل واحد منها سطحها الى الخارج المركز الذي  
سورج كوزني على نقطتين مشتركتين احدهما من ابعد نقطة على سطح التدوير من مركز  
الارض والآخر من مركز العالم والاخرى اقرب اليه الى مركز العالم كما يشهد به الثامن من ثلثة  
كتاب الاصول بعينه لجرم الشمس في فلكها الخارج المركز ويسمى هذه الاذ الفلك الضيق  
الفلك التذوير والمكوكب منها الى كل واحد من هذه الكواكب وفي بعض النسخ فيها  
اي في فلك الافلاك جرم كرمي مصمت كوزني جرم فلک التدوير مزق فيه بحيث  
يأس سطح التدوير على نقطة مشتركة بينهما في منتصف ما بين قطبي التدوير والافلاك



الخارطة المراكزية لغير الشمس المذكورة تسمى حوامل لمحلها مركز التدوير وانما قيل  
 لمحلها التدوير ليكون وجه التسمية شاملا لتسمية مناطق هذه الافلاك بالحوامل  
 لانها اعني المراكز كما جاز انما فيهما في حركتهما وانما قال كما جاز انما لان النقطه  
 لا يكون جزءا من الجسم بل من السطح والخط ايضا على ما بين في موضعه وانما فلما عطاره  
 فكلما مشتمل على ثلثه افلاك مثل الارض وعلى فلك تدويره الا ان فلك عطاره مشتمل  
 على فلك هو المحل مركزه مركز العالم نظرا هذه العبارة يوم بان المحل عبارة عن المقيمين لانها  
 مع ما بينهما من الافلاك لكنه يمكن ان يكون المراد بفلك عطاره هو منزهه الكلي الصافي  
 على ذلك المجموع واذا جاز انما التي هي ايضا افلاك وعلى فلكها جارجي المركز احدها وهو الحاد  
 للآخر ويسمى المدبر لادارة مركز ذلك الاخر المحوي في داخله فكل من المشتمل على الرسم اي ك  
 الافلاك الخارجه المراكزة مثلا كما يجب قياس محدها بمحدها المشتمل على نقطه مشتركة بينهما  
 في منتصف ما بين القطبين يسمى الاوج للمؤخره ومقعره مقعره على نقطه متبادله و  
 الخفيض الثاني من جارجي المراكز وهو المحوي والحايل مركز التدوير اذ هو مركز  
 فيه داخله فكل من المدبر كذلك كذا الافلاك الخارجه المراكزة مثلا كما يجب قياس محدها  
 بمحدها المدبر على نقطه تسمى الاوج ومقعره مقعره على نقطه تسمى الخفيض وفلك التدويره  
 الحامل اي حيزه والكوكب في التدوير على الرسم اي ك في التدوير في حواملها والكواكب  
 تدويرها ويلزم ما ذكر من ان فلك عطاره مشتمل على محله وخارجين على الوضع المذكور  
 ان يكون لعطاره اوجان احدهما وهو النقطه المشتركة بين محله والمدبر والمدبر  
 كما جاز من محله لامن مدبره اذ هو نقطه مشتملة من الاذن المدبر وتجر كبحه دون حركه  
 المدبر ويسمى الاوج المشتمل اوج المدبر والساني وهو النقطه المشتركة بين محله والمدبر  
 الحامل كما جاز من مدبره لاهلها حاه وسبب الاوج المدبري واوج الحامل وكذا جاز  
 ان يكون الخفيضان واربع شمات وفلك التدوير مشتمل على فلكين مركزهما مركز العالم

افلك

وفلك خارج حائل المراكز احد الاولين وهو المحيط بالثاني في سبي الجوز من اخطا محيطه نقطه  
 مستقيمة والمثلث لا حوت والثاني ويسمى المائل يكون منطقهه بالثاني على سطح منطقهه  
 البروج في جوف الجوز من اخطا محيطه والحايل في حيز المائل على الرسم المذكور في سائر الخواص  
 والتدوير في الحامل والنقطه التدوير على الرسم المذكور ومن هذه الدوائر وس اربع اولها  
 فلك الشمس وثانيتهما للمعلويه والنقطه وثالثتهما لعطاره ورابعتهما للتدوير تصوما ذكران  
 سميت الافلاك على ما هو المشهور واما ما زاد من الحواضن فكل واحد سببهم في افلاك  
 التدوير والقرص لا يحتمل ذكره بهذا المختصر

صورة افلاك الكواكب الصغرى والاربع  
 الاوج التدوير  
 مركز المدبر  
 مركز الفرج  
 مركز العالم  
 المحل  
 الخفيض



١٥١٧

واما تلك الثوابت سميت بها اما لثبات اوضاع بعضها مع بعض او لبطء حركتها الثانية  
 جدا لعدم احساس التقدم بها وسوا تلك الثوابت وبسبب تلك البروج واستوف معنى هذا  
 في باب الدوران فهو جرم كروي مركزه مركز العالم متحركة واحدة على الارض وسوراي من  
 لا يثبت الفضل في تلك الثوابت وفيه اشارة الى ما جاءه الزفاني من ان البعض ذهب الى  
 ان الحل من الكواكب الثابتة فلما خلاصا متع سطحها من محذب كرة زحل ومجد بها كما  
 متع تلك الاعظم والكواكب الثابتة باجها وكرة متعققة في حيثها سطحها لا اعظم  
 من بين الثوابت سطح ذلك الفلك على تقطيرين والباقي في واقعة على مثلها المتدقات  
 والفلك الاعظم وبسبب تلك الافلاك كراها علم فيما سبق من انه سمي جرم كروي مركزه  
 مركز العالم متع سطحها من محذب فلك الثوابت ويحد بها الا ما سبقت اذ ليس وراءه  
 شيء الاضداد والاعمال كما سبق وانما يورد صورة لذين الفلكين اكتنا بالاورده في صورة كرات  
 العالم **باب** الثاني من المقالة الاولى في حركات الافلاك وحركات الافلاك  
 اثبتت للارض على كرتها فسان حركة من المشرق الى المغرب في جميع الدورات وحركة  
 من المغرب الى المشرق كذلك فيما يتبعين فيه المشرق والمغرب والما حيث لا مشرق ولا  
 لا مغرب كفضل سبعين فلما حركت من الافلاك فيه من المشرق الى المغرب لا بالمثل  
 فاما الحركة التي من المشرق الى المغرب فثابتة فلك الاعظم حول مركز العالم و  
 معنى كون الحركة حول نقطة انها تحدث عند ما في ازمته متساوية روايات ويزان  
 نقطة آتت اذا حركت على محيط اربع ساعات بحيث يقطع فوس اربع ساعات وثلث  
 ساعة في ساعة اخرى وفوس اربع ساعات ثالثة واحدة عند نقطة في ازمته  
 اربع ساعات في ازمته المتساوية وهكذا في كل ساعة ساعة يقال انها متحركة حول  
 نقطة وان حركتها متساوية حولها والافلاك وهذه صورة  
 وهي الحركة السريعة التي ياتيها في دورته في اربع ايام بليلة



فان اليوم بليلة على ما اعتبره الحساب وسقطا كان او حقيقيا تتردد على زمان  
 الدورة بتقليل وكذا على ما اعتبره المعتاد منقطع في المعجزة والما في غير ما عرفت يزيد عليه  
 بكثرة وقد يباين وقد ينقص عن بتقليل ويستطوع على جميع ذلك البعاب النابت  
 من المقالة الثانية ان شاء الله تعالى وليزجها حركة سائر الافلاك وما فيها من الكواكب  
 اذ هي من ضمن تلك الافلاك الاعظم فيكون ظرنا لها فينضم حركتها لزوم حركة المقطوف  
 حركة المقطوف وفيه ان الحركة الوضعية للمقطوف لا يستلزم حركة المقطوف والافلاك  
 الارض وسائر العناصر متحركة بحركة الفلك الاعظم وبطلان مسلم عند الحل والوصول  
 ما ذكره الامام في المباحث الشرعية من ان السبب لثبات الاجسام في هوان نفس  
 ذلك الفلك قوية على تحريك فلكها وما فيه من الثقلات ولا حاجة الى ذهب اليه  
 انما يرى من ان الحل كوكب فلكا ممتلئا بالفلك الاعظم يحرك بالحركة اليومية وبها  
 لا يغير ما طلوع الشمس وسائر الكواكب ويحويها في اكثر المواضع والما في بعض مستبين  
 فلا يطلع شيء ولا يغرب بهذه الحركة اصلا بل بحركات اخرى وكذا فيما تبرز منه قد  
 يقع طلوعه وغروب بغير هذه الحركة وبسبب هذه الحركة حركة الحل والحركة الاولى لانها  
 اول ما يتعرف من حركات الاجرام السماوية لكونها اظهرها وهو بتقليل النسبية الثانية  
 وبما تحرك الحل اي جميع الاجرام السماوية وهذا بتقليل النسبية الاولى وتسمى قطبا  
 اي قطبا هذه الحركة قطبي العالم ومنطقنا معدل النهار وسبب وجوه تسميتها باعلام ان  
 الكرة اذا تحركت حركة وضعية تحرك كل نقطة عليها وتزج في دورة محدودة سوسا  
 نقطتين متقابلتين فانما لا يتحرك اصلا ويقال لها قطبا تلك الكرة وحركتها والدور  
 المرسوم عليها ويقال لافلك هذه الدورات منقطعة الكرة وحركتها ومنها حركة يد عطار  
 حول كرهه وبسبب حركة الاوج اذ في الاوج الثاني معطار داي اوج حامله ويحرك في كل  
 كاسلف وهي على نظيرين او منقطعة غير معدل النهار وقطبي العالم اي ليس قطبا

فيه



لاننا يعلم ما ذكر وسمى من اليوم بليلة انظر حركة اي متع وخمسون دقيقة وثاني ثوان  
وعشرون ثمنه من اجزا المنطقة عند من ذر بيل ان اوجها ثابت كبطليوس وغيره من  
المتقدمين واما المناقون والذاهبون الى ان يتحرك مثل حركة الثوابت كما اشار اليه  
فالقدار المذكور عندهم هو مجموع حركتي الشمس والحارج وبمبدأ هذه الحركة على كلاً الذي بين  
سواء اوج ومنها حركات الافلاك الحاصلة حول الارض الخارجية كما ذكره صاحب البصيرة وفيه  
ان هذه الحركات ليست حول تلك الارض بل حول حامل التحول مركز العالم وحركات طول الخيط  
حول نقطة تسمى مركز عدلات المسير بسبب ما هنا من مصلها في باب الخامس على مناطق وانقلاب  
شفاة غير منطقي تلك الاعظم فلك البروج وانقلابها ومن كل يوم ليلة لفضل انظر  
اي دقيقتان وثلثون ثانية وثلثون دقيقة اي اربع دقائق وثلثون دقيقة وخمسون ثانية  
وست عشرة ثالثة وللج بالا كورم اي احدى وثلاثون دقيقة وست وعشرون ثانية  
واربعون ثالثة وللج بالنظر اي مثل وسط الشمس وعند الخطين  
هي ايضا مثل مركز الحركة المدير والخط اي يوم اي درجة واحدة وثان وخمسون  
دقيقة وست عشرة ثانية واربعون ثالثة وهي ضعف وسط الشمس بل ضعف مركزها عند  
الخطين جميع ذلك من اجزاء افلاكها المحدلة لتفسير بالنظر كيب اي  
اربع وعشرون درجة واثنان وعشرون دقيقة وثلث وخمسون ثانية واثنان  
وعشرون ثالثة من اجزاء المائل وبمبدأ هذه الحركات هي اوجات الحوامل واعلم ان ارقام  
الكتابات ان كانت غير معتد عليها لا تخلت ثمانية النسخ لكن ما اوردناه لا يخالف ما ذكره  
التي يعتد عليها كثيرا انما اذ ارفعت بعض الكسور واستقطنا بعضها على ما هو ابرم يتطابق  
هذه الارقام وما في تلك الكتب فانها ايضا لا تخلو عن كسور علوا بها هذا العمل ويسمى  
هذه الحركة الظاهر انما ربه الى حركة الحوامل والحارج لا الى حركة الحوامل فقط وان  
كان ظاهر فلو لم يسمي ايضا حركة العرض بالبلاب هذه الاشارة لان لم يسم حركة خارج الشمس باسم

مع انه وعد تعريف وسطها وسط الكواكب لانها يوجد محتد لمثابة والوسط  
ينبعث عن الاعتدال حتى قيل الوسط من كل شيء اعدله ويسمى هذه الحركة العرض فيما تصور له  
عرض لان عرض مركز التدوير هو بعدة عن منطقة البروج انما يحصل بها هي اي هذه الحركة هي  
هي حركة الطول في جميع اذ اضعفت وقيست الى تلك البروج باعتبار قطعها اياه  
وجعله مسافة لها اذ الطول الذي هو البعد عن مبدأ عرض على منطقة البروج بالا اعتبار  
المذكور يحصل بها ويسمى بوضع بيان هذا اي ما ذكر من حركة الطول واضافته  
الى فلك البروج في باب التدويرات اذ يقال الا ان ما ذكره مناك من حركة الطول  
غير من الحركة وسمى هذه الحركة ايضا اي كما سميت بالاسماء المذكورة حركة المركز لتحرك مركز  
الشمس والتدوير بها وهذه سميت من المواضع لما عليه ظهور واما حركة الطول فهي عند  
هي الحركة التقويمية كما اشار اليه المصنف في باب التدوير وبمبدأ اول الخلل وحركة العرض  
في العلوية والزمرة هي كما ذكره هبنا وفي عطارد والقمر فضل حركة الحامل على حركة المدير  
او المائل وبمبدأ عقدة الراس وكانه تبع صاحب البصيرة في تسمية هذه الحركة بحركة الطول  
والعرض والاعرفيه بين واما الوسط فيهما فهو الفصل المذكور منضا اليه حركة المائل او  
منقوصا من حركة الجوزم وانه غيرهما هو مجموع حركتي الاوج والمركز الا في الشمس عند من المائل  
بحركة اوجها فان وسطها عند هو مركزها وقد عرفت بمبدأ على هذا القول واما في غير ذلك  
على القول الآخر فبمبدأ الوسط سواء في الحركة من المائل والمائل واعلم ان الوسط قد يطلق  
على غير ما ذكرناه من الحركات المعتدلة ولعدة انما هي حركة المركز وسطا نظرا الى ذلك لاطلاق  
وانما علمت فيما تلونا عليك من الحق الصريح يظهر لك في بعض الشرح من غير حاجة الى التبريح  
واما حركات الافلاك الغير الشاذة للارض وسمى حركات الافلاك التدوير على مركزها  
هي خارجة عما ذكرناه من قسم الحركة الشرقية والغربية في جميع الدورات لان حركات اعاليها  
في الجهة حركات اسافلها تكونا غير شاذة للارض اعني ان كانت حركة الاعلى من الغرب

الشمسية

المائل

مع

الاعلى من

الى المشرق فحركة الاسفل من المشرق الى المغرب وذلك لتدوير الكعبة المحيطة وقد عرفنا و  
انما سميت بما لان لها سرعة واطول واستقامة واقامة ورجوعا كأنها مقبرة في سبيلها وان كانت  
حركة المشرق الى المغرب فحركة الاسفل بخلاف آتى من المغرب الى المشرق وذلك لتدوير الكعبة  
 لكن المذكور المعبر من نسبة التدوير بالنسبة الى البروج وهو المثلث في الزيجات وهو ما كان  
 على نوال البروج الى من المشرق الى المشرق سواء كان حركة الاعلى كما في المقبرة او حركة الاسفل  
 كما في القبر واعلم انهم سمو منقطة التدوير بانفسهم قسما وسموها باسم البروج المشدود  
 وجعلوا الدائرة الوسطى اول الحمل ومبدأ الحركة فوضوها في الزيجات على نوال البروج  
 المعبرة فيها من غير الاختصاص باحدى القطبين كغيره لان الزيج موضوعه لا يوضح فيه  
 الحركة المستوية وحركة التدوير سواء كانت حركة الظاهر او السفلى مختلفة بالنسبة الى البروج  
 المشهورة وانما اذنت المصنفين في كثير من الكلام من نظرية الزيج ولم يحسن تدبيرها فيه  
 وقد تحسنت بعضهم في اصلاح هذا الكلام فعمل البروج المذكورة في سطح البروج المرفوعة في الهند  
 ولعمري انه بسبب ذلك الاصلاح قد استحق ان يقال له ولن تصعب العطار ما اضدادها  
 وحركة التدوير حول البروج كل يوم بليلة فصل **باب في سبب وجوه تدوير الكعبة** وبعده ثمان  
 واربعون دائرة للمشرق **نقط ١** الى اربع وعشرون دقيقة وستة وثلاثون دقيقة وثلاثون  
 للزيج **٢** الى سبع وعشرون دقيقة واثني واربعون دائرة للزوجة **نقط ٣**  
 الى ست وثلاثون دقيقة وستة وعشرون دائرة وستة وعشرون دقيقة **٤** الى ثمان  
 الى ثمان درجات وست دقائق واربع وعشرون دائرة وستة وثلاثون دقيقة **٥** الى ثمان  
 الى ثمان عشرة درجة وثلث دقائق وعشرون دائرة وستة وثلاثون دقيقة **٦** الى ثمان  
 ما وجدنا من ارقام الكعبة اقرب الى الصواب من غيرهما وعليه ذلك كما ان في كل درجات الكعبة  
 او لما ججا اذ جعلت حركة كل من التدوير العلوية وحركة حامله لاخذ كسبة الجيوس مساوية  
 مركز الشمس مع انهم صرحوا بوجود ذلك لكن التقرب قليل لا يزيد على نصف نوال

ومن هذه الحركة تدوير حركة الاختلاف لان تدوير الكواكب مختلف بسببها وما قيل ان هذه الحركة تزيد  
 تدويرها على اليوسف وتارة ينقص منه ليحصل التدوير ليس يتقوى كما استطلع عليه وحركة الخاضعة  
 للكواكب لا اختصاصا بصاحبها بالنسبة الى غيره تدويره **الباب الثاني** **النسبة**  
 من القارة الى الاواسق والمدوير المستهورة في هذا الفن من التدوير الحائز على محيط العالم  
 وغيره بالدائرة اما عظيمه ان تضمنت الكرة التي فرضت عليها واما صغيرة ان لم تضمنها  
 لكن المصنف اعتبر عظيمها وصغرها بالنسبة الى كرة العالم لانه جعل مورد القسمة الدائرة  
 الحائز على الفلك الاعظم فقال الدائرة بالنسبة الى كرة العالم اما عظيمه وهي التي تضمنت  
 العالم او كرونا له حاله مركز العالم واما غير عظيمه وهي التي لا تضمنت القسمة الصغيرة وان كانت  
 عظيمة بالنسبة الى كرتها فليس يلزم ان لا يكون مناسط الا فلك المثلثة وكذا منقطة  
 البروج والافلاك العالمية من العظام واجيب بانها يمكن فرضها على محيط العالم بحيث  
 لا يتبدل المركز والرياشا المصنف يقول وحركتها لا تحال في مركز العالم يعني ان مركزها ان الغطيم هي  
 التي يمكن ان يوضع منصفها مع كون مركزها مركز العالم وانما ان مناطق الافلاك الثلاثة ليست  
 من العظام عنده وذلك لانها في اثنتا عشرة استطر اوى وكذا الافلاك الثلاثة سوى ما حدثت على سطحها  
 الاعظم واما منقطة البروج فانها في الحقيقة دائرة حادثة في سطح الفلك الاعلى من نواحي سطح الدائرة  
 التي ترسمها مركز الشمس فحركة خارجها قاطعا للعالم ولذلك تدويره بدوار الشمس ويسمى الدائرة  
 الشمسية ايضا وقد يطلق على منقطة الشمس من كونها في سطحها واعتبار البروج او الاعلى فكلها وقد  
 اطلقها المصنف على هذا الباب وما قبله في حدنا مع العظام تسع واما الدوائر العظام  
 فمنها معدول لها ريس الفلك المستقيم بالنسبة لها فكلها فكلها حالها فيها واما صغرها بالاستقامة  
 فلان الفلك تدور في المواضع التي تحتها مستقيم دولابيا كالتدوير او حواليا وعرفتها بالشمسية  
 وانما سميت معدول لها لان الشمس اذا اسستنا اعتدل الليل والنهار وتبين في جميع النواحي  
 الا في موضعين اي الاستوائية والمدارية التي في سطحها على وجه الارض يرمي خط الاستواء

تكون الفلك متناك نحوها على الاستواء والاسطوانة والليل والنهار اعني محيط الدائرة التي تحدث  
 على سطح الارض عند نومنا معدل النهار فاطول للعلماء وسير يدليك جميع ذلك في المعنى والاشياء المتناك  
 تعال والدوائر الموازية لها هي تلك الدائرة المسماة بالاعتدال التي ادرت اليه من بل المعدل الم  
 شتى مدارا يومية وهي صفراء موصولة برسم بدور الفلك الاعظم من كل منظر تعرض عليه من تقسيم  
 ومنطقة آريين من يوم يلدته ولذا سميت بها ومنها اي من العظام دائرة البروج وانما سميت  
 بها لان البروج قد اعتبرت عليها وهي فلك البروج ومنطقة البروج وقد عرفتها وسبب تسميتها بها  
 بانه اوجات والدوائر التي على سطحها اعني الدوائر التي تحدث على سطح الفلك المثلثة عند نومنا  
 البروج فاطول للعلماء سمي العلم كما سمي تلك الانفاك بالافلاك المثلثة لانها دائرة البروج في العظم  
 والمجور والكرة وبالنسبة الى هذه الدائرة بقدر كبرية طول جملات الكوكب الشمس اذ موقوفة  
 الكوكب من تلك الدائرة في كل وقت تراه مقصودة لم تكن كبرية ذلك التقدير بقوله لانا اذا توهمنا  
 خطا مستقيما يخرج من مركز العالم الى سطح فلك البروج ما دام مركز الكوكب فان المنق ان وقع طرف  
 ذلك الخط في منطقة البروج فهو هو مكان الكوكب الحقيقي في الطول ودرجته من فلك البروج في تمام  
 وذلك انما يكون اذا كان مركز الكوكب في منطقة البروج والكون للكوكب عرض وان وقع  
 طرف ذلك الخط المذكور خارجا عن منطقة البروج ما تلاهنا فهو هو مكان الكوكب الحقيقي في العرض فاذا  
 اردنا معرفة مكانه الحقيقي في الطول فوصنا دائرة مارة بقطبي البروج وبطرف ذلك الخط الواقع خارجا  
 عن المنطقة قاطعة لمنطقة البروج بل ربع دائرة من قطب فلك البروج الواقع من المنطقة في جهة  
 طرف الخط ما تراه الى ان ينتهي اليها فيكون نقطة التقاطع بين تلك الدائرة وبين منطقة البروج بشرط  
 ان لا يقع بينهما وبين راس الخط قطب البروج بل النقطة التي انتهى اليها وذلك لان مركز الكوكب  
 الحقيقي في الطول ودرجته من فلك البروج ويكون للكوكب عرض فكلما كان الكوكب اعمى من  
 المنتظتين اي موقوع الخط ونقطة التقاطع فكلما كان الكوكب اعمى من النقطة التي هي طارده على فلك  
 البروج وهي المعنى بحركة الكوكب في الطول الموعود بينا وبين ان ينكشف لك ان هذه الحركة هي الحركة

على خط  
 تقاطع  
 القطب  
 مع  
 خط  
 البروج

التقويم

التقويمية لا الوسطية او المركزية والدوائر الموازية لها اي لدائرة البروج شتى مدارات العرض  
 اذ مركز الكوكب اذ كان عليها يكون الكوكب ذ اعرض وقد شتى المدارات الطولية لوانها  
 الدائرة التي بقدر نسبة اليها طول الكوكب وهي صفراء موصولة برسم بدور الفلك الثامن بالكرة  
 الاثني عشر من كل نقطة يرض عليه سوى قطبي المنطقة الموضوعة على منطقة العالم كما كان قطبا فلك البروج  
 الفلكان هما قطبا ابرتها الم غير قطبي العالم اللذين هما قطبا المعدل وكان مركزا مركزا لزم ان  
 يتقاطع دائرة البروج مع ال النهار على محيط العالم كونهما منطقتين كالمعدل كما هي حقيقة او عند فرضها  
 على الفلك الاعظم عند نقطتين مشتركتين بينهما متقاطعتين يخصص بينهما نصف دائرة من كل منهما  
 مابين قوسين في العشرين اولي الكرتنا وذي سيوس من ان كل دائرتين عظيمتين بسيطة  
 فهما يتقاطعا في نصفين احدهما وهي التي تاخذ منها دائرة فلك البروج على قوس الى الشمال من معدل  
 النهار وموجبة تقيد القوسية من كوكب جدي شتى منطقة الاعتدال الربيع الاعتدال الملونين  
 حصول الربيع عند وصول الشمس اليها من معظم المعودة والآخرى شتى منطقة الاعتدال الخريف لان  
 الشمس اذا وصلت اليها يستدل الملوان ويصل الخريف في اكثر المعورة وان يكون غاية بعد  
 عنه اعني بعد دائرة البروج عن معدل النهار عند نقطتين الخريف لانهما يتباعد عن مبتدئ احد  
 التقاطعين الى غاية ما تم تقارب الى التقاطع الآخر في يتباعد الى مثل تلك الغاية ثم يتقارب  
 الى التقاطع الاول وانما ان الغابتين عند منتصف نصفين الشمال والجنوبي كما يشهد به النظرة  
 السبية احدهما على الشمال وتسمى نقطة الانقلاب الصيفي لانقلاب الزمان من الربيع الصيف  
 عند وصول الشمس اليها في اكثر المسكون والآخرى على الجنوب وموجبة القطب الاخر للمعدل  
 ويسمى نقطة الانقلاب الشتوي لانقلاب الزمان من الخريف الى الشتاء عند حلول الشمس فيهما في  
 اكثر الاقاليم شتويين بذلك اي باذكار من تقاطع منطقة البروج المعدل عند نقطتين متقابلتين وكما  
 غاية بعد عند نقطتين الخريف لدائرة البروج اربع نقط بصير بها اربعا ما عرفت من انما  
 ينقط في التقاطع وينصف نصفا با بنقطتين الاخرين ومرة تقطع الشمس كل ربع منها مرة

من التوال الى الشمال



وقد قبضت بكسبيلة والبير الذي على كفتها البصرى هو السالك الاعمال والميزان  
 ثمانية على صورة ميزان نحو المغرب وعموده نحو المشرق وللعقرب احد وعشرون  
 على صورتهما راسها الى الشمال والمغرب وحدها نحو الجنوب والمشرق والبير  
 الاحمر الذي هو قلب العقرب وللراعى احد وثمنون على صورة كفتها جسد دابة الى  
 العنق وهو في المشرق ثم برز من مغز العنق نصف رجل من عند الحقو على غاية  
 ذات ذوانب وقد وضع السهم في قوسه واخرق في النزح نحو العقرب والجدي ثمانية  
 وعشرون على صورة نصف المقدم من جدي ذي قرنين راسه ووجهه نحو الجنوب  
 وظهره الى الشمال والباقي كوكب مسكة الى ذنبها وساكنها اثنتان واربعون  
 على صورة رجل قائم راسه في الشمال ورجلاه في الجنوب متوجه الى المشرق ما  
 اليد من باحدها كوز قلبية والنصب الماء الى تمام رجليه وجري تحتها الى فم الحوت  
 للسكيتين اربعة وثلاثون على صورة سكينين قد وصل ذنبها حديهما بنسب الاخرى بحيث  
 طربل من كواكبها يخرج يسرى حيط الكنان احدهما وهي المقدمه راسها الى المغرب و  
 ذنبها الى المشرق ورأس الاخرى الى الشمال وذنبها في الجنوب عند ذنب الحبل واما  
 الطنبا في بيان هذه الصور اعانة للفت نظر على معرفتها في السماء ولا يذنب عليك ان  
 الكواكب دون البروج متحركة بركة الفلك الثامن فلما لم تنتقل هذه الصور عن مواضعها  
 في تلك الافاق واذا التقلد تظلمسين ان يسوا لكل قسم منها باسم صورة وقصفت  
 في محاذاته وفي زمانها قد انتقل او الكواكب صورة الحبل الى او البروج واثبتت  
 من صورة التنوين في برجها الا اقدارهما لكن الاولى الاتباع على السببية الاولى فلما  
 يقع حيط في الحسابات المستتية على الارصاد ولهذا لا اعتبار بالانقسام بالبروج في  
 الفلك الثامن او لا يسمى بفلك البروج وبالسطوح الموضوعة لهذه الدوائر فيقسم الافلاك  
 المختلفة والفلك الاعظم اربعة افرع تحت قاطعة للعالم باثني عشر برجاً واقسام

الاعظم

الفلك الاعظم هي البروج المعبرة ولهذا سببه بعض ارباب جمعهم لفلك البروج ومنها  
 ان من الغمام دائرة الافق وهي دائرة عظيمة تفصل بين ما يرى من الفلك بين ما لا يرى منه  
 اعلم ان الافق يطلق على ثلث دوائر احدها دائرة عظيمة ثابتة بعموم الخط الواصل بين  
 سمتي النور والعدم عودا عليها ويسمى الافق الحقيقي والثانية دائرة صغيرة ثابتة تسمى  
 الارض من فوق موازية للافق الحقيقي ويسمى الافق الحسي والثالثة دائرة ثابتة تسمى محيطها  
 من طرف خط يخرج من البطلي سطح الفلك الاعظم مماسا للارض اذا اذ يرد ذلك الخط  
 مع ثبات طرفه الذي في البصر وتماسه للارض ويسمى الافق الحسي البصر وهو قد يكون عظيمة  
 وقد يكون صغيرة اذ يرتبما ينطبق على الاولى ويربانيغ كفتها او فوقها وعلت الثانية بحسب  
 اختلاف قامة الناظر وهي الفاصلة بين ما يرى وبين ما لا يرى حتمه اما الاولى  
 فقد تفصل بينهما وقد لا تفصل واما الثانية فلا تفصل اصلا ولا يخفى ان ما ذكره المحقق  
 لا يصح تعرفنا لشي منها الا اذا جعل العظم او العنصل على ما هو اعم من الحقيقي والتعريف  
 او جعل كلاهما على التعريف فعلى الاول يكون التعريف للواقع المعنى الثاني وعلى  
 الثاني يكون للواقع الحقيقي وعلى الثالث للواقع الحسي المعنى الاول لكن لا يخفى اليق بالتمام  
 فظهر ما ذكرنا خفا ما قيل من انه لا يخفى ان ما ذكره المحقق هو الافق الحسي بالمعنى الاول  
 وبالنسبة اليها يعرف الطلوع والغروب لكل ما يطلع ويغرب اذ طلوعه وهو وجوده فوقها  
 بعد ان كان تحتها وغروب عكس ذلك وقطبها بمقطبان هما سمت الارض والعدم  
 لان الخط الفاصل بينهما المار بمرکز العالم نحو عليهما كما عرفت فيكون طرفاه قطبيهما اذ  
 لكل دائرة خط بسيط كدائرة يخرج من مركز الكرة نحو عليهما وينفذ في الجديتين فتوابع قطبيهما  
 باثن من من اولي الركن او دوسوس قاف وقعا على المعدل للافق يسرى بالافق المستقيم  
 وان انطبقا على قطبه يسمى بالافق الرجوى وان لم يكن سدا ولا ذاك يسمى بالافق المائل  
 وينصف معدل النهار ان لم يكن اباد بنقطتين يقال لاجزئها نقطة المشرق ووسط



المشارك ومطلع الاعتدال لطلع نقطة الاعتدال منا ابر اولان الشمس اذا طلعت منها عند  
الليل والنهار ولا حتى نقطة المغرب ووسط المغرب وغروب الاعتدال لما هو في  
لخط المستقيم الواصل بينهما خط المشرق والمغرب وخط الاعتدال والاكستوا والذوا  
الصغار الموازية لها اي دائرة الاقرب يقال لها المقطر السنة كان منها فوقها يسمى مقطرات  
الارتفاع وما تحتها يسمى مقطرات الاخطاط ومنه اي من العظام دائرة نصف النهار وهي  
دائرة عظيم تقطبي العام وسميت الراس والعدم وهي الفاصلة بين المقصفتين الشرقي والغربي  
من الفلك بل بين الصاعد والهابط بالقياس الى الحركة الاولى فيما يتبعين فيه الشرق والغرب  
وخص صمود وهوربها واعتراض على هذا التوزيع في غير ما منع لصدق عرض شعيب  
على دائرة الميل والارتفاع بل على دائرة غير متساوية ليس شيء منها دائرة نصف النهار  
واجب بان عرض نصف النهار غير عرض شعيب واما من هذا الجواب لا يفيد الا انه  
في الاعتراض اذ تخصيص المعروف بزبد في عموم الموقوف العام اللهم الا ان يعتبر هذا القيد  
التعريف الله وقيل لو زبد فيه قيد ومرتجيت يكون وقت وصول الشمس اليها منتصف  
ما بين طلوعها وغروبها لانها ان يكون المعنى انها كلما وصلت اليها يكون منتصف ما بين  
طلوعها وغروبها اولاً لا يكون منتصف ما بين طلوعها وغروبها اذ قد يكون اذ وصلت  
اليها يكون منتصف ما بين طلوعها وغروبها اولاً لا يكون منتصف ما بين طلوعها وغروبها  
الا وقت وصولها اليها فلهذا ثلثة احتمالات لا يستقيم التعريف على شيء منها سواء كان المراد  
بالمشصف المشصف الحقيقي او الحسي اما على الاول فلهذا لا يصدق على نصف النهار كثير من الموضع  
مثلاً كعرض شعيب وغيره واما على الثاني فلهذا لا يصدق على دائرة كثيرة في عرض شعيب واما  
على الثالث فلهذا لا يصدق على نصف النهار غير عرض شعيب ان اراد بالمشصف المشصف  
الحقيقي وعلى نصف النهار اصله ان اراد به الحسي فالاشبه ان يخص التعريف بنصف النهار غير

عرض شعيب كما هو ولا يابس به اذ هي في عرض شعيب لا يتبعين فلا يترتب عليها الفوائد  
الباقية على القياس اذ لو تركب على حاله ويترتب ان كلما من تلك الدوائر نصف النهار عرض  
شعيب وانما سميت بها لان النهار ينصف حساباً وصول الشمس اليها فوق  
الارض في الاكثر لان منتصفه لا يكون الا حين وصولها اليها كما عرفت وقطبانها  
نقطت المشرق والمغرب مروراً بتقبي العالم والاقرب وينصف دائرة الاقرب  
بتقطبتين يترجم احدهما نقطة الجنوب وهي التي في تلك الجهة والاخرى نقطة الشمال  
لكل ذلك في غير عرض شعيب ونقال لخط الواصل بينهما خط نصف النهار وخط الزوا  
ر خط الجنوب والشمال وهذا الخط وخط المشرق والمغرب يستخرجان في منحرف الرقابة  
والرقابة التي تمتد في رقابة وانحاس او غيرها تعرض معين مستطيلة او مدورة مخطوطة  
مخطوط منها خط الزوال والاعتدال يتوصل بها الى كثير من الاعمال كعرفة الارتفاعات  
والاوقات والاطلال وغيرها ومنها دائرة الارتفاع سميت بها لان توسر الارتفاع  
ما حوزة منها كالمسحوق يسمى ايضا الدائرة السنية وسبع وجها في قريب وهي دائرة  
عظيم ترسمت الراس والعدم وتطرت الخط الخارج من مركز العالم الى سطح الفلك  
الاعلى ماراً بمركز الكوكب والشمس بل ماراً بآية نقطة توضع على الفلك او تخصيص  
يحل بجارية التعريف ولا يذهب عليك ان يزد على هذا التعريف مثل ما اورده على تعريف  
نصف النهار لصدقة حين يكون النقطة على سمت الراس او القدم على دو اير غير مشابهة  
ليست دائرة الارتفاع والا احداهما تقطع دائرة الاقرب على زوايا قائمة لما بين  
السادس عشر من اولى الكرتا ودرسيوس من ان كل دائرة عظيمة تقطع دائرة اخرى  
على كرتة وتقطبها فهي تقطعها بنصفين وعلى زوايا قائمة بتقطبتين غير ثابتتين بل  
منتقلتين على دائرة الاقرب على حسب انتقال الكواكب او الشمس بل النقطة المفروضة  
لو كانت متحركة الا في خط الاستواء اذا كان مدار تلك النقطة المعتدل فانها لا تشتغل

اصلا ان لم يكن تلك النقطة متحركة الا بالحرارة الاولى وحسب ان كانت متحركة بغيرها ايضا  
وكذا قطبا ما وما تقطبان على الافق حيث يصير بها وبالقطبتين المذكورتين ارباعا  
يتقطبان عليه حسب اشغال ما بين القطبتين ويسمى كل واحدة منهما نقطة السميت  
لكونها على سمت القطب ولهذا سميت هذه الدائرة بالدائرة السميتة والحظ الواصل  
بينها بخط السميت والنوس الماينة من دائرة الافق الواقعة بينهما اي بين اوجها  
وبين احدى نقطتي المشرق والمغرب بشرط ان لا يكون الكثر من الربع لا بشرط ان يكون  
اقل منه اذ قوس السميت قد يكون اربعاً حتى قوس السميت وبينها وبين احدى نقطتي الكثر  
والشمال بشرط ان يكون اقل من الربع حتى تمام السميت وقد ذهب طائفة الى عكس  
هذا وهذه الدائرة اي دائرة الارتفاع كل نقطة نقطة لا يمكن تلك النقطة ثابتة او  
مارة بسمت الراس او القدم فيطبق على دائرة نصف النهار في اليوم بلياسة على ما  
اصطلح عليه بحساب مرتين مرة وعند وصولها الى التقاطع الاعلى بين مدارها ودائرة  
نصف نهارها مرة وعند وصولها الى التقاطع الاسفل لان احدهما عند وصولها الى  
دائرة نصف النهار فوق الافق والاخرى عند وصولها تحت الافق اذ لا يستقيم فيها  
يزوب وكذا فيها لا يطلع واما اذا كانت النقطة ثابتة كالقطبين فدائره ارتفاعها على خط  
دائرة نصف النهار دائما واما اذا كانت مارة بسمت الراس او القدم فتح خط الافق  
لا انطبق اصلا واما في غيره فيطبق عليها في اليوم بلياسة مرة لمرتين ومنها  
دائرة اول السموت وهي دائرة عظيمة ترسم على الراس والقدم وينطبق المشرق والمغرب  
ولهذا تسمى دائرة المشرق والمغرب ايضا وقطبا ما نقطت الجنوب والشمال لمرورها  
بتقطبي الافق ودائرة نصف النهار وتقاطع دائرة نصف النهار على سمتي الراس والقدم  
لمرورها وهي الفاصلة بين النصف الجنوبي والنصف الشمالي وينقسم كره العالم بها و  
بدائرة نصف النهار والافق ثمانية اقسام متساوية اربعة منها فوق الافق واربع منها

تحتها واما سميت بذلك اي بول السموت لان دائرة الارتفاع اذ انطبقت عليها و  
ذلك عند كون النقطة التي تدور دائرة الارتفاع بها عليها كانت دائرة الارتفاع باليس لها قوس  
سمت لا انطبق فقط على سمت السميت ح على نقطتي المشرق والمغرب فلا يحصل قوس سمت  
ولا تمامها اذ حيث لا سمت لا تمام ولهذا سميت ايضا بالدائرة التي لا سمت لها و  
اذا اخذت في مفارقتها ابتدا حدود السميت وتزاد الى ان يصير ربعا وح لا  
يكون هناك تمام سمت فان هنالك دائرة عمود السموت ومارة باوجها وهي في الافق  
المستقيم فيطبق على المدول في الافق الرجوى فيقطع مع جميع المدارات الموازية له  
بضمين على زوايا قائمة بالسادس عشر من اول الكواكب ويسوس وعلى الافق المتماثل  
يقطع مع المدارات الاعلى قولهم والامرت لما بين في الارباع عشر من اول الكواكب  
تا وذا ويسوس ان كل دائرة عظيمة على سيطرة تقطع دائرة الرجوى على زوايا قائمة  
فهي ترطبقيها وباس مدارين متساويين اذ كل دائرة عظيمة على سيطرة مارة  
دائرة اخرى فهي يماس دائرتين متساويتين موازيتين للدائرة التي هي مارة عليها بالثاني من  
من ثمانية الاكبر والمدار الذي يماسها اي دائرة اول السموت سم مدار ذلك البلد الذي  
هنا المدار مدار سميت راس **البلد** اي مدار مرمر ومنها دائرة الميل وهي دائرة عظيمة  
مارة بتقطبي معدل النهار والظلم ان قوله ويعرف بمابعد الكواكب عن معدل النهار  
وسمى تلك البروج عن معدل النهار من تمام التعريف اذ التمام اخذوا في تعيينها المرور بها  
من تلك البروج او الكواكب ما ولهذا سميت بدائرة الميل ودائرة بعد الكواكب عن معدل  
النهار واعلم ان الميل اذا اطلق يراد به الميل الاول لكنه لما كان يطلق على معنى اخر ايضا  
سمت على معناه وقال الميل الخفي الاول واستعمل في باب العسائر انك انه معاني ويكون  
الميل الذي يعرف بهذه الدائرة الميل الاول سميت بدائرة الميل الاول ايضا واعلم  
ان هذا الكلام يقتضي بسطها من الكلام اذ زلت فيه اقدام كثير من العقلاء فتقول البعد

بين الشينين لما يطلع على اقصر المسافات بينهما او على مسافة الاقصر منها لاعلى الاول  
 فقط الا ان بعد المركز من المحيط هو نصف القطر مع انه ليس اقصر الخطوط الواصلة  
 بينهما فظهر منه ان ما قيل من ان بعد النقط عن الخط هو اقصر خط يخرج من النقط الى  
 ذلك الخط لا يصح على الاطلاق واذا تم هذا فاعلم ان خط البروج هو اقصر خط يخرج من مركز  
 البروج او بعد مركزه عن مركز العالم ما راى مركز الكوكب الى محيط  
 الفلك الاعظم عن المعدل فيرضوا دائرة عرضية تقطبي العالم والجزء او الكوكب وقالوا  
 ان القوس الواقعة منها بين القطب والمعدل من الجانب الاقرب هي اقصر عنه  
 ولما الواقعة بينه وبين راس الخط اشد ط ان لا يكون اكثر من الربع في جود الكوكب  
 عنه وانت خبير بان هذه القوس في صورتين ليست هي البعد حقيقة الا ترى اقصر منها  
 لكن لما لم يكن بين كل من ذلك الجزء ورأس الخط وبين المعدل على سبيل الفلك خط اقصر  
 منها اطلق عليها البعد وذلك لان رأس الخط مثلا ان وقع على قطب المعدل كان جميع  
 الواقعة بينه وبين المعدل مساوية لقوس البعد بل يكون كل منها صالحة لان يكون  
 بعدا لاذ لا يتعين دائرة ميله ولا باس به وان لم يقع عليه كان كل من العنق الواقعة  
 اطول من قوس البعد لانها ان لم تكن اقصر من الربع فقط وان كانت اقصر منها فلا يباح  
 وتر زاوية عظمى في المثلث الحادث منها ومن قوس البعد والقوس المحصورة من المعدل  
 بين طرفيها لما ثبت ان الخامس والعشرين من اول الكواكب ودوسيسوس من ان كل مثلث  
 احدي زواياه ليست اقصر من قائمه وكان الضلع الذي وتره اقل من ربع دائرة الضلع  
 آخره فكل واحد من الزاويتين الباقيتين اقصر من قائمه وقد بين في السابع منها  
 ان الزاوية العظمى من المثلث وتره الضلع الاطول هذا اذا اعتبرتم التي من العظام  
 اما اذا اعتبرتم من الصغار فلانها اذا فرضنا دائرة عظيمة تمر بمر فيها يكون القوس الواقعة  
 من هذه العظيمة بينهما اقصر منها لا تخال وتزاهما وكون الخدابين من الصغيرة ازيد من الخدابين

ما لانوس  
اصغر

نحوه

وقد عرفت انه لا قوس من العظام اقصر من البعد فلان قوس من الصغار ايضا اقصر منه بل  
 مساوية له واما الخطوط المخفية الغير النورية فالنقطة السليمة تشهد بان كل منهما اطول  
 من قوس عظيمة واقعة بين طرفيه فثبت انه لا خط على سبيل الفلك بين رأس الخط و  
 المعدل والمعدل اقصر من قوس البعد وذلك ما اردناه واما ما قيل من انها اقصر  
 التي من العظام فتح ما فيه من تخصيص يدل على ضيق العظم ليس بصحيح كما عرفت هذا  
 ما يتسلفنا في هذا المقال واعدنا في اعم بعينه احوال ومنها دائرة العرض وهي  
 دائرة عظيمة تقرب قطبي البروج وبطرفها خارج من مركز العالم المار بمركز الكوكب او خارج من  
 فلك البروج الى سطح الفلك الاعظم ويعرف بها عرض الكوكب وهو بوجه عن فلك  
 البروج ولهذا سميت بدائرة العرض ولا يخفى انه لو كان كوكب على قطب البروج لتقدر  
 دائرة عرضه ولم يتعين وكذا يعرف بها الميل الثاني الفلك عن معدل النهار ويسمى عرضه  
 المير ويسمى هذه الدائرة بدائرة الميل الثاني ايضا وهي اخيرة العظام المشهورة وتسمى  
 على ما ذكره انفس منها لا يلاحظ في توحيها السفليات ثلث منها السخا وهي المعدل  
 ونلك البروج والمارة بالاقطاب والباقيتان هي دائرة ارتفاع الميل والعرض مع الاربع التي يلاحظها  
 توحيه السفليات وهي الاقرب ودائرة نصف النهار والارتفاع واول السموت انواعها  
 اشخاص غير مشاهير الا ان الاقرب لا يتجدد في موضع واحد وكذا دائرة نصف النهار واول  
 السموت بخلاف الثلث الباقية غير ان دائرة الميل والعرض يتغيران بحسب نقطة  
 نقطة سموت الاقطاب دون دائرة الارتفاع ولا يخفى عن ذكر الدوائر العظام المشهورة  
 شرح في ذكر الصغار المشهورة وتعال من الدوائر المشهورة الدوائر الصغار المتوجهة المرشمة  
 بقوى الشقظ الحائثة من افعال الفلك السائرة اذ هي حوزها وفي بعض النسخ مركز الكوكب  
 او الفلك والمراة واحده هي اما المرشمة على بساط الاكراي سطوحها واما المرشمة للسطح  
 بساطها المرشمة على الساطح المرشمة من مركز الشمس على محيط فلك الخدابين

لهذا

المركز والمرتمة من وحات مركز التدوير على محيطات افلاك التدوير وانما خبير بان  
 هذه الدوائر لا ترسم على سطح تلك الافلاك بل في اثنائها وكونها في حجم ما على المحيط  
 لا تخاد مركزها وكونها احداهما في سطح الاخرى لا يصح بسبب تخصيص القول بانها  
 على البساط بدون الاخيرتين لكونها الصغر في ذلك الحكم بالوجه المذكور اللهم الا ان يكون  
 ذلك تسمية على سبيل الاصطلاح ولا مشاهد فيه وكل دائرة منها التي من المرتمية  
 على البساط يسمى باسم الفلك الذي ترسم على محيطه فالمرتمية من حركة الشمس على  
 الفلك الخارج المركز يسمى بالفلك الخارج المركز والمرتمية من حركة مركز التدوير على الحامل  
 يسمى بالفلك التدوير تسمية للحال باسم المحل وهذه الافلاك الحاملة ومنطقة الفلك  
 المائل والانسب عدم ذكرها او ذكر منطقة التدوير انما اذا فرضت قاطبة للعالم حدثت  
 في سطح الافلاك الثلاثة وتلك البروج والفلك الاعظم واورب بعضها عظمى كالحادثة في سطح الفلك  
 الاعظم وبعضها غير عظيمة كغيرها في الافلاك المائلة لميلها عن فلك البروج وكون حركات  
 الافلاك التي ارسمت هذه الدوائر فيها او لاعلى اقطاب غير قطبي البروج وقطبي العالم  
 فيكون اقطابها مائلة عن اقطابها وكونها مائلة عن مركزها من فلك البروج او الفلك الاعظم  
 او عنهما جميعا بل يكون تلك الافلاك مائلة في الحركة فيسبب هذه الدوائر ما جده هذه الاعتدال  
 مائلتوهذه الافلاك المائلة الحادثة في سطح المثلاث تقاطع الدوائر المسماة بالافلاك المثلاثة  
 على نقطتين متقابلتين يكونان عظاما كالمثلاث بالنسبة الى كراتها فيكون نضوها شاملا  
 منها بل من منطقة البروج لكونها في سطحها والنصف الآخر جنوبيا احدها وهي مركز مجزأة  
 الكوكب عن دائرة البروج الى الشمال ليس بالراس والاخرى بالذنب لانهم يشبهوا الشكل  
 الحادث بين سطح المائل والمثل من الجانب الاقرب بالقتين فيكون احدهما العقدين  
 راسا والاخرى ذنبا فانما صارت الاولي راسا لكونها اشرف اذ الراس سعد والذنب  
 محس واعلم ان هذا التعريف للراس منقوص بالذنب في الزهرة اذ هو ارفع مجازا

الحاملة والمرتمية من مركز التدوير على سطح الافلاك

الى الشمال والراس في عطارد ولانه ليس مجازة الى الشمال كذنبه فلا يسمي الراس من الذنب  
 فيها بهذا التفسير بل الراس في الزهرة مجازا الى الاوج وفي عطارد مجازا الى الخفيض  
 والذنب الى الخلف ويستفاد من هذا ان مشا الله تعالى والدوائر المرتمية على البساط هي  
 المرتمية من مركز الحامل لعطارد والقرن تحريك المدير حائل عطارد بل مركزه حول مركزه وتحويله  
 المائل حائل القرن بل مركزه حول مركزه ويسمى هذه المرتمية في كل من عطارد والقرن بالفلك الحامل  
 لمركز الحامل اذ مركز الحامل تدور على محيطها واعلم ان الاخصار على الدوائر كالمثلثات  
 البراهمين كما اقصر عليها صاحب المحس في هذا العلم مائة غير مجتمعة اما المتفاوتون  
 حيث حاولوا يرد المسائل عن الدلائل جيب لهم ايراد الافلاك الخمسة وبهذا الاعتبار  
 يسمى مائة مجتمعة فالمتصرفون عليها متصرفون من الفلك التاسع والثامن على دائرتين  
 متقاطعتين هما سطحها واوردون الشمس دائرتين المثلث والخارج مما سماه المحس في  
 الاوج على اصل الخارج واما على اصل التدوير فيوردون ثلث دوائر الحامل الموافقة  
 للمركز والخارج متقاطعتين والتدوير على ان مركزه على محيط الحامل وكون افلاكها الغير  
 المجتمعة على اصل الخارج ابط مال الية بطليموس وتبعه الجمهور ولقاربه دوائر المثلث  
 والمائل متقاطعتين والحامل مما سماه المائل على الاوج والتدوير على ان مركزه على الحامل  
 ولا يوردون الحامل لمركز الحامل لكونه في حكم المائل وبعضهم يوردونه انه وكل من العلوية  
 والزهرة حشر دوائر المثلث والمائل والحامل ومعدل المسير فاطع الحامل والتدوير على  
 ولعطارد مست دوائر المثلث والمائل والمعدل المسير والتدوير والحامل ولا  
 يوردون المدير لقيام حامل مركز الحامل مقامه بعضهم يوردونه انه مما سماه الفلك المائل عطارد  
 فالافلاك عند الجمهور من المهندسين المتصرفين على الدوائر اربعة وتلثون على اصل الخارج  
 في الشمس خمسة وتلثون على اصل التدوير وعند المجسمة اربعة وعشرون على كلاً الاصلين  
 وقد احتاج اصحاب التجسيم في ضبط الحركات الى افلاك اربعة عشر عليهم تصور اوضاعها  
 والله اعلم بها وهذه صورة الافلاك بحسب الدوائر عند المهندسين

الحامل م  
 والحامل م

الباب الرابع من المقالات الاولى في القس المسدولة من اصحاب الصناعة القوس قطعة من  
 محيط الدائرة سواء كانت مستقيمة او اول اقل او اكثر فان نصبت تلك القطعة على مستقيم  
 جزا من الاجزاء التي يكون المحيط بها شمس اي مائة وستين جزءا افضل السجين عيها  
 مسمى تلك القوس ومثاله ما سنعرف من قوس السموت واما هما فان القوس الواقعة  
 من الاضيق بين كل نقطتين سماويتين من النقطة الرابع التي من نقطة المشرق والغرب  
 والجنوب والشمال ستعون جزءا اذ تلك صارت بهما ارباعا فاذا فرضنا ان قوس  
 السموت المشرق لا الجنوبي مثلا خمسون جزءا يكون ما هما التي بين نقطتي السموت و  
 الجنوب اربعين جزءا او مفضل فحين على قوس السموت اعني خمسين واعلم ان المسكون  
 من الارض له امتداد طولي بين المشرق والغرب وهو طول امتدادية ومداه عند  
 اليونانيين شتى العارة في جانب المغرب وبعد البلد عن ذلك المبدأ اعني نقطة تقاطع  
 دائرة نصف نهار المبدأ مع انه فوق افق على التوالي سمي طول البلد وما بهم المجهول  
 في ذلك فقال المم طول البلد قوس من معدل النهار فيما بين نصف النهار ما ج العارة  
 ولما كان آخر العارة صادقا على المنتهي الغربي والمشرق عين مراد ببوله اعني مبدأ طول  
 العارة من المغرب وستون في المقالات الثانية ان ساحل البحر الغربي عند بعض وجوه ابو  
 واعلم فيه عند آخرين وبين دائرة نصف النهار في ذلك البلد ولا يخفى ان هذا التعريف  
 غير مانع والصواب ان يقال ان قوس من معدل النهار يمتد من تقاطع النوقالي  
 مع دائرة نصف نهار آخر العارة من جهة المغرب وينتهي الى تقاطع النوقالي مع دائرة نصف  
 نهار البلد على التوالي واما المبدأ فالمبدأ عند ممتد من العارة في جانب المشرق والتعريف  
 على مندهم يعرف بالمقايسة الى ما ذكرناه من تقاطع كل تلك قوس البروج من ما يطعم موما  
 من معدل النهار وتلك القوس من تلك البروج يسمى طول العارة وكذا مغارب كل قوس من  
 تلك البروج ما تغرب موما من المعدل من مغارب ويكون المطع له خط الاستواء

بعدم  
 دائرة م



الاجالة قوسا محصورة بين الدائرتين من دوائر الميل ماريتين بطرف الطول  
بالميل على العالم اذ المعدل غير منتظم فهو الصمد دائرة من دوائر الميل اذ اعتمد  
او جزء من تلك البروج وهنالك قد اعتبر دورها من غير وتوضيح ان يفرغ  
تلك البروج والآخر من المعدل على الافق الشرقي بديفر من دائرة الميل  
فاذا ارتفع البروج آن بركة الحل ارتفع نصف دائرة الميل المعروضة وهو الذي  
على الافق الشرقي فيخصر بينه وبين الافق الشرقي قوسان احدهما من تلك البروج  
الآخر من المعدل ولا شك ان الثانية مطالع الاولى اذ قد طلعت معا وانما خصوصاً  
بين دائرتي ميل احدهما تلك المعروضة والآخرى الافق فيكون المطالع في خط الاستواء  
محصورة بين دائرتين من دوائر الميل اعني يكون ما بين دائرتي الميل بل بينهما  
المعدل ان يعطي العالم من معدل النهار مطالع لما بينهما بل بين ذينك النصفين يبينها  
من تلك البروج وفائدة هذه العناية الاشارة الى ان المطالع المحصورة بين دائرتي  
الميل مطالع ابي قوس من تلك البروج ويمكن ايضاً ان يكون فيها اشارة الى ان المراد  
من كون المطالع في خط الاستواء محصورة بين دائرتي الميل ان كل ما بين دائرة الميل  
من معدل النهار مطالع لما بينهما من تلك البروج في خط الاستواء لان كل مطالع في خط الاستواء  
محصورة بين دائرتي ميل فان مطالع النصف لم يمت كذلك دائرة خط الاستواء وانما في غيره  
سوى موضعين فيكون مطالع كل قوس محصورة بين دائرة الافق وبين دائرة اخرى  
عظيمة تماس اعظم المدارات الابدية الظهور وترتبط تلك القوس بالبين النصف الشرقي  
من الافق المار باحد طرفي القوس وبين دائرة ترم بتقطعي الجنوب والشمال ويطرفها الا  
الابري ان راس السرطان مثلاً في بلدة افانها هذه سمرقند صيدت في حصن واليهما  
اذا وصل الى دائرة نصف النهار وكان البروج الذي طلعت معه من المعدل متجا وزاويتها  
الى جهة الغرب فلا يكون مطالع القوس المحصورة بين الافق الشرقي ودائرة نصف

النهار

دائرة بينهما مع ان دائرة نصف النهار هي المارة بتقطعي الجنوب والشمال  
المذكورة واعلم انه لا يلزم ان يكون مطالع قوس من تلك البروج قوساً  
يطلع من قوس من تلك البروج سواء كانت نصفاً او اقل او اكثر من  
المعدل وقد يطالع مع نصفه نقطة من بعضها وسنشير اليه ان شاء الله تعالى  
انما قال مطالع كل قوس من تلك البروج ما يطالع معها من المعدل ولم يقل قوس  
نطلع معها لانه المعنى وقس المعارب على المطالع في جميع ما ذكرنا مطالع البروج من تلك البروج  
قوس من معدل النهار بين راس الحمل والبروج الذي يطالع منه ان من المعدل مع ذلك البروج  
الذي هو من تلك البروج على التوالي في الاكثر فان مطالع راس الجوزا مثلاً في اكثر المواضع  
قوس من المعدل بين راس الحمل والبروج الذي يطالع منه مع راس الجوزا على التوالي وذلك عند  
الظهور وانما بعضه فقط ذهب الى ان مطالع البروج من قوس معدل النهار بين نظير  
كتاب السنوي وبين البروج الذي يطالع منه مع ذلك البروج الذي لفائدة نظيره الاعمال قوس  
خارج البروج على مطالع واعلم ان كل جود لمطالع سوى راس البروج فان مطالع في  
خط الاستواء مخالف لمطالعه في غيره والتفاوت بين المطالعين سمي بقويل النهار لذلك  
البروج فاذا رايه المصنف يتولد لتبدل النهار لجزء من تلك البروج هو الفضل بين مطالع  
بخط الاستواء وبين مطالع بالبلد المزوض ولما كان في تخيل نوع خفاء او ضحى مثلاً و  
قال ولعلك لذلك مثلاً اذا كان راس الجوزا مما يلي المشرق في افق غير خط الاستواء  
الافاق الشمالية في معظم المحورة وقرضنا دائرة من دوائر الميل بغيره اي براس  
الجوزا وتقاطع معدل النهار تحت الافق حدثت مثلث بعضه فوق الافق وبعضه تحت  
احد اضلاعه ميل راس الجوزا وهو القوس الملقب من دائرة الميل بين راس الجوزا  
وبين المعدل من الجانب الاقرب وستعرف الميل في هذا الباب ان شاء الله تعالى ونحن  
قد استرنا اليه في باب الدوائر والفضل ان الاخران قوسان بين دائرة الميل وبين

نقطة الاعتدال الربيعي احدهما من فلك البروج ويسمى بدروج الاستواء لانها توجّه بنفسها  
 ينسب اليها مطالعها المختلفة والاخرى من معدل النهار ومن مطالع قوس البروج التي  
 بين الاعتدال الربيعي ودائرة الميل بل مطالع راس الجوزاء بافق خط الاستواء فان  
 دائرة الميل المذكورة اتق من آفاق خط الاستواء وافق البلد الذي فرض راس الجوزاء  
 عليه تقسم هذا المثلث الى مثلثين احدهما فوق الاقصى ويحيط به سعة المشرف  
 الى سعة مشرق راس الجوزاء في ذلك الافق وسعة اخرى المشرف في هذا الباب وهي  
 هيما هي القوس الواقعة بين الافق بين راس الجوزاء ومطلع الاعتدال من الجانب الاقل وقوس البروج  
 المذكورة كانت احدا اضلاع المثلث الاعظم وقوس معدل النهار بين نقطة الاعتدال الربيعي  
 وبين الافق ومن مطالع قوس البروج المذكورة بل راس الجوزاء بافق البلد ولا يخفى ان بعض  
 من ضلع المثلث الاعظم الذي هو المطالع بافق الاستواء والمثلث الاخر في الارض ويحيط به  
 سعة المشرف المذكورة وميل راس الجوزاء المذكورة وقوس معدل النهار ما بين الافق وبين  
 نقطه التقاطع بين دائرة الميل وبين معدل النهار وهي فضل المذكور ضلع المثلث الاعظم الذي هو  
 مطالع الجوزاء بخط الاستواء على ضلع المثلث الكائين فوق الارض الذي هو مطالع البلد  
 وهذه القوس التي بين معدل النهار والفضل المذكور تعدل نهار راس الجوزاء في ذلك  
 البلد كما عرفت من انها هي الفضل بين مطالع راس الجوزاء بخط الاستواء وبين مطالع البلد  
 فباعتبار هذا الفضل مقدم طلوع الشمس في البلد اذا كانت في اول الجوزاء على طلوعها  
 خط الاستواء اعني موضعها عليه يكون طوله مثل طول البلد فان راس الحمل فيها يطلع  
 في آن واحد ينبغي ان يتحرك الكل بمقدار مطالع راس الجوزاء في البلد حتى يطلع الشمس  
 فيه وكذا ينبغي ان يتحرك بمقدار مطالع راس الجوزاء حتى يطلع فيه ولما كان مطالع  
 في البلد اقل منها في خط الاستواء مقدم طلوعها فيه على طلوعها في خط الاستواء بقدر فضل  
 مطالعها على مطالع البلد واذا كان راس الجوزاء على المغرب على افق البلد يكون اول

الحمل

الحمل تحته يحصل مثلث تحت الارض احدا اضلاع سعة مشرف راس الجوزاء والاقصى  
 قوس بين الافق واول الحمل احدهما من فلك البروج المسماة بروج السواء والاخرى  
 بين المعدل وهي مشرف راس الجوزاء في البلد فاذا فرضنا دائرة ميل تربة تقطع المعدل  
 تحت الارض فيما بين الافق ورأس الحمل فالقوس الواقعة منه بين راس الحمل ونقطه التقاطع  
 هي مخاربه راس الجوزاء في خط الاستواء والواقعة بينها وبين الافق فضل مغرب البلد  
 مغارب خط الاستواء فيستقر الزوب في البلد عن الغروب في خط الاستواء بقدر  
 ذلك الفضل فاذا انقصنا مجموع فضل المطالع والمغارب من نهار البلد يعدل نهار  
 خط الاستواء فتعدل نهار راس الجوزاء في الحقيقة هو مجموع الفضلين الا انهم سمو افضل  
 المطالع بهذا الاسم لان التعديل يعرف بمقدار تساوي الضلعين ولما كانت الافاق الما  
 مختلفت قطعها مثل هذا المثلث الحادث في العوض المذكور باختلاف عرض البلدان  
 فان البلد كلما كان عرضه ازيد تقطع اقله هذا المثلث بحيث يكون الفضل بين مطالع  
 ومطالع خط الاستواء اعظم يجب ان يكون المطالع في تلك الافاق بحيث ينما ينسب  
 باختلاف العوض وهذا يختلف التفرقة فيها واعلم ان الكلام المذكور في هذا المقام انما  
 يستقيم فيما لا يبلغ عرضه قام الميل الاعظم واما غيره فقام للمطالع في مثل لا يستقيم  
 هذا الشكل ومن تفسره عليه تصور شي مما ذكرنا في بيان الفضل بين المطالعين والمغاربين  
 فليرجع الى هذين الشكلين



خط البروج

وسط الشمس على ما ذكره صاحب البصيرة قوس من فلك البروج ما بين اول الحمل وبين راس  
خط جح من مركز فلكها الخارج المركز وتر مركز الشمس وينتهي الى دائرة البروج على التوازي  
وانا وجب انهما فيهما لان مركز الشمس يلامس سطحها الايد ولا يعني عليك ان الوسط بهذا  
المعنى يختلف في نفسه و مخالف لما ذكره في الحركات والتحقيق ان وسطها قوس من  
فلك البروج بين اول الحمل وبين طرف خط جح من مركز العالم الى فلك البروج مواز بالخط  
الخارج من مركز الخارج المار بمركز الشمس او منطبقا عليه على التوازي فاذا فرض ذلك  
الخط المار بمركز الشمس المنتهي الى دائرة البروج خارجا من مركز العالم فالقوس التي بين طرف  
المتنى لمادائرة البروج وبين اول الحمل من فلك البروج على التوازي هي قوس الشمس وما  
بين طرفي الخطين المذكورين الخارج احدهما من مركز الخارج والاخر من مركز العالم اذا  
لم ينطبق احدهما على الآخر من فلك البروج هو قوس تقديما وزاوية الخطين التي تحدث  
عند مركز الشمس اذا تقاطعا عند مركز الشمس اعني الزاوية التي يوترها قوس التقديم  
لاغير من الزاوية التي تحدث عند مركز الشمس عند تقاطعها ايضا هي زاوية التقديم  
والتحقيق ان قوس التقديم هو القوس الواقع بين طرف الخط التوحيدي وبين طرف  
الخط الموازي الخارج من مركز الخارج وزاوية هي زاوية تحدث عند مركز العالم بين  
ذاتك الخطين وان اشتبه عليك شي ما ذكرنا فانظر الى هذا الشكل

تقاطعها



وسط الكوكب على ما في البصيرة ايضا قوس من فلك البروج ما بين اول الحمل وبين  
طرف الخط الخارج من مركز العالم المار بمركز التدوير المنته الى فلك البروج على التوازي وذلك  
يكون عند مسامتة مركز التدوير احدي قطبي الجوز اربعين وهو قوسها فاذا جاوز ما حصل  
بوضوح كان موقع الخط خارجا عن فلك البروج اما الى الشمال واما الى الجنوب فينتوهم  
دائرة مارة على موقعه وقطب البروج مقاطعة لفلك البروج فالقوس التي هي من فلك  
البروج على التوازي ما بين اول الحمل ونقطة التقاطع بين فلك الدائرة ودائرة البروج  
يعني اقرب التقاطعين الى موقع ذلك الخط هي وسط الكوكب وفيه ما في وسط الشمس  
من المحالفة والاختلاف واما ما قيل من ان ما ذكره صحيح في التمر لان مركزه مركزه وبره  
الماثل تتباعد من مركز العالم فوسطها الماخوذة على الوجه المذكور لا يختلف فالاصح الى  
تبدل النقل وهو التفاوت بين بعد موضع التمر في منطقة المثل والمائل من العقدة  
يشهد بخلافه كما يشهد بخلاف ما قيل من ان للاختلاف ما لا يعتد به والمشهور ان  
الوسط في التمر قوس من المائل على التوازي بين طرفي الخط الخارج من مركز العالم المار  
بمركز تدوير المنتهي اليه وبين اول الحمل منه وهو نقطة تقاطع مع دائرة عقديت مركز  
الحمل اعني اقرب التقاطعين اليه وفي المنجزة قوس من معدل المسير بين اول الحمل  
منه وبين طرف الخط الخارج من مركزه المار بمركز التدوير على التوازي مستعرضا للمعدل  
المسير ان شئت الله تعالى وان اختلف في صدر كشي من الاختلاف فيما ذكرناه ايضا فلا  
يتفتت اليه فانه قليل لا يعتد به الا عطاره فان فيه كلاما لا يبيح ابراده واما على طريقه  
التحقيق الاخيرين فمضى الوسط من فلك البروج فقد يقال انه فيما قوس من فلك البروج  
على التوازي ما بين اول الحمل وبين راس دائرة عرض طرف خط جح من مركز العالم  
اما منطبقا على الخط الواصل بين مركز المعدل للمسير وبين مركز التدوير او موازيا له  
وفيها عرشية من عدم التشابه لكن غير معتد به كلمة المشهور ولذلك لم يجب فيها الما



تقبل النقل ولا يغير تلكت بره كذا ذلك الخط الخارج من مركز العالم لا يظن ان الوسط  
 الماخوذ على هذا الوجه غير مختلف كما ظن تامرل فانه يتحقق لا ينكشف لك حقيقة انما قد يفهم  
 في الغر الا بعد تصورك تقبل النقل على ما هو عليه فعليك بظاهرة فيما هو مذكور فيه فاذا  
 فرضنا الخط الخارج من مركز العالم المنتهي الى تلك البروج ما را بر كوكب فالمتوسط الى  
 بين اول الحمل وبين طرفه على التوالي مع عدم الوجود للكوكب او بين اول الحمل وبين نقطة  
 التقاطع بين فلك البروج والدائرة المارة بتقطي البروج وبطرفه يعني نقطة التقاطع القريبة  
 من طرف الخط على التوالي عند وجود العرض هي تقويم الكوكب وما بين الوسط والتقويم  
 اي التقاطع بينهما من فلك البروج هو التقويم الاول وسبب ذكره واعلم ان ما بينهما  
 انما تسمى تقديرا عند كون مركز التدوير البعد الا بعد في العمود عند كون في البعدين الاوسطين  
 في التقديره واما في غير هذه المواضع فذلك مركب من يوديلين اللهم الا ان يراد بالتقويم  
 العم من ان يكون تقديرا من هذا او تقديرا مركبا من تقديرين ويستفهم هذا ان شاء الله تعالى  
 ولهذا المعنى ان يكون التقويم في الشمس وغيرها عبارة عما بين الوسط والتقويم من التقويم  
 اذا كانت الشمس في الاوج او المحضين حيث يطبق الخطان الخارجان احدهما من مركز  
 العالم وان في مركز فلكها الخارج المركز المار ان مركزها او كانت الكوكب في اوجها او في  
 المريية وستعرفها اذ استعملنا الى حضيضها المريية حيث يفتقرون الخطان الخارجان  
 من مركز العالم المار احدهما بمركز التدوير وان في مركز الكوكب لم يكن هناك تقويم وكل  
 ذلك ظاهر على ما ذهب اليه المصنف ومن هذه الدائرة مع ما هو تصور به في الشمس متوهما  
 ما ذكره



المراد

ومن العنق المعتمدة عند اصحاب الصناعة النظارات فاراد ان يسير اليها فقال وقد سمعوا  
 الافلاك الخارجة المراكز يعني الدوائر المرسومة بكرة مركز الشمس والتدوير وقد عرفنا  
 والدوائر التي التدوير المرسومة بها كل واحد منهما الى اربعة اقسام مختلفة اثنان منها  
 سفليان مستويان واثنان منها علويان متساويان ومخالفان للسفليين و  
 بهذا الاعتبار كان الاقسام مختلفة سموها نظارات واختلفت في مبادئ هذه الاقسام  
 باعتبار اختلافهم في بعضها وهو مدار السطاق الثاني والرابع ففهم من اعتبار الابعاد اعني  
 ابعاد الكوكب عن مركز الارض في جميع المبادئ يعني البعد الابعد والاقرب والمتوسط  
 نظر الى ان فوج المركز ينقسم لاختلاف الابعاد وان اختلف المسير بين تقسيمه ففهم  
 الخارج المركز بخطين يخرج احدهما من مركز العالم في الجنتين الى الاوج والمحضيض  
 اي البعد الابعد والاقرب والاخر من البعدين الاوسطين بحسب المسافة وما تنطلق  
 متقابلتان وفيه تسامح اذ المتبادر الى النهم من التقابل في عرفهم هو التقاطع ومعالين  
 يتقاطعتن على محيط الفلك الخارج الفلك المركز حيث يستوي الخطان الخارج احدهما  
 من مركز العالم والاخر من مركز الخارج المنتهين الى ايتما كانت وانما سميت كل منهما  
 بالبعد الاوسط لان البعد هو كل منهما وبين مركز العالم نصف مجموع البعد الابعد والاقرب  
 ولذا قيل انه مأخوذ من الواسطة العددية التي من نصف مجموع حاضيتها المتقابلتين  
 لان الوسطية النسبية وهو الذي يكون نسبة احد الطرفين اليه كنسبته الى الطرف الاخر  
 والا كان مجموع البعد الابعد والاقرب اعظم من نصفه لما بين في آخره من الاصول  
 انه اذا كان اربعة متساوية نسبتها الاصل واهو في الاكبر مجموعها اعظم من الباقيين  
 سميت وانما يجب ان يوجد من تلك الخطان على الصفة المذكورة لان البعد من مركز العالم  
 الى الاوج اعظم من نصف قطر الخارج والى المحضيض اصغر منه فلا محالة يكون بينهما جنتين  
 نقطة يكون بعدا عنهما نصف قطر الخارج وغير هذا الخط المار بالبعدين الاوسطين

عند منتصف ما بين المركزين لانا اذا فرضنا خطا يمر بالمنتصف نحو ا على الخط الواصل  
 بين الاوج والمحضي وينتهي في جتية الى محيط الخارج ووصلت بين احد طرفيه وبين مركز  
 العالم والخارج بخطين كحدث هناك مثلثان مساوي الضلعان وزاوية بينهما من اجزاء  
 ضلعين وزاوية بينهما من الاخر فيكون الضلعان الباقيان ايضا متساويين وبين الاوج  
 من اولى الاصول وكذا الكلام في الطرف الاخر فيكون طرفه لك الخط الخارج بالمنتصف  
 بحيث يستوي الخطان الخارجان من المركزين الى اوجها كان وذلك ما اردناه وان شئت

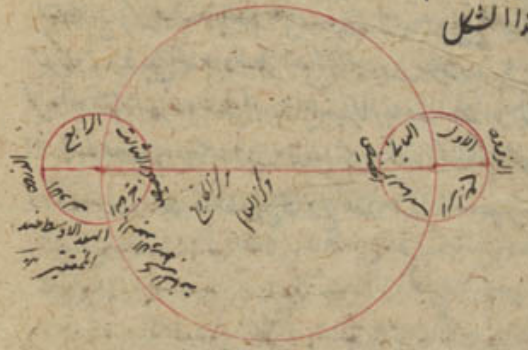


عليك شئ خارج الى هذا الشكل  
 وقسم ذلك المقطع للابعد والندوير خطين كخط  
 احدهما من مركز العالم مارا بمحضي التدوير  
 الى بعده الاقرب بالنسبة الى مركز العالم مستويا  
 الى ذرويه الى بعده الابعد بالنسبة اليه وفيه  
 مخالفة للقدم لانهم خرجوا من مركز العالم

كما هو المنسب باعتبار الابعاد عن مركزها في تسميتها بالذروة والمحضي كما استفت عليه  
 وكان ما به صاحب التصريح في بل في جميع ما ذكره في النطاقات والاقتران ينطقى التقاطع  
 بين التدوير والاحمال على ما اعتبره الجمهور وما بعده الا وسطان بحسب المسافة بينية  
 الى مركز الحامل فبذلك يكون نصف قطر الخارج واسطة بين البعد الابعد والاقرب في التدوير  
 كما كان واسطة بينهما الخارج لا عند الجمهور لان البعد الابعد والاقرب عندهم يعتبران قياسا  
 الى مركز العالم فتأمل واعلم ان الاولى ان يعتبر الابعاد قياسا الى مركز العالم كما لا يخفى على  
 له وقوف على الغرض الباعث لتخصيص هذه الاقسام ولذا فرض بعض المحققين هذا الخط  
 مارا بنقطتي التقاطع بين التدوير والدائرة المرسومة على مركز العالم بعد مركز التدوير عنه  
 حيث كان فكان بعده الاوسط من مركز العالم واسطة بين البعد الابعد والاقرب عنه

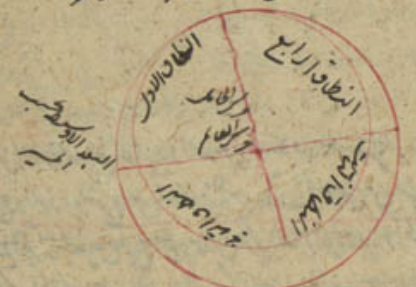
عند التدوير

في التدوير كما في الخارج ولم يلتفت الى تغير التقاطع بحسب مركز التدوير وبعد من مركز العالم  
 وكان الجمهور اعلم بعينه ومثل ذلك فان قيل يلزم من ذلك تغير اختلاف مقادير  
 كل من النطاقات بحسب الاوقات فيتحصر ضبط المقادير على ذلك التدوير قلنا اختلا  
 المقادير يلزم على من سأل الجمهور ايضا لتبدل الذروة والمحضي في كل آن بل ولا يصح الحكم  
 بتساوي العلويين وكذا الحكم بتساوي السفليين وان تعسر عليك تصور شئ مما ذكرنا  
 فارجع الى هذا الشكل



ومنهم من اعتبر في تقسيم الخواارج والتدوير اختلاف المسير بالسرعة والبطء نظر الى اثبات  
 الخواارج والتدوير متفرقا على اختلاف المسير وان الغرض من اثباتها ضبط ذلك قسم  
 الخارج الى المركز بخطين يخرج احدهما من مركز العالم الى الاوج والمحضي وهما موضعا غاية  
 بطء حركة المتحرك عليه بالنسبة الى مركز العالم وغاية سرعتها واعلم ان ذلك لا يتحقق في  
 التحويل لاجابة الى هذا التقسيم لان حركة الخارج لا تختلف بالنسبة الى مركز العالم ولا في  
 غير حيث يكون زاوية التعديل اعظم وهذه الزاوية في الشمس هي ما حرت من زاوية  
 تعديلها وفي الحقيقة هي زاوية تحدث عند مركز التدوير بين الخطين الخارج احدهما من  
 مركز العالم والاخر من مركز المعدل للمسير المتأخرين بمركز التدوير وذلك الموضع واقع

في كل واحد من جانبي الاوج على بعد سبعين جزءا عنه من اجزاء فلك البروج لا الخارج بمعنى  
 ان ذلك يحفظ لواجب الى فلك البروج لكان القوس الواقعة منه بين موضع الاوج وراس  
 الخط سبعين جزءا والبرهان عليه مذکور في الجسطي وانما اعتبره مروه بديك الموحيز  
 لانها كانت السرعة والبطو اعرض اضافة بين المصنف اليه ههنا حركة الخواارج  
 وكانت حركة مركز العداو برعندما بالنسبة الى مركز العالم مثل حركة الخواارج بالنسبة الى  
 النقطة التي يتحرك حولها لا بالنسبة الى مركزها فانها لا يستقيم في غير الشمس كانت تلك  
 الحركة متوسطة بين السرعة والبطو بمعنى انها ليست سريعة ولا بطيئة ولا كذلك  
 لكل واحد منهما بالبعد الاوسط بحسب المسير لانها متوسطة بين غاية الاسراع و  
 الابطا، كما بعدد بين حاشيته ولنا على ذلك برهان تركناه ذكره محالة الاطباب  
 وهذه صورة النقاط في الخارج عند معتبر المسير



وقسم التدوير خطين يخرسج احدهما من مركز الحمل وعبر بالذروة واخضع من التدوير  
 وفيه ايضا ما عرفنا من الخاتمة لتقوم واعلم ان هذا واضح في تدوير النيران حركة مركزه في الذروة  
 يكون في غاية الابطا، وفي حضيضه في غاية الاسراع وانما في غيره فالذروة وان كانت  
 موضع غاية السرعة لكن يخضع ليس موضع غاية البطو كما ظن بوجاهة الابطا، عند

المقاسير

المقامين وستعرفها ان شاء الله تعالى ومن قال بان الذروة واخضعض بها موضع  
 ما بين الغابتين فقد اطلق القول وكانه لفا اعتبره واخضعض في التقسيم ضرورية  
 في مقابلة الذروة التي حسب ان معتبره والآخر تقوم عليه يعني تقطع على ذوايا فوايم و  
 وينتهي طرفاه الى نقطتي التماس بين محيط التدوير وبين خطين يخرجان اليه من مركز الحمل  
 كما ذهب اليه الجزئي مخالفا لجمهور غاشيا عن التبدل ما تنطقي التماس بحسب البعد  
 والترسيد ليس على ما ينبغي لانها ليست موضع الحركة الوسطى بالنسبة الى مركز العالم اذ هي  
 عند نقطتي التماس بين خطين يخرجان من مركز العالم كما مر من عليه في الجسطي ولذا اعتبر  
 الجمهور انها طرف من خطي الخط الى التماس عند التقاطع اذ اللام في هذا التقسيم رعاية حال الحركة  
 بالنسبة الى مركز العالم كما كان اللام في الاول رعاية حال البعد بالنسبة اليه وكانهم انما  
 التمرور التبدل ههنا دون هناك لان ذلك اقل من هذا فلا يلزم من ههنا كثير تفاوت  
 بين ما اعتبره وبين ما يقضيه التحقيق لا بالعكس كما وقع في التمهيد وتبعه بعض الشارحين  
 وهو ايضا جبر من عندنا الا ان ايراد البراهين الهندسية الطولية الذليل لا يلزم شيئا  
 الكلام في هذا المختصر ومنه كذا ايضا غاية التقدير الحاصل من جهة التدوير وقد عرفت  
 وفيه ان غاية هذا التدوير ما فاما يكون عند كل من نقطتي التماس بين محيط التدوير وبين  
 خطين يخرسان اليه من مركز العالم لاس من مركز الحمل ومن هذا الشكل يتصور نقاط التدوير  
 بحسب المسير



البعد الاوسط عند خط المشرق  
 البعد الاوسط عند خط المغرب

فالنطاق الاول هو ما يصل اليه الكوكب بعد جاذبة الاوج في الخارج او ذروة التذبذب  
فيه والثاني والثالث والرابع على التوالي حركة التذبذب او الخارج حين كونه مستقيما  
ولو اعتبر مركز التدوير مكان الكوكب في الخارج المكان اظهر فادام الكوكب يتحرك من  
الاعلى الى الاسفل وكان في النطاق الاول والثاني من الخارج المركز والتدوير  
ضموا بظن ما دام يتحرك من كفضيل الى الاوج معنى من الاسفل الى العلوي كان  
في النطاقين الآخرين فهو صاعد ورجا يقال انه صاعد مادام في الاول والرابع  
من النطاقات البعيدة ويسمى مستقيما وما بط مادام في الثاني ويسمى متحفظا  
منه واعلم ان المعورة من الارض لا امتداد عرضي من الجنوب والشمال وهو  
اقصر امتدادا وراعيه وابتداء العرض من خط الاستواء لانه اليق به فالواقع  
التي وقعت عليه يقال انها لا عرض لها والتي وقعت شمالا عنها او جنوبا عليها  
عرض شمال او جنوبا فمادام المصنف ان يشير اليه وقال عرض البلد قوس من  
دائرة نصف النهار ما بين معدل النهار وسمت الراس بشرط ان لا يقع بينهما  
قطب المعدل وهي مساوية لما بين الافق والقطب اي قطب المعدل من دائرة  
نصف النهار فان البعد بين قطب عظمية ومحيط اخرى كما بعد بين قطبها ومحيط  
الاولي كما لا يخفى وذلك اي بين الافق والقطب ارتفاع القطب اعني  
ارتفاع قطب العالم الى ذلك البلد لان دائرة نصف النهار دائرة ارتفاع وهو  
مقدار الخطاط قطب الاخر ايضا الميل قوس من دائرة الميل بين معدل النهار  
ودائرة البروج يعني ان ميل 90 من قطب البروج قوس من دائرة ميل كمر بينه  
وبين معدل النهار من الجانب الاقل وهو الميل الاول اعني به لانه ميل عن منطقة  
الاول والميل اذا اطلق به الميل الاول للميل الثاني لاجراء تلك البروج  
قوس بينهما اعني بين معدل النهار ودائرة البروج من دائرة العرض في الجانب

السفل

الاجرام

الارض

الاقرب وانما سمي لانه بازا الميل الاول ولانه في الحقيقة ميل المعدل عن منطقة الحركة  
الثانية وبعده عنها كمر من دائرة التذبذب بالان الاستقامة لما كانت مسوية اليه و  
كان كالميل من الدوائر مثبت الميل الى تلك البروج لا اليه وقيد بالان في جميع عن الاوج  
واعلم ان الميل مبتدى من الاعتدال ويتر ايد على سبيل الشاقض الى الاعتدال و  
يبلغ النهاية عنده فاشارة اليها المصنف وقال غاية السيل قالها الميل الكلي لان مقدار  
كل من الميول الباقية جزوه لمقدارها والميل الاعظم كونها اعظم من غيرها قوس بينهما اي بين  
المعدل ودائرة البروج من الدائرة المارة بالقطب الرابع فانها هي المارة بالاعتدال  
وانما قلنا ان الميل اعظم من الشاقض لما تبين في الخامس من ثالث اركاننا وذكور  
من ان اذ افضل من عظيمة مائلة على عظمية اخرى كدائرة البروج المائلة على المعدل او على  
العكس في سلسلتها هذه قوس سمت وية متتالية مبتدئة من تقاطعها للاعتدال منتبهة  
الى غاية البعد بينهما كالاتقلاب ونظيره ورسمت دوائر موارية للعظيمة الاخرى مارة بالمنطقة  
المحاذة كالدوائر اليومية او العرضية فان تلك الدوائر تفصل من الدوائر المارة بالقطب العظيمين  
كالمارة بالقطب الرابع قريبا مجتذبة اقرب منها الى العظيمة الاخرى اعظم ما بعد منها فامل في  
اي غاية الميل تدخل تحت حد الميل الاول لان المارة بالقطب الرابع لصدقها انها دائرة  
ميل وتحت حد الميل الثاني لانها دائرة عرض ايضا وهي نهاية ميل دائرة البروج عن معدل النهار  
ومقدارها كج كاي ثمة وعشرون جزءا ونحوه بلقون دقيقة على ما وجد بارصاد المأمون رحمه الله  
ورصدته موسى بعد ما امار الارصاد المتقدمة عليها فذكر ان ميله اكثر من ذلك ولما التفتة  
عنها فذكرت على ان اقل منه لكن اكثر ما وجدوه لم يزيد على اربعة وعشرين جزءا واقلهم  
ثلاثة وعشرين جزءا وتبينه دقيقة عرض الكوكب قوس من دائرة العرض ما بين دائرة البروج  
وبين راس الخط الخارج من مركز العالم المارة بمركز الكوكب المنتهي الى تلك البروج بشرط ان لا  
تقطب البروج بين طرفيها ووجهه قوس من دائرة البروج بين معدل النهار وبين راس الخط

الميل

الخارج من مركز العالم المار بركز الكوكب المنتهي الى فلك البروج بشرط ان لا يقع قطب الموعول بين  
 طرفيها فاستار المصنف اليه قوله فان كانت القوس من دائرة الميل بين خطي النهار وبين راس  
 الخط المذكور بالشرط المذكور فهو مدار الكوكب ارتفاع الكوكب قوس من دائرة الارتفاع ما  
 بين راس الخط المذكور انفا وبين الاقن فوقه بشرط ان لا يتوسط بين طرفيها قطب سوا  
 كان ذلك من جانب المشرق او من جانب المغرب وفيه خطي صاحب المواضع حيث حصل  
 الارتفاع بجانب المشرق وجعل في جانب المغرب الخطاطيل الخطاطير قوس منها ما بين راس الخط  
 والاقن كح بشرط المذكور بما كان او شرط من هذا الارتفاع الحقيقي والارتفاع التام من قوس  
 قوس من دائرة الارتفاع بين راس الخط الخارج من منظر الارتفاع المار بركز الكوكب المنتهي  
 الى فلك البروج وبين الاقن فوقه بذلك بشرط فان انضمت دائرة الارتفاع بجزءها المتبقي  
 لحركة الكوكب على دائرة نصف النهار حين وصول الكوكب اليها عند التقاطع الاعلى بينها وبين  
 مداره فتلك القوس الواقعة من دائرة الارتفاع بين راس الخط وبين الاقن هي غاية ارتفاع  
 الكوكب في ذلك اليوم وقد يحصل غاية الارتفاع من غير انطباق دائرة على دائرة نصف النهار  
 بل على دائرة اول السموت وذلك عند وصول الكوكب الى سمت الراس فهي غاية الارتفاع مطلقا  
 ويمكن ان يكون المراد بانطباق دائرة الارتفاع على بعض النهارا مكان ههنا منطبق عليها  
 فعلم بهذا لا يحصل غاية الارتفاع الا حين الانطباق وقسم عليها غاية الخطاطير اختلاف  
 المنظر في دائرة الارتفاع وهو التفاوت بين الارتفاع الحقيقي والمسمى قوس من دائرة الارتفاع  
 ما بين موقعي الخطين المارين بركز الكوكب المنتهيين الى فلك البروج الخارج احدهما من مركز  
 العالم والاخر من منظر الابصار اعلى سطح الارض عند الناظر والحقيق انه قوس من دائرة الارتفاع  
 بين موقعي خطين خارجان من مركز العالم احدهما بركز الكوكب ولوازي الاخر الخارج من مركز  
 الابصار وتوجد هذا اختلاف المنظر فيما تحت فلك الشمس ان لم يقع ما في كافي السنيلين  
 وهو ميل فلك الشمس للبريد على ثلث دقائق ولما في القطر فقد يبلغ درجة وخمسا واربعين

دقيقة ولا يوجد فيها وراه اذ ليس للارض الى وراه نسبة محسوسة فيكون الخطان الخارجان  
 من طرفي نصف المنظر كما هما خارجان من نقطة واحدة في كسر بالنسبة الى تلك الافلاك فلا يوجد  
 بين موقعيهما اختلاف في كسر قطره ان ما كان اقرب من الارض يكون اختلاف منظره  
 اعظم وما كان بعد يكون اختلافه اصغر وان البعد اذا ازداد جازيتي للاختلاف بالحيلة  
 وانتهى ما وعناه في المقدمة وبهذا الشكل يحل اختلاف المنظر



ولا يذهب عليك ان الكوكب اذا كان على سمت الراس لا يكون له اختلاف منظر وانه  
 اذا كان عند الاقن يكون ذلك الغاية سعة المشرق قوس من دائرة الاقن ما بين  
 مدار الكوكب اليومي ومطلع الاعتدال من جانب الاقل ولما كانت المدارات اليومية  
 موازية لمحور النهار كانت سعة المشرق لكل كوكب كسعة مغرب التي هي قوس من دائرة  
 الاقن بين مداره ومغرب الاعتدال من الجانب الاقل وذلك لما يستبين في السلك  
 عشر من ثمانية الكرتا وذو سيوس من ان كل دائرة موازية لاظم الموازية فان القسمي  
 الواقع بينهما من عطية الاولى مستوية طوله ولا يخفى ان الكوكب في يومه من حين  
 طلوعه الى مغربه على مدار واحد يختلف سعة مشرقه ومغربه ويتفاوت اختلاف بحسب  
 سرعة الحركة البعيدة ويطول ما لكنه تكون قليلا ما لو اوسعة مشرق كل كوكب كسعة مغربه تقريبا

وسواء المشرق والمغرب تزيد جبرادة الغرض الى ان يبلغ قربا من الربع ما لم يبلغ الغرض  
 ربعا يعني ان كل كوكب من القسي الواقعة بين القطب والواضع التي لها عرض بين القطب و  
 مداري يقطعا يكون اعظم من القوس الواقعة بينهما من افق خط الاستواء وان القوس  
 الواقعة بينهما من افق موضع العرض ازيد اعظم من القوس الواقعة بينهما من افق موضع  
 عرضه اقل وبيان ذلك ان الاشك ان الافاق المائلة المقاطعة لمدار النهار وذلك  
 المدار اذا كانت انما لمواضع يكون تحت نصف نهار موضع معين من خط الاستواء  
 تقطع كل منهما المعدل على ما يقطعه افق ذلك الموضع والمدار على غيره وعلى غير ما يقطعه  
 غيره من تلك الافاق وان التقاطع الذي بين المدار وبين افق الموضع الذي هو  
 اقل الارب الى المقاطع الذي بينه وبين افق الاستواء وقد تبين في الاول من ان  
 الرثا ووسوس ان اذا قامت قطعة من دائرة كما في خط الاستواء مثلا على خط دائرة  
 اخرى كالدائرة كيف كانت وضمت بقسمين مختلفين على نقطة كنقطة المشرق فخط  
 الخط الذي وتر القسم الاصح الخطوط المستقيمة الخارجة من تلك النقطة الى محيط  
 الدائرة الاخرى وما قرب منه اقصر مما بعد عنه فيكون وتر القوس الواقعة من افق الاستواء  
 بين المدار والمدار اقصر من اوتار القسي الواقعة بينهما من الافاق المائلة وكذا يكون  
 وتر القوس التي من افق الموضع الذي عرضه ازيد فيكون قسمها ايضا كذلك لان قسي  
 الدوائر المتوية تتزايد بحسب تزايد الارتفاع الذي يكون من تلك النصف على  
 يستبين بقوة ثالثة الاصول وذلك ما اردنا به ان السمت وتماز قد سلفا في باب  
 الدوائر فليرجع اليه السمت من الطام وموجز الذي يكون من تلك البروج على  
 افق المشرق قوس من الافاق ما بين تلك البروج ودائرة الاربع من جانب ليس اقرب  
 من سمت القبلة للبلد قوس من الافاق ما بين دائرة نصف نهار القبلة ودائرة المارة  
 بسمت روس اهله وسمت روس اهل بلد من جانب ليس اقرب منه واعلم ان اذا كان

البلد

البلد في كل طرف من قطب من افطار الارض لا يتعين هذه المواضع هناك قوس النهار قوس  
 من دائرة مدار الشمس فوق الارض ما بين خطي مشرقها ومغربها على ما هو المشهور والتحقيق  
 انها دائرة مدار الشمس المعدل من طلوع الشمس للمغرب وبها وان شئت قلت من مدار ما هو ازيد  
 من الاول في اكثر المواضع في جميع الاوقات والنقص منها في بعضها في بعضها بقدر ما رب  
 ماسارة الشمس من تلك البروج ذلك النهار لاننا ازيد مطلقا كما ظن والعتس التي  
 بينهما اي بين خطي المشرق والمغرب تحت الارض من هذه الدائرة الى دائرة مدار  
 الشمس هي قوس الليل قوس نهار الكوكب قوس من دائرة مداره بين خطي مشرقه و  
 مغربه فوق الارض والقوس التي بينهما منها تحت الارض قوس ليله الدائر من تلك  
 هو قوس احداهما قوس من دائرة مدار الشمس ما بين جريمتها اي مكانها الحقيقي من تلك البروج  
 وافق المشرق بالنهار فوق الارض ويسمى الدائر بالنهار والاقصى قوس ما بين نظير جريمتها  
 وافق المشرق بالليل من دائرة مدار نظير جريمتها فوق الارض ويسمى الدائر بالليل اذ هو ما  
 ما بين جريمتها وافق المغرب تحت الارض هذا كله بحسب الشهرة ولا يخفى عليك ما يقتضيه  
 الحقيقة بالمقام يستلزم الى ما ذكرناه في قوس النهار مقدار كل واحد من هذه القسي الست  
 قوس النهار وقوس الليل وقوس نهار الكوكب وقوس ليله والدائر بالنهار والدائر بالليل  
 ما لا يكون باء دائرة كل منها ثلثي دائرة وستين جزءا مقدارا وشبهتها من معدل النهار باجزاء  
 اعلم ان كل زاوية عند المركز تقدر با بحسب اجزاء المحيط مقدار القوس التي توترها من المحيط  
 فخذت وى الزاويتين يتساوى الوزان بحسب الاجزاء وشبهه كل قوس هي التي توترها  
 عند المركز مساوية لزاوية توترها تلك القوس فيكون كل قوس يشبهتها بحسب الاجزاء وان  
 شئت قلت شبهه كل قوس هي التي يكون نسبتها الى دائرتها كنسبة تلك القوس  
 الى دائرة نفسها ولا شك ان الاقدار المتوية النسب الى مقدار واحد متساوية فان  
 الدائرة ابدانها متساوية وستون جزءا فيكون كل قوس يشبهتها واذا فرضنا دائرة ميل عن ان

ان



